



مرکز تحقیقات اسلامی

اصفهان

گامی

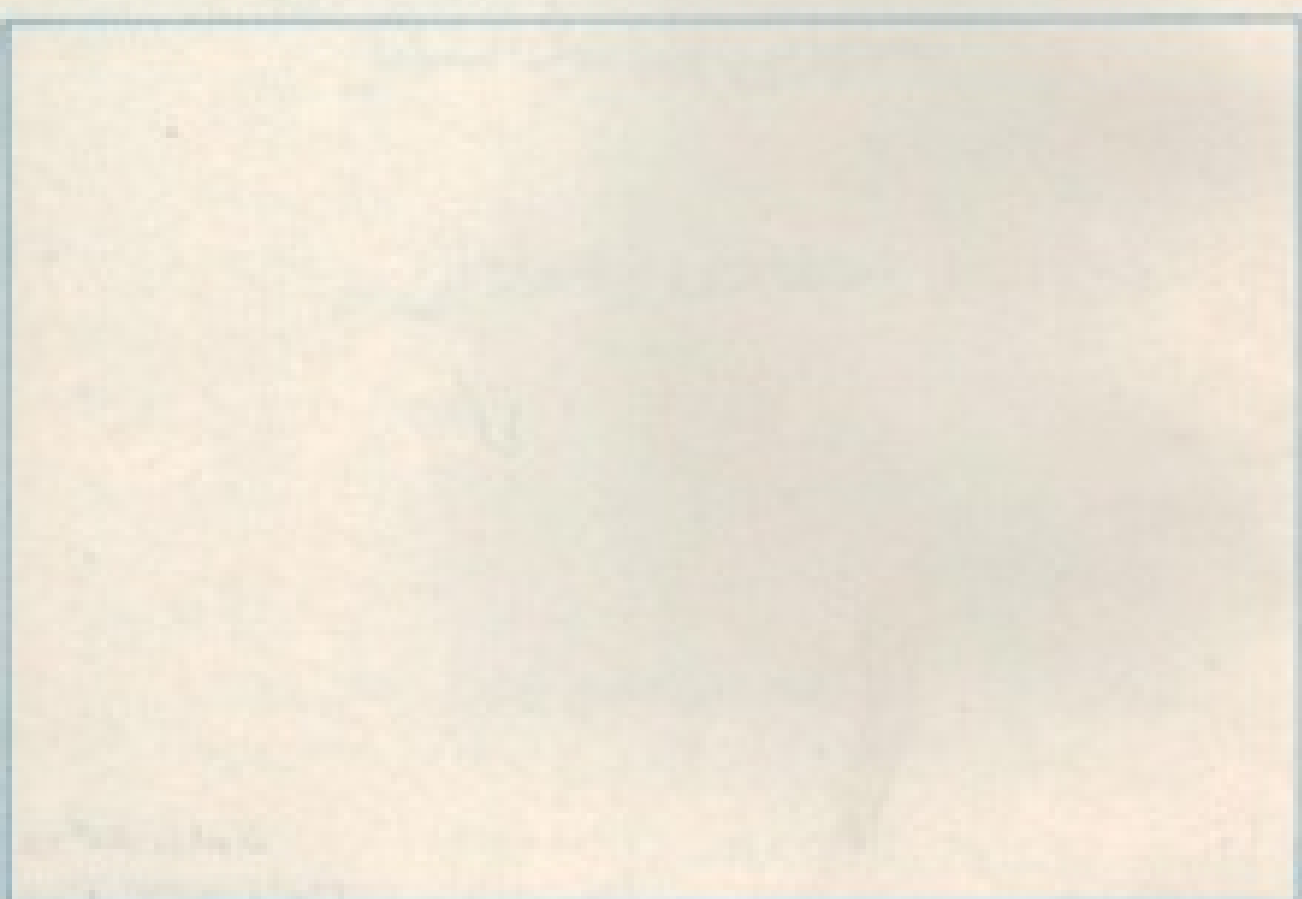


عزیزان
علیهم الصلوات
والتحیات

www. **Ghaemiyeh** .com
www. **Ghaemiyeh** .org
www. **Ghaemiyeh** .net
www. **Ghaemiyeh** .ir

۲۸ گفتار پیرامون

مسائل اعتقادی و اخلاقی



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

بیست و هشت گفتار: بحث‌هایی پیرامون مسائل اعتقادی و اخلاقی

نویسنده:

محمد تقی مصباح یزدی

ناشر چاپی:

موسسه در راه حق

ناشر دیجیتال:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

۵	فهرست
۷	بیست و هشت گفتار: بحث‌هایی پیرامون مسائل اعتقادی و اخلاقی
۷	مشخصات کتاب
۷	مقدمه
۹	جلسه اول
۹	اشاره
۱۳	اما حقیقت وحی چیست؟
۱۵	جلسه دوم
۱۵	اشاره
۱۶	اما خدا چگونه راه را نشان می‌دهد؟
۲۰	جلسه سوم
۲۷	جلسه چهارم
۲۷	اشاره
۲۸	خطوط اصلی را از کجا پیدا کنیم و بشناسیم؟
۳۲	جلسه پنجم
۳۷	جلسه ششم
۴۱	جلسه هفتم
۴۱	اشاره
۴۱	خلاصه بحث‌های گذشته
۴۶	جلسه هشتم
۴۹	جلسه نهم
۵۳	جلسه دهم
۵۳	خلاصه بحث‌های گذشته
۵۹	جلسه یازدهم

۶۵	جلسه دوازدهم
۷۰	جلسه سیزدهم
۷۰	اشاره
۷۰	خلاصه ی بحث جلسه گذشته
۷۶	جلسه چهاردهم
۸۰	جلسه پانزدهم
۸۵	جلسه شانزدهم
۹۱	جلسه هفدهم
۹۵	جلسه هیجدهم
۱۰۰	جلسه نوزدهم
۱۰۰	اشاره
۱۰۲	چطور فکر کنیم درباره ی عظمت مخلوقات؟
۱۰۴	جلسه بیستم
۱۱۰	جلسه بیست و یکم
۱۱۰	تفسیر سوره ی حمد
۱۱۶	جلسه بیست و دوم
۱۲۲	جلسه بیست و سوم
۱۲۷	جلسه بیست و چهارم
۱۳۲	جلسه بیست و پنجم
۱۳۹	جلسه بیست و ششم
۱۴۵	جلسه بیست و هفتم
۱۵۵	جلسه بیست و هشتم
۱۶۶	درباره مرکز

بیست و هشت گفتار: بحث هایی پیرامون مسائل اعتقادی و اخلاقی

مشخصات کتاب

سرشناسه: مصباح، محمدتقی

عنوان و نام پدیدآور: بیست و هشت گفتار: بحث هایی پیرامون مسائل اعتقادی و اخلاقی/محمدتقی مصباح یزدی.

مشخصات نشر: قم: در راه حق، [1359]

فروست: محمدتقی مصباح یزدی؛ 27.

وضعیت فهرست نویسی: فهرست نویسی توصیفی

یادداشت: عنوان روی جلد: 28 گفتار پیرامون مسائل اعتقادی و اخلاقی

عنوان روی جلد: 28 گفتار پیرامون مسائل اقتصادی و اخلاقی

شماره کتابشناسی ملی: 1526826

بحث هایی پیرامون مسائل اعتقادی و اخلاقی

محمدتقی مصباح یزدی

انتشارات در راه حق و اصول دین

چاپ خانه سلمان فارسی

خیراندیش دیجیتال: انجمن مددکاری امام زمان (عج) اصفهان

ویراستار کتاب: خانم مریم محققیان

ص: 1

مقدمه

بسم الله الرحمن الرحيم

کتابی که از نظر شما می گذرد قسمتی از بحث های اعتقادی و اخلاقی استاد محترم جناب آقای محمد تقی مصباح یزدی می باشد که در سال هزار و سی صد و پنجاه و سه هجری شمسی در قم در انجمنی ایراد کرده اند.

این مباحث چون برای عموم به ویژه دانشجویان سودمند بود مؤسسه در راه حق و اصول دین با توافق ایشان به چاپ آن مبادرت کرد.

ضمن اظهار تشکر از ایشان، امیدواریم با چاپ این کتاب قدمی دیگر در راه اصلاح نسل جوان برداشته باشیم.

مؤسسه ی در راه حق و اصول دین

قم - صندوق پستی 5 و 13

ص: 2

آفرینش انسان در این قالب مادی و دنیوی بخاطر این است که تکامل یابد و تدریجا به آن سعادت نهایی که برای او مقرر شده برسد و این کمالات باید از راه اعمال اختیاری حاصل شود یعنی تکامل معنوی انسان مثل تکامل مادی موجودات طبیعی نیست که خود بخود و بدون اختیار انجام گیرد، بلکه باید بخواهد تا برسد.

زندگی دنیا در واقع زندگی مقدماتی است، و زمینه و میدانی است که در آن استعدادها به فعلیت برسد و چون اختیار در کار است انسان میتواند سعادت و یا شقاوت را کسب کند!

لازمه اختیار نیز همین است باید دو راه باشد تا یکی را انتخاب کند وگرنه انتخاب و اختیار مفهومی نخواهد داشت، و برای این که راهی با انتخاب و اختیار پیموده شود شرایطی لازم است.

- باید هدف را بشناسد یعنی پایان راهی را که

می خواهد بپیماید بدانند. زیرا اختیار کردن در صورتی است که بدانند مقصدی هست و راهی دارد و انتخاب کند و برود.

2- راه را بشناسد یعنی بداند کدام راه او را به مقصد می رساند.

3- لوازم سفر را همراه بردارد چون برای هر مسافرتی بر حسب دوری و نزدیکی و کیفیت راه و منطقه ی جغرافیایی و غیره لوازم مختلفی لازم است.

انسان هدفی دارد و آن «زندگی جاودان همراه با سعادت است» اما راه رسیدن به چنین هدفی کدام است؟ و چه چیز هایی برای این سفر لازم است؟... اگر کسی جایی رفته باشد می تواند بگوید طول این راه چند کیلومتر و برای پیمودن آن چه چیز هایی لازم است ولی ما در عالمی زندگی می کنیم که تمام نشده و هنوز در راه هستیم، اگر خودمان بخواهیم تجربه کنیم فرصت برگشت نداریم خیلی ها پس از ورود به عالم آخرت می خواهند برگردند و می گویند (رَبَّنَا أَبْصَرْنَا وَسَمِعْنَا فَارْجِعْنَا لِنَعْمَلَ صَالِحًا إِنَّا مُوقِنُونَ)⁽¹⁾ خدایا دیدیم و شنیدیم ما را برگردان تا کار شایسته انجام دهیم اکنون ما یقین داریم.

ولی جواب این است که بازگشتی نیست مگر پیامبران نگفتند؟ مگر حجت بر شما تمام نشد؟

خدا ما را برای آخرت خلق کرده، آیا راه آن را نشان نداده است؟ آیا هیچ عاقلی کسی را بجایی دعوت می کند بدون آن که آدرس آن را معین کند؟... پس خدای حکیم که بندگانش را به سرای رحمت و نعمت و سعادت ابدی دعوت می کند خود

ص: 4

او باید راه را نشان دهد و اگر او نشان ندهد ما از کجا بفهمیم؟

ممکن است کسی بگوید که خداوند بوسیله ی عقل، انسان را به سوی سعادت راهنمایی می کند البته عقل تا حدی خوبی ها و بدی ها را درک می کند ولی عقل یکی از راه های هدایت است آیا ما همه چیز را می توانیم با عقل درک کنیم؟ معمولا درک های عقلی بخصوص درباره ی کار ها و مسائل زندگی به کمک تجربه انجام می گیرد پس در صورتی که ما نسبت به یک موضوع تجربه ای نداشته باشیم و نتایج و آثار کاری را نکرده باشیم عقل چگونه می تواند قضاوت کند؟

نه البته عقل درک می کند که اگر عدالت در کار نباشد وضع جامعه به هم می خورد و رو به زوال می رود ولی دقایق مسائل زندگی، و بخصوص کیفیت ربط بین دنیا و آخرت، و چگونگی تأثیر اعمال انسانی در سعادت ابدی را عقل نمی تواند درک کند. عقل درک می کند که انسان باید در مقابل خدا خضوع کند، ولی آیا درک می کند که صبح باید دو رکعت نماز بخواند؟ پس عقل یک حکم کلی را درک می کند ولی خصوصیات و شرایط و دقایق آن را نمی تواند تعیین نماید

فرض کنید عقل درک می کند روزه مفید است، ولی وقت آن و سایر مسائل آن را درک نمی کند چرا باید روز باشد نه شب؟ و چرا در ساعات معین باشد؟ و چرا باید از امور معینی در حال روزه امساک کرد حتی در امور اجتماعی نیز همین طور است انسان از آغاز تمدن تا کنون همیشه برای سعادت خود احکام و قوانینی وضع می کرده است ولی تاریخ نشان می دهد

ص: 5

که قانونی که تمام بشرها آن را عامل سعادت بدانند پیدا نشده است در این عصر با این همه پیشرفت در حقوق و سایر علوم پس از تصویب قانون بلافاصله بر آن تبصره می‌زنند، و بعد از چندی معلوم می‌شود اصلاً آن قانون بکار نمی‌آمده است.

بشری که پس از قرن‌ها تجربه و پیشرفت در علوم هنوز نتوانسته قانون کاملی برای این زندگی محدود و موقت وضع کند، پس چگونه می‌تواند برای زندگی ابدی قانون وضع کند؟

بنابراین عقل برای وضع قوانینی که تضمین‌کننده‌ی سعادت ابدی باشد کافی نیست و ناچار باید از طرف خدا دستورات و قوانینی وضع بشود و از راه وحی به مردم برسد، ولی همه‌ی مردم استعداد درک وحی را ندارند این درک عالی استعداد مخصوص می‌خواهد پس افراد معینی را بر می‌گزیند و به ایشان وحی می‌فرستد که به مردم بگویند، پس حکمت خدا چنین اقتضا کرده است که برای کمال بشر خودش پیامبرانی بفرستد این کار عقل نیست که بتواند قانون وضع کند آن‌ها که قانون وضع می‌کنند از زندگی خودشان و اداره‌ی وضع داخلی‌شان عاجزند در حالی که مدعی هستند برای عالم قانون وضع می‌کنند.

گفتیم چون قوانین بشری مرهون تجربیات و درک‌های انسانی است ضمانت صحت ندارد و پس از مدتی ممکن است غلط از آب درآید حدود سی سال قبل در سوئد قانون آزادی روابط جنسی زن و مرد را وضع کردند و حتی در مدارس مسائل جنسی تدریس و بحث می‌شد تا نتایج شوم آن آشکار شد و

فساد آن قدر بالا گرفت که از طرف مجلس کمیسیون مامور شد علل این فسادها را بررسی کند و پس از مدت‌ها تحقیق گزارش دادند که قانون 20 سال قبل باعث این جنایت شده و ما اگر بیست سال کار کنیم نمی‌توانیم مفسد این قانون غلط را اصلاح کنیم چون اساساً نسل موجود خراب شده است و برای تحصیل عفت و پاکدامنی اجتماع قرن‌ها باید مردم تربیت شوند و عادات و ملکات نسل به نسل منتقل شود، و این گناه به گردن واضعین این قانون است و قرن‌ها وقت لازم است تا ارزش‌های اخلاقی در جامعه‌ای حکم فرما گردد.

این نتیجه‌ی قوانین بشری است که ضوابط محدودی ندارد و زاویه‌ی دیدشان محدود است و به عوامل دیگر توجه ندارند. حاصل آن که برای این که بفهمیم چه ارتباطی بین این جهان و جهان دیگر وجود دارد و از چه راهی می‌توان به سعادت ابدی رسید. ما راهی نداریم جز وحی.

اما حقیقت وحی چیست؟

باز باید اعتراف کنیم که ما راهی برای شناخت آن نداریم چون نمونه‌اش را در خودمان نمی‌یابیم اگر نایب‌نای مادر زادی بخواهد رنگ سبز را درک کند هر چه به ذهنش فشار بیاورد نمی‌تواند اگر ما نمونه‌ی چیزی را نداشته باشیم و در طول زندگی ندیده باشیم نمی‌توانیم آن را درک کنیم، خدا می‌فرماید «ما فرشته وحی را به پیامبران نازل می‌کنیم» (1) اما فرشته چیست؟ چگونه وحی می‌کند؟ چگونه حرف می‌زند؟ چگونه

ص: 7

1- سوره‌ی نمل آیه 2 و سوره‌ی شعراء آیه 193 و سوره‌ی بقره آیه 97 و آیات دیگر

جبرئیل از خدا یاد می‌گیرد؟ ما چون نمونه اش را ندیده ایم نمی‌توانیم حقیقتش را درک کنیم، ولی صرف ندیدن دلیل نبودن نیست عقل می‌گوید مقتضای حکمت الهی این است که اشخاصی را برای راهنمایی بشر تعیین کند تا با علمی که از راه فوق عقل (وحی) به ایشان افزوده فرموده سایر انسان‌ها را به شاهراه سعادت رهنمون گردند.

ص: 8

(هَلْ أَتَى عَلَى الْإِنْسَانِ حِينٌ مِّنَ الدَّهْرِ لَمْ يَكُنْ شَيْئاً مَّذْكُوراً) (1)

می دانیم زندگی دنیا با این رنج ها و گرفتاری های فراوان و لذت های محدود و زودگذر و محرومیت ها و ستم های بی شمار نمی تواند هدف برای انسان باشد و اگر خدا عالم را فقط برای همین زندگی مادی آفریده باشد کار عبث و بیهوده ای است و افرادی که این طور فکر کرده اند به این نتیجه رسیده اند که عالم پوچ و بیهوده است مانند گرایش های هیپی گری و نهیلیسم و غیره، ولی اگر بعد از این زندگی، زندگی دیگری داشته باشیم که این جهان مقدمه ی آن باشد آن وقت زندگی معنی و ارزش پیدا خواهد کرد

(أَفَحَسِبْتُمْ أَنَّمَا خَلَقْنَاكُمْ عَبَثاً وَأَنْتُمْ عَلَيْنَا لَا تُرْجَعُونَ) (2)

خدا کار بیهوده نمی کند پس زندگی مادی هدف اصلی نیست بلکه وسیله ای برای هدف عالی تر و دائمی است و رسیدن به این هدف یعنی رسیدن به سعادت ابدی منوط به اعمال اختیاری است انسان موجودی است که می تواند با اعمال اختیاری خود

ص: 9

1- سوره ی انسان آیه ی 1

2- سوره ی مؤمنون آیه ی 115

ارزشش را از فرشتگان بیش تر و یا از حیوانات کمتر سازد، پس باید دوراهی هایی باشد تا بتواند یکی از آن دو را انتخاب کند برای این که کسی مسیری را انتخاب کند که به سعادت ابدی برسد یا باید خودش رفته باشد یا شخص آگاهی به او نشان بدهد در غیر این صورت، تضمینی برای رسیدن به مقصد نخواهد داشت.

بدیهی است ما راه حیات ابدی را خودمان نیموده ایم پس باید این راه را کسی به ما نشان بدهد که احاطه به این دنیا و آن دنیا داشته باشد و او کسی جز خدا نیست. البته عقل می تواند کلیاتی را درک کند ولی جزئیات راه سعادت را تشخیص نمی دهد مثلاً اصل «لزوم عبادت برای پروردگار» را عقل درک می کند (قبول می کند) ولی جزئیاتش را نمی تواند تعیین نماید یعنی نمی تواند درک کند که چرا نماز صبح مثلاً باید دو رکعت باشد و اگر کمتر یا بیشتر خوانده شود، یا اندکی در اجزاء و شرایطش اختلال شود، باطل می شود پس نتیجه این شد که راه سعادت را باید خدا به وسیله ی نیرویی فوق عقل که «وحی» نامیده می شود به بشر نشان دهد و برنامه ی زندگی او را تعیین نماید تا به سعادت ابدی نائل گردد.

اما خدا چگونه راه را نشان می دهد؟

بدیهی است که همه کس لیاقت دریافت وحی را ندارد خدا تنها افرادی را که واجد این لیاقت باشند مورد خطاب و وحی قرار می دهد تا به راهنمایی دیگران قیام کنند.

اکنون ببینیم اگر کسی ادعای وحی کرد چگونه بفهمیم که راست می گوید برای چنین کسی دو شرط لازم است شرط اول آن که نشانه ای از طرف خدا داشته باشد اگر کسی را برای کاری فرستادید به او نشانی می دهید خدا هم به پیامبر نشانی می دهد پس پیامبران باید «معجزه» داشته باشند تا رسالت ایشان برای دیگران قابل قبول باشد.

معجزه بخاطر استفاده ی مادی نیست بلکه برای شناختن رسالت آن هاست اگر کسی آمد گفت پیامبرم می گویم نشانه ات چیست؟ می گوید کاری می کنم که از عهده ی بشر ساخته نیست مرده زنده می کنم کور مادر زاد را شفا می دهم.

موسی می گوید «ید بیضا» دارم عصا را تبدیل به اژدها می کنم بطوری که شعبده و سحر را هم از بین می برد، حتی ساحران هم می فهمند که این کار سحر نیست.

پیامبران در هر زمانی نشانه ای خدایی داشته اند بعضی را خود مردم پیشنهاد کردند مثل قوم صالح که گفتند از کوه شتری را بیرون آور، و آن حضرت به امر خدا شتر زنده ای را از دل کوه بیرون آورد و بعضی از طرف خود پیامبران و بدون درخواست خصوصی مردم، انجام می گرفت، چنان که حضرت عیسی علیه السلام می فرمود «از گل پرنده ای می آفرینم و مرده را زنده می کنم و کور مادر زاد و مبتلا به برص را شفا می دهم ولی همه ی این ها باذن خداست.»

در این جا این نکته را یاد آور می شویم که انجام این گونه کار ها به اذن خدا با توحید منافات ندارد بنابراین ائمه علیهم السلام هم

می توانند مرده را زنده کنند به اذن خدا و بیمار را شفا بدهند و نسبت این امور به ایشان کفر نیست و با توحید منافات ندارد.

(هَلْ أَتَى عَلَى الْإِنْسَانِ حِينٌ مِّنَ الدَّهْرِ لَمْ يَكُنْ شَيْئاً مَّذْكُوراً إِنَّا خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ مِنْ نُّطْفَةٍ أَمْشَاجٍ نَّبْتَلِيهِ فَجَعَلْنَاهُ سَمِيعاً بَصِيراً، إِنَّا هَدَيْنَاهُ السَّبِيلَ إِمَّا شَاكِراً وَ أَمَّا كَفُوراً) (1) ما انسان را از نطفه ی آمیخته ای آفریدیم که او را بیازمائیم، از این رو او را شنوا و بینا قرار دادیم و راه را به او نشان دادیم تا سپاس این نعمت گزارد و به سعادت برسد و یا ناسپاسی کند و بدست خویش بدبخت گردد.

پس تنها راه قابل اطمینان برای رسیدن به سعادت راه انبیاء است، چون راه های دیگر تضمینی برای صحت ندارد ولی آن چه را انبیاء آورده اند از طرف خدایی است که علم و حکمت بی نهایت دارد و خطا و اشتباه و نارسایی و نقص در کار او راه ندارد

(وَ مَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَىٰ) (2) پیامبر به خواسته ی خود سخن نمی گوید سخن او جز وحی الهی نیست.

شرط دوم آن که پیامبر باید معصوم باشد وگرنه با احتمال عصیان و خطا حجت بر مردم تمام نمی شود ولی با بودن پیامبران معصوم که کلام ایشان تضمین شده باشد دیگر برای انسان حجت تمام است. (رُسُلًا مُّبَشِّرِينَ وَ مُنذِرِينَ لِيُنذِرَ الْإِنسَانَ لِيَتَّقِيَ اللَّهَ الَّذِي هُوَ رَحِيمٌ رَحِيمٌ) (3)

پس باید کوشش کنیم تا متن پیام پیامبر را بدست آوریم و توضیحاتش را از خودش بخواهیم.

ص: 12

1- سوره ی انسان آیه ی 2

2- سوره ی نجم آیه ی 3

3- سوره ی نساء آیه ی 165

(وَ أَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الذِّكْرَ لِتُبَيِّنَ لِلنَّاسِ مَا نُزِّلَ إِلَيْهِمْ.) (1) راه شناخت دین منحصر در کلام خدا و پیامبر و جانشینان پیامبر است اگر راه دیگری پیمودیم و به اشتباه افتادیم کسی جز خود ما مسئول نیست و از راه رمل و اسطرلاب و هیپنوتیزم و روان کاوی و جامعه شناسی نمی شود مذهب را شناخت.

ص: 13

1- سوره ی نحل آیه ی 44

(وَإِنْ كُنْتُمْ فِي رَيْبٍ مِّمَّا نَزَّلْنَا عَلَىٰ عَبْدِنَا فَأْتُوا بِسُورَةٍ مِّثْلِهِ) (1) اگر شما در آن چه بر بنده مان نازل کرده ایم شک دارید یک سوره مثل آن بیاورید.

خدا بشر را برای زندگی در این عالم محدود خلق نکرده است و اگر منظور منحصرأً همین بود، زندگی عبث و پوچ بود، پس این زند این زندگی دنیا مقدمه ای برای زندگی ابدی آخرتست و چون رسیدن به سعادت اخروی منوط به کارهای اختیاری است باید راه را شناخت و لوازمش را نیز.

برای شناخت راه تنها نیروی عقل کافی نیست چون عقل محدود است و چیزهایی که مقدماتش در اختیار نیست عقل نمی تواند درباره ی آن ها قضاوت کند باید خدا کسانی را بفرستد که نیروی فوق عقل داشته و دارای تضمین خدایی باشند تا در پرتو تعالیم ایشان انسان راه سعادتش را تشخیص بدهد.

ما در زمانی واقع شده ایم که پیامبری را نمی بینیم که مستقیماً از او وحی خدا را دریافت داریم، تنها چیزی که در

ص: 14

دسترس ماست قرآن است این کتاب ادعا می کند که من از طرف خدا آمده ام و بر محمد صلی الله علیه و آله نازل شده ام و این شخص در مکه ظهور و در مدینه زندگی کرده است و این کتاب برنامه ی زندگی انسان تا انقراض جهان است

دوست و دشمن می گوید چنین شخصی بوده و چنین کتابی را آورده است ولی ما اگر شک کنیم که آیا شخصی به نام محمد صلی الله علیه و آله بوده یا نه و آیا چنین ادعایی داشته یا نه جوابش چیست؟ آیا خود کتاب می تواند حقایقش را ثابت کند؟

برای صحت این کتاب بشارت کتاب های آسمانی قبلی و پیامبران پیشین کافی است چنان که بسیاری از دانشمندان بنی اسرائیل به استناد همین پیش گوئی ها و بشارت تورات و انجیل پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله را شناختند و به آن حضرت ایمان آوردند.

(**أَوَلَمْ يَكُنْ لَهُمْ آيَةٌ أَنْ يَعْلَمَهُ عُلَمَاءُ بَنِي إِسْرَائِيلَ**) (1) آیا برای مردم همین نشانه کافی نیست که دانشمندان بنی اسرائیل او را (بر طبق نشانی های کتب سابق) بشناسند؟

(**يَعْرِفُونَهُ كَمَا يَعْرِفُونَ آبْنَاهُمْ**) (2) او را مانند فرزندان خویش می شناسند .

ولی اگر ما از این حقایق تاریخی هم صرف نظر کنیم آیا خود این کتاب می تواند حقایقش را ثابت کند قرآن از چهارده قرن پیش مخالفانش را دعوت کرده که کتابی مثل قرآن بیاورند یا ده سوره مانند سوره های آن و یا حتی یک سوره مثل سوره ی (**إِنَّا أَعْطَيْنَا**) که یک سطر بیشتر نیست.

ص: 15

1- سوره ی شعراء آیه ی 197

2- سوره ی بقره آیه ی 146 - و سوره ی انعام آیه ی 20

(وَإِنْ كُنْتُمْ فِي رَيْبٍ مِّمَّا نَزَّلْنَا عَلَىٰ عَبْدِنَا فَأْتُوا بِسُورَةٍ مِّثْلِهِ... (1) اگر شما در آن چه بر بنده ی ما نازل کرده ایم شک دارید یک سوره مثل قرآن بیاورید و هر کس را می خواهید به عنوان شاهد بیاورید.

ولی اگر این کار را نکردید و هرگز نخواهید کرد پس از آتشی که هیزم آن مردم و سنگ ها هستند بترسید.

این بیان، طرف مقابل را به مبارزه تحریک می کند مخصوصاً با توجه به این نکته که خدا می فرماید «هرگز نمی توانید این کار را بکنید.»

(قُلْ لَئِنْ اجْتَمَعَتِ الْإِنْسُ وَالْجِنُّ عَلَىٰ أَنْ يَأْتُوا بِمِثْلِ هَذَا الْقُرْآنِ لَا يَأْتُونَ بِمِثْلِهِ وَلَوْ كَانَ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ ظَهِيراً) (2) اگر تمام آدمیان و پریان و پریان جمع شوند و به هم کمک کنند که کتابی مثل قرآن بیاورند نخواهند توانست

مخالفان پیامبر چه کوشش ها کردند، و چه جنگ ها بر پا ساختند، و چه پول ها خرج کردند که دعوت پیامبر را از بین ببرند، مشرکان که به این همه جنگ ها تن در دادند برای این بود که نمی خواستند دعوت پیامبر را قبول کنند و بدیهی است از جنگ چیزی عایدشان نمی شد و فقط نیروهای مادی و انسانی از بین می رفت به پیامبر گفتند اگر پول می خواهی، زن می خواهی، ریاست می خواهی می دهیم که از حرفت دست برداری

افرادی که در فصاحت و بلاغت سر و بلاغت سرآمد همه ی عرب ها بودند، و گفتارشان تا این زمان نیز مورد استناد قرار می گیرد و به اوج فصاحت و بلاغت رسیده بودند، نتوانستند حتی یک سطر

ص: 16

1- سوره ی بقره آیه ی 23

2- سوره ی اسراء آیه ی 88

مانند قرآن بیاورند نه تنها در آن روز نتوانستند تا کنون که هزار و چهار صد سال می گذرد نیز کسی نتوانسته است.

در جنگ های صلیبی، تقریباً تمام اروپا و قسمتی از آسیا حدود دویست سال با مسلمانان جنگیدند و تلفات سنگینی را متحمل شدند و در حدود دو میلیون نفر در آن جنگ ها کشته شدند و امروز نیز اسلام با این همه دشمنان در مکتب های مختلف مواجه است آیا برای محکوم کردن اسلام و مسلمین، راهی آسان تر از این وجود دارد که یک سطر مانند کتاب ایشان را بیاورند و به دنیا اعلام کنند که پیش بینی قرآن دروغ در آمد، و دلیل صحت آن ابطال شد؟ آیا این مهم ترین دلیل بر صحت قرآن صدق آورنده ی آن نیست؟ پیامبران دیگر معجزه ی موقت داشتند، ولی این معجزه های موقت ممکن است برای آیندگان مورد شک و تردید واقع بشود ولی دینی که می خواهد ابدی باشد باید نشانه ی ابدی داشته باشد از این رو معجزه ی پیامبر اسلام قرآن قرار داده شده تا برای همیشه پایدار باشد و حجت را بر جهانیان تا ابد تمام نماید

اما این که جهت اعجاز قرآن چیست و چگونه است که نمی توانند مانند آن را بیاورند جهات مختلفی برای معجزه بودن آن ذکر شده است از قبیل: اوج فصاحت و بلاغت، علوم غیبی کامل بودن و غیر قابل نقض بودن تعالیم آن و... بعضی از دانشمندان گفته اند که جهت اعجاز قرآن این است که خدا جلو افرادی را که می خواهند مثل قرآن بیاورند می گیرد ولی تشخیص جهت اعجاز قرآن، برای ما ضرورتی ندارد تا وارد پیچ و

ختم های بحث های علمی شویم برای ما کافی است که بدانیم علمی کسی نمی تواند مثل قرآن را بیاورد اگر ممکن بود تا بحال آورده بودند زیرا دواعی ملت های مختلف از زمان ظهور اسلام تا بحال برای کوبیدن اسلام بی شمار بوده و هست، پس برای ما حجت تمام است و بر ماست که همت بگماریم تا معارف اعتقادی و اخلاقی و تعالیم و دستورات فردی و اجتماعی قرآن را بشناسیم و بکار بندیم.

قرآن مدعی است که تمام برنامه های حیاتی که برای رسیدن انسان به سعادت مادی و معنوی لازم است، در قرآن موجود است (تبیاناً لِكُلِّ شَيْءٍ) (1) ولی بدیهی است که ما نمی توانیم تفصیلات احکام و قوانین آن را استنباط کنیم مثلاً نمی توانیم از خود قرآن بفهمیم که چند رکعت نماز و به چه کیفیت واجب است و چه مقدار زکات و در چه موردی باید پرداخت پس برای آموختن این تفصیلات به چه کسی مراجعه کنیم؟

خود قرآن می فرماید «به پیامبر مراجعه کنید بیان پیامبر حجت است» (وَ أَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الذِّكْرَ لِتُبَيِّنَ لِلنَّاسِ مَا نُزِّلَ إِلَيْهِمْ) (2) این آیات برای مردم نازل شده ولی تو باید برای ایشان بیان کنی.

(هُوَ الَّذِي بَعَثَ فِي الْأُمِّيِّينَ رَسُولًا مِنْهُمْ يَتْلُوا عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ وَيُزَكِّيهِمْ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ) (3) پیامبر باید قرآن را بخواند و به مردم تعلیم دهد هر دو وظیفه ی او است، و بدیهی است خواندن غیر درس دادن و آموزش است جزئیات را او باید بگوید و حقایق را او باید توضیح دهد، اگر بیانش حجت نباشد

ص: 18

1- سوره ی نحل آیه ی 89

2- سوره ی نحل آیه ی 44

3- سوره ی جمعه آیه ی 2

پس این وظیفه چیست؟ اگر بیان پیامبر امکان اشتباه داشت حجت بر مردم تمام نبود خدا که می خواهد مردم به راه راست بروند، باید راهی را که به ایشان نشان می دهد قابل شک نباشد (وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ رَّسُولٍ إِلَّا لِيُطَاعَ بِإِذْنِ اللَّهِ » (1) (اطيعوا اللهَ واطيعوا الرسولَ واولي الامرِ منكم) (2) پس پیامبر معصوم است کلام او حق و واجب اطاعه است. بعد از پیامبر مردم چه کنند؟ (اطيعوا الرسولَ واولي الامرِ منكم) (3) معنی اولی الامر را از کجا بفهمیم آیا هر کسی که بر دیگران غالب شد و به زور بر دوش مردم سوار گردید واجب اطاعه است؟ از خود این آیه ی شریفه معلوم می شود که (اولی الامر) کسانی هستند که مانند پیامبر معصوم باشند، زیرا اطاعت ایشان بدون قید و شرط واجب شده و قرین اطاعت پیامبر قرار داده شده است. فرض کنیم از این آیه نفهمیدیم که ایشان چه کسانی هستند ناچاریم برای شناختن ایشان از خود پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله سؤال کنیم زیرا این موضوع از نظر اهمیت کمتر از تفصیل احکام نیست، پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله طبق روایاتی که علمای اهل تسنن نیز با سند های متعدد و صحیح نقل کرده اند امیرالمؤمنین علی علیه السلام را به عنوان (امیر) و (ولی امر) و فرمانروای مسلمین و مؤمنین معرفی فرموده و بعد از او فرزندان معصومش را که مجموعاً با خود آن حضرت دوازده امام می باشند و ما در این جا مجال ذکر این دلیل ها را نداریم البته در این زمینه در طول چندین قرن بحث های کافی شده و دانشمندان شیعه کتاب های مفصل و وافی نوشته اند.

نتیجه آن که تنها راه شناختن اسلام قرآن و سنت

ص: 19

1- سوره ی نساء آیه ی 64

2- سوره ی نساء آیه ی 59

3- سوره ی نساء آیه ی 59

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و بیانات جانشینان معصوم آن حضرت است و بس.

ص: 20

(وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ) (1)

انسان برای یک زندگی ابدی آفریده شده و در این دنیا باید مقدمات سعادت آن زندگی جاودانی را فراهم کند بنابراین باید هدف و مسیر صحیح را بشناسد و با آگاهی آن را طی کند و روشن است که خود ما نمی توانیم راه های سعادت را طوری تشخیص بدهیم که همه ی خطوط آن روشن و قابل اطمینان باشد و کسی می تواند ما را راهنمایی کند که این راه را بداند و از آغاز و انجام آن کاملاً آگاه باشد، یعنی خدا باید ما را راهنمایی کند، و راهنمایی خدا بوسیله ی پیامبران انجام می گیرد پس باید راه زندگی را از انبیاء بیاموزیم باید دید انبیاء چه دستوراتی برای بشر آورده اند و چه طرحی را پیشنهاد کرده اند.

وقتی زندگی دنیا هدف نبود، باید به آن به عنوان وسیله نگریست و برای آن اصالتی قائل نشد و تمام دقائق عمر را برای رسیدن به هدف اصلی صرف نمود. اگر این حرکات مختلف که بشر در این زندگی انجام می دهد همه در راه رسیدن

ص: 21

به هدف صحیح باشد او را به سعادت می رساند وگرنه او را از هدف باز می دارد، بنابراین، باید تمام نیروها را در راه رسیدن به هدف بسیج نمود و هر مقدار از نیروها که صرف این کار نشود، هدر رفته و موجب حسرت و ندامت ابدی خواهد شد

بنابراین راه انبیاء راهی است که تمام امور زندگی انسان را، از لحظه ی تولد تا هنگام مرگ فرا می گیرد و کسانی که دین را مخصوص بعضی از عبادات می دانند اشتباه می کنند.

آیا سعادت اخروی هر روز با صرف چند دقیقه وقت بدست می آید؟ بزرگان دین «از راه دور و کمی توشه شکایت از می کردند برنامه ی دین، برای تمام امور زندگی است در واقع دین یک رنگی است که به زندگی ما می خورد و همه ی شؤون آن را از امور مادی اقتصادی، اجتماعی، فردی و... به رنگ خدایی در می آورد» (صِبْغَةَ اللَّهِ وَ مَنْ أَحْسَنُ مِنَ اللَّهِ صِبْغَةً) (1) « این برنامه خطوطی اصلی و کلی دارد و خطوطی فرعی و جزئی. مهندس وقتی می خواهد نقشه بکشد، ابتدا خطوطی کلی رسم می کند و بعد جزئیات را... برنامه ی انبیاء هم همین طور است، اگر کسی در این چهار چوب اصلی قرار گرفت اساس برنامه ی انبیاء را پذیرفته است و بعد نوبت به پیاده کردن جزئیات می رسد بنابراین ما باید اول چهار چوب اصلی را بدست بیاوریم و بعد به جزئیات پردازیم.

خطوط اصلی را از کجا پیدا کنیم و بشناسیم؟

این خطوط اصلی به عنوان مرزی است که خروج از آن

ص: 22

مستلزم خطر است اولین مطلبی که انبیاء روی آن تکیه کرده اند بندگی خداست

(وَ لَقَدْ بَعَثْنَا فِي كُلِّ أُمَّةٍ رَسُولًا أَنْ اعْبُدُوا اللَّهَ وَاجْتَنِبُوا الطَّاغُوتَ) (1)

روح تمام ادیان بندگی خداست، هر نقطه از زندگی ما که این روح را نداشت فایده ندارد داستان های انبیاء در سوره ی اعراف و غیره حکایت از این دارد که سر لوحه ی دعوت همه ی آن ها بندگی خدا بوده است. پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله نیز شعار خود را کلمه ی (لا اله الا الله) قرارداد که همین معنی را افاده می کند (کسی جز خدای یگانه قابل پرستش نیست). قرآن غرض آفرینش را بندگی خدا می داند (وَ مَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ) (2)

در این جا ممکن است این شبهه پیش بیاید که مگر خدا به بندگی انسان احتیاج دارد؟ با توجه به بحث های گذشته، این مطلب روشن می شود خدا موجوداتی را خلق کرده که در اول خلقت کامل بوده اند مثل ملائکه شماره ی ایشان را جز خودش کسی نمی داند ولی خدای متعال اراده فرموده موجودی را خلق کند که به مقامی بالاتر از ملائکه برسد، و رسیدن به چنین مقامی جز در سایه ی اعمال اختیاری میسر نیست، و از طرفی انسان می تواند آن قدر انحطاط و تنزل پیدا کند که از چهار پایان پست تر شود (اُولَئِكَ كَالْأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ) (3) انسان گنهکار در قیامت می گوید (یا لیتنی کنتُ تُرَاباً) (4) و این سر عظمت آفرینش انسان است.

ص: 23

1- سوره ی نحل آیه ی 36

2- سوره ذاریات آیه ی 56

3- سوره ی اعراف آیه ی 179

4- سوره ی نبا آیه ی 40

ما ارزش خود را نمی دانیم وگرنه این همه نیروهای عظیم مادی و معنوی خود را، بیهوده در راه امور پوچ و بی ارزش و فانی و زودگذر صرف نمی کردیم و در جهان دیگر که حقایق جلوه گر می شود می فهمیم و آن وقت است که حسرت می خوریم ای کاش نگاه به فلان چیز نکرده بودیم و ای کاش فلان کلمه را نگفته بودیم و ای کاش ... و ای کاش فلان صدا را نشنیده بودیم تنها از کارهایی خورسند خواهیم شد که در راه بندگی خدا انجام گرفته باشد.

(الْمَ أَعْهَدُ إِلَيْكُمْ يَا بَنِي آدَمَ أَنْ لَا تَعْبُدُوا الشَّيْطَانَ إِنَّهُ لَكُمْ عَدُوٌّ مُبِينٌ وَ أَنْ اعْبُدُونِي هَذَا صِرَاطٌ مُسْتَقِيمٌ) (1) « مگر به شما سفارش نکردم که بندگی شیطان نکنید که دشمنی آشکار است؟ پس هدف خلقت بندگی است، و راه راست این است، و بقیه راه شیطان است هر جا خدا راضی نیست مرضی شیطان است.

آیا می شود آدمی زاد تمام کارهایش بندگی خدا باشد؟ آری در صورتی که انگیزه انجام آن ها اطاعت خدا باشد، همه ی آن ها به شکل عبادت پروردگار در می آید و برای سعادت ابدی مؤثر خواهد بود معنای بندگی تنها نماز خواندن نیست بلکه همه ی کارهای زندگی را می توان به صورت عبادت انجام داد، انگیزه باید خدایی باشد اگر شوخی کردن برای شادی مؤمن باشد این کار عبادت است اگر خانه ساختن و زن گرفتن و فرزند دار شدن بخاطر اطاعت امر الهی باشد عبادت است. لباس تمیز پوشیدن، عطر زدن، مسواک زدن اگر انگیزه ی

ص: 24

خدایی داشته باشد بندگی است و اگر محرک دل شد بندگی نیست. ظاهر زندگی مؤمن با کافر فرق نمی کند، فقط هدف فرق می کند.

(نکته)

ما خیال می کنیم معنای توحید فقط این است که خدای آفریدگار جهان یکی است ولی این اشتباه است توحید یعنی معبودی جز خدا نیست مشرکان هم به خدا ایمان داشتند ([وَلَيْسَ سَأَلْتَهُمْ مَنْ خَلَقَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ لَيَقُولُنَّ اللَّهُ \(1\)](#))

آفرینش را بدست بتها نمی دانستند بلکه آن ها را معبود می دانستند انبیاء با این کار مخالفت داشتند و ادعای ایشان این بود که جز خدای یگانه کسی و چیزی قابل پرستش نیست و فقط باید در برابر او تسلیم بود.

ص: 25

1- سوره ی لقمان آیه ی 25

درختی که از زمین سبز می شود در زمین ریشه می دواند و روی زمین ساقه و شاخ و برگ بر می آورد، تا این که شکوفه می کند و گل می دهد ولی این ها هدف نیست، بلکه وسیله است برای میوه دادن اگر قبل از میوه دار شدن موانعی پیدا شود مثلاً به جهت سرما یا گرما و کمبود کود و زیادی سموم درخت بخشکد به هدف خود نرسیده است چنین درختی باید سوزانده شود یا به نجار سپرده شود تا از چوب آن برای درب و پنجره استفاده کنند انسان هم رشد هایی که دارد همه وسیله است برای رشد نهائی اگر به کمال واقعی نرسید قابل سوزاندن است پس باید کمال واقعی انسان را شناخت این کمالات را خدا معین کرده و آن رسیدن به بندگی است اگر انسان به این حد رسید ارزش انسانی دارد ولی اگر نرسید ارزش انسانی ندارد قرآن می فرماید (إِنَّ شَرَّ الدَّوَابِّ عِنْدَ اللَّهِ الصَّمَّ الْبُكْمُ الَّذِينَ لَا يَعْقِلُونَ) (1) و نیز می فرماید (إِنَّ شَرَّ الدَّوَابِّ عِنْدَ اللَّهِ الَّذِينَ كَفَرُوا فَهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ) (2) در این دو آیه خدای متعال کافران و نابخردان را

ص: 26

1- سوره ی انفال آیه ی 22

2- سوره ی انفال آیه ی 55

بدترین جنبنده ها نه بدترین انسان ها معرفی می کند.

بنده شدن مرزی است که انسان را از حیوان جدا می کند ولی ایمان و بندگی مراتبی دارد ایمان ما و سلمان و پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله مساوی نیست معصومین گفته اند تفاوت ما و خوبان شما، مثل خورشید و ستارگان است.

ما باید مرز نورانیت و ظلمت را بفهمیم و بعد راه رشد و تکامل آن را بشناسیم مرز ایمان و کفر چیست؟ مرز ایمان این است که انسان خدا را بشناسد و او را صاحب اختیار بداند چه در امور تکوینی و چه در امور تشریحی، بطوری که اگر حکمی را بوسیله ی پیامبر صلی الله علیه و آله بیان فرمود بدون چون و چرا قبول کند و نیز ایمان به قیامت و روز حساب و به عبارت دیگر: توحید و نبوت و معاد و عدل و امامت

اعتقاد به خدای یگانه پایه ی همه ی معارف حقه است و اعتقاد به معاد، انگیزه ی بندگی است و برنامه ی زندگی و چگونگی بندگی را باید بوسیله ی انبیاء یاد گرفت ولی آیا دانستن کافی است یا نه؟ دانستن تنها کافی نیست، خیلی ها به حقانیت ادیان و اسلام علم داشتند ولی ایمان نداشتند کار این ها از دیگران مشکل تر است باید علاوه بر علم، ایمان آورد، و معتقد شد. قرآن درباره ی فرعونیان می فرماید: (وَ جَحَدُوا بِهَا وَاسْتَيْقَنَتْهَا أَنفُسُهُمْ ظُلْمًا وَعُلُوًّا) (1) از روی ستم و سرکشی و برتری جویی با این که یقین داشتند آیات ما را انکار کردند.

دانستن دلیل ایمان نیست، مشرکان مکه می دانستند که

ص: 27

قرآن کلام بشر و کار بشر نیست ولی هواهای نفسانی نمی گذاشت که زیر بار بروند. علمای ادیان پیامبر را می شناختند ولی دشمنی می کردند (يَعْرِفُونَهُ كَمَا يَعْرِفُونَ آبْنَاءَهُمْ) (1) او را مانند فرزندان خویش می شناختند.

پس کسی به سعادت می رسد که دل به معارف بندد و زندگیش را بر اساس آن بنا کند پس گام اول ایمان به این سه اصل است، به طوری که در زندگی ما اثر کند. ایمان بوسیله ی عمل رشد می کند و در یک دیگر اثر متقابل دارند بعضی اعمال را باید انجام داد و بعضی را باید ترک کرد، و ارزش اعمال انسان بستگی به درجه ی ایمان دارد، بعضی برای نجات از دوزخ بندگی خدا می کنند این یک مرحله از ایمان است و برخی به امید رسیدن به بهشت، این نیز یک مرتبه ی دیگری از ایمان است و بعضی بخاطر دوستی خدا عمل می کنند این بالا ترین مرحله ی ایمان است در روایات هم داریم عبادت سه گونه است بعضی مثل بردگان از ترس عبادت می کنند و بعضی برای رسیدن به بهشت عبادت می کنند و این ها تجارند اما آزاد مردان، خدا را از روی محبت و به پاس شکر نعمت هایش پرستش می نمایند. امیر مومنان علی علیه السلام در مناجاتش به خدا عرض می کند (إِلَهِي مَا عَبَدْتُكَ خَوْفًا مِنْ نَارِكَ وَلَا طَمَعًا فِي جَنَّتِكَ بَلْ وَجَدْتُكَ أَهْلًا لِلْعِبَادَةِ فَعَبَدْتُكَ) خدایا تو را برای جهنم و بهشت بندگی نمی کنم بلکه تو را عبادت می کنم چون تنها تو لایق عبادت هستی

انسان می تواند به این مرحله برسد گر چه ما نمی توانیم

ص: 28

حقیقت آن را درک کنیم فرض کنیم نمازی را که ما می خوانیم و نمازی را که حضرت علی علیه السلام خوانده است مقایسه کنیم تیر را موقع نماز از پایش در می آورند ولی ما وقتی نماز را سلام می دهیم می فهمیم که داشتیم نماز می خواندیم.

بهر حال مرز انسانیت بندگی خداست و ارزش بندگی به نیت پاک و خالص است اگر کسی بواسطه ی عواطف کاری انجام بدهد به هدف انسانیت نرسیده چون منظورش رضایت الهی و سعادت ابدی نبوده است بلکه از خدمت کردن لذت می برده است. اعمال در صورتی ارزش دارد که از روی بندگی و بخاطر خدا انجام داده شود و این در صورتی میسر است که ایمان به خدا داشته باشد بنابراین کار های کافران هر چند خوب و برای دیگران نافع باشد تأثیری در سعادت ابدی ایشان ندارد و ایشان را به سرای رحمت و جوار قرب الهی وارد نمی سازد (كَسْرَابٍ بَقِيْعَةٍ يَحْسَبُهُ الظَّمْأَنُ مَاءً) (1) مانند سرابی است که شخص تشنه آن را آب می پندارد و در آیه ی دیگر می فرماید (كَرَمَادٍ اشْتَدَّتْ بِهِ الرِّيحُ فِي يَوْمٍ عَاصِفٍ لَا يَقْدِرُونَ مِمَّا كَسَبُوا عَلٰى شَيْءٍ) (2) مانند خاکستر است که در روز طوفانی به دست باد سپرده شود.

انسان از بین رفتنی است ولی اگر خود را با خدای دائمی و پایدار مربوط کند از بین نمی رود و ابدی می شود. آن چه را برای خود و یا موجود فانی و ناپایدار دیگری انجام دهد از بین می رود ارتباط ما و خدا و جهان ابدی بوسیله ی قلب و دل است، کار های خوب از شخص بی ایمان ممکن است باعث

ص: 29

1- سوره ی نور آیه ی 39

2- سوره ی ابراهیم آیه ی 18

تخفیف عذاب شود، ولی باعث سعادت ابدی نخواهد شد و باید توجه داشت که منظور از توحید تنها توحید خالق نیست بلکه منظور توحید در بندگی نیز هست ایمان آنست که خدا هر چه فرمود بدون چون و چرا انجام دهیم هر چند مصلحت آن را ندانیم. یهود و مسیحیت به خدا و نبوت و معاد ایمان داشتند ولی چون اسلام نیاوردند سعادت‌مند نیستند زیرا ایمان باید مطلق باشد آن‌ها که دانستند علی علیه السلام بر حق است و خدا او را تعیین فرموده و در عین حال انکار کردند اینان در باطن کافرند گر چه برای مصالحی در ظاهر با ایشان معامله ی اسلام شود کفر اینان مثل کفر ابلیس است که بواسطه انکار یک حکم الهی، و سرپیچی از آن به پست ترین سقوط کرد با این که خدا را بیگانگی می شناخت و سالیان دراز او را عبادت کرده بود. (1)

ص: 30

1- وَقَدْ عَبَدَ اللَّهُ سِتَّةَ آلَافٍ سَنَةً لَا يُدْرِي آمِنَ سِنِي الدُّنْيَا أَمْ مِنْ سِنِي الْآخِرَةِ (نهج البلاغه - خطبه قاصعه)

(وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ) (1)

انسان برای بندگی آفریده شده است. بندگی چیست؟ بندگی این است که موجودی درک کند در مقابل موجود دیگر استقلال از خودش ندارد هر چه دارد از اوست و فقر خود را احساس کند. بنده آنست که هیچ چیز را از خود نداند و آن چه لازمه‌ی مملوکیت است انجام دهد و بداند که چشم از او است یعنی می‌تواند بگیرد فعلا عاریه است و گرفتارش برای او هیچ زحمت و اسبابی ندارد (إِنَّمَا أَمْرُهُ إِذَا أَرَادَ شَيْئًا أَنْ يَقُولَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ) (2) ما که وجودمان از خودمان نیست، باید اعتراف کنیم که بنده هستیم چون زندگی و مردن در دست ما نیست، اگر از خودمان است چرا نمی‌توانیم در آن تصرف کنیم؟ آیا با اختیار به دنیا آمدیم و با اختیار می‌رویم؟ هرگز، پس ما مالک خودمان نیستیم داشتن چشم و گوش نیز در اختیار ما نیست، هم چنین نمی‌توانیم کاری کنیم که بدون هوا زنده بمانیم و بدون غذا رفع گرسنگی کنیم. پس انسان نمی‌تواند احتیاج خود را انکار کند

ص: 31

1- سوره ذاریات آیه 56

2- سوره یس آیه 82

(يا أَيُّهَا النَّاسُ اتَّكُمُ الْفُقَرَاءُ إِلَى اللَّهِ) (1) پس همه ی نیازها باید به وسیله ی کسی رفع شود که خود بی نیاز است (وَاللَّهُ هُوَ الْغَنِيُّ) (2)

آیا از کسی که سر تا پا نیاز است و چیزی از خود ندارد کاری جز اظهار نیاز و بندگی ساخته است؟ همه ی آفریدگان با ظهور آثار و افعال خود در حقیقت بندگی خدا می کنند و به نیاز خود و بی نیازی او شهادت می دهند. دانه ای که در زمین می روید رویش آن نشانه ی بندگی او است پرنده ای که پرواز می کند و بلبلی که چهچه می زند و از هر موجودی هر اثری ظاهر شود آن نشانه ی بندگی است

(وَ لَهُ أَسْلَمَ مَنْ فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ... كُلُّ لَهُ قَائِتُونَ) (3) (وَأَنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا يُسَبِّحُ بِحَمْدِهِ وَلَكِنْ لَا تَفْقَهُونَ تَسْبِيحَهُمْ) (4) (يُسَبِّحُ لِلَّهِ مَا فِي السَّمَوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ) (5) (أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ يُسَبِّحُ لَهُ مَنْ فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ... كُلٌّ قَدْ عَلِمَ صَلَاتَهُ وَتَسْبِيحَهُ) (6)

ذرات وجود انسان نیز در این تسبیح تکوینی همگانی شریکند در میان همه ی آفریدگان خدا به روح آدمی اختیار داده که با خواست و اراده ی خود بندگی خدا کند تا به بالا ترین مقامات نائل گردد بندگی آنست که انسان اظهار کند که من هیچم و از خودم چیزی ندارم بنابراین نباید اعضاء و قوای خود را که همه مملوک خدا هستند جز در راه رضای خدا بکار گیرد، نه تنها تصرف در موجودات خارجی و مخلوقات الهی باید با اجازه ی مالک باشد بلکه تمام شؤون زندگی باید به صورت بندگی در آید، حتی دل باید در اختیار خدا باشد گمان بد به بندگان خدا

ص: 32

1- سوره ی فاطر آیه ی 15

2- سوره ی فاطر آیه ی 15

3- سوره ی آل عمران آیه ی 83 و سوره ی بقره آیه ی 116 و سوره ی روم آیه ی 26

4- سوره اسراء آیه ی 44

5- سوره ی جمعه آیه ی 1 و سوره ی تغابن آیه ی 1

6- سوره ی نور آیه ی 41

نبرد (اِجْتَنِبُوا كَثِيرًا مِّنَ الظَّنِّ إِنَّ بَعْضَ الظَّنِّ إِثْمٌ) (1) چون دل انسان نیز از خود او نیست پس باید دوستی و دشمنیش هم برای خدا باشد، هر چه او گفت باید دوست داشت و هر چه او گفت باید دشمن داشت، باید اولیای خدا را دوست و دشمنان او را دشمن داشت (قَدْ كَانَتْ لَكُمْ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ فِي إِبْرَاهِيمَ وَالَّذِينَ مَعَهُ...) (2) حضرت ابراهیم به بت پرستان گفت ما از شما بیزاریم و بین ما و شما همیشه دشمنی خواهد بود تا به خدای یگانه ایمان آورید.

ما هم باید به او تأسی کنیم. (وَ لَا تَجْعَلْ فِي قُلُوبِنَا غِلًّا لِلَّذِينَ آمَنُوا) (3) در دل های ما نسبت به مؤمنان کدورتی مگذار با مؤمن نباید دشمنی کرد اگر کار بدی کرد باید از همان کارش کراهت داشت، نه از خودش و از طرف دیگر دشمن خدا، و دشمنان دوستان خدا را نمی توان دوست داشت (عَلَيْهِمْ لَعْنَةُ اللَّهِ وَالْمَلَائِكَةِ وَالنَّاسِ أَجْمَعِينَ) (4) (هَلِ الدِّينُ إِلَّا الْحُبُّ وَالْبَغْضُ) (5) دوستی بخاطر خدا و دشمنی بخاطر خدا.

پس دل هم از خدا است مؤمن همیشه می کوشد که هر چه بیشتر جلب رضایت الهی کند حتی سعی می کند کار مباح انجام ندهد کار هایش یا واجب باشد یا مستحب. بندگی کامل آنست که حتی انسان وقف خدا باشد اگر انسان بندگی اختیاری کند، نعمت های ابدی و سعادت جاودانی از آن او خواهد بود بندگی نکردن ما به خدا لطمه نمی زند (إِنْ تَكْفُرُوا أَنْتُمْ وَمَنْ فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا فَإِنَّ اللَّهَ لَغَنِيٌّ حَمِيدٌ)

(6) پس بازگشت امر خدا به اطاعت و عبادت او به این است که از این نعمت ها که به

ص: 33

1- سوره حجرات آیه ی 12

2- سوره ی ممتحنه آیه ی 4

3- سوره ی حشر آیه ی 10

4- سوره ی آل عمران آیه ی 87

5- اصول کافی

6- سوره ی ابراهیم آیه ی 8

شما داده ام طوری استفاده کنید که لیاقت استفاده از نعمت های بی نهایت را پیدا کنید

ص: 34

(الْمَ أَعْهَدُ إِلَيْكُمْ يَا بَنِي آدَمَ أَنْ لَا تَعْبُدُوا الشَّيْطَانَ إِنَّهُ لَكُمْ عَدُوٌّ مُّبِينٌ وَأَنْ اعْبُدُونِي هَذَا صِرَاطٌ مُسْتَقِيمٌ) (1)

خلاصه بحث های گذشته

سعادت ابدی بستگی به بندگی خدا دارد و تنها راه راست همین راه بندگی است (وَأَنْ اعْبُدُونِي هَذَا صِرَاطٌ مُسْتَقِيمٌ) در برابر این راه راست هر راه دیگری باشد راه شیطان است چه بدانیم و چه ندانیم در این سوره ی پس منظور از پرستش شیطان این نیست که کسی بگوید شیطان آفریدگار است بلکه منظور اطاعت و پیروی او است، هر راهی که منافات با راه بندگی خدا داشته باشد آن راه شیطان است حالا عبادت خدا که راه راست است چیست؟ عبادت این است که انسان در رفتار و کردار بنده بودن خود را نشان دهد و وجود خود و دیگران را ملک خود نداند بلکه ملک مطلق خدا بداند. عبادت منحصر به عملیات خاصی نیست بلکه تمام شؤون زندگی را فرا می گیرد و یک دسته اعمال قلبی است مانند یاد خدا ایمان به

ص: 35

خدا، محبت خدا و... ایمان تسلیم قلبی و آمادگی به پذیرفتن اوامر و نواهی الهی است دوست داشتن خدا و دوستان خدا از عبادت دل است دشمن داشتن دشمنان خدا نیز از عبادت دل است دلی که دوستی خدا در خود جای می دهد و به لوازم آن ملتزم می شود با ایمان است دلی که راضی به رضای خدا و تقدیر خدا باشد پرستش گر خدا است یک مرتبه از عبادت دل این است که انسان در برابر ناملايمات و بلايا صبر داشته باشد بالاتر از آن راضی بودن و خرسند بودن است، رضا از صبر بالاتر است توکل هم حالتی از دل است در عین حال که خود کار می کند خدا را مؤثر بداند و این ها را اسباب و وسائل مثلا دنبال کار می رود ولی خدا را روزی دهنده می داند ممکن است کسی فعالیتش زیاد باشد و توکلش هم قوی باشد، منافاتی ندارد و ممکن است کسی کم فعالیت باشد، در عین حال توکل هم نداشته باشد و لو به زبان اظهار توکل کند پس توکل اعتماد به خدا داشتن است و ارتباطی با کمی و زیادی فعالیت ندارد کسی که توکل دارد دلش متوجه خدا است، و اعتماد و اتکانش بر اوست این ها عبادت دل است.

یک قسم از عبادات اعمال بدنی است کار هایی که فقط بخاطر عبادت وضع شده است مانند «نماز و حج و روزه» که همین اعمال هم بستگی به دل دارد و عبادت بودن آن ها مشروط به قصد قربت است، یک جور دیگر عبادت ماهیتش فقط بندگی نیست ولی واجب است که بعنوان و نیت عبادت انجام شود مصالحی دارد اجتماعی ولی باید بخاطر امر خدا انجام داده

شود، مانند خمس و زکات و جهاد که اگر کسی خمس یا زکات را بدون قصد قربت بدهد ممکن است گفته شود که حق الناس بر گردش نیست، ولی بطور قطع حق خدا را ادا نکرده است روایت است بسیاری هستند که از نماز و روزه سودی نمی برند آن ها کسانی هستند که بخاطر ریا انجام می دهند و بسیاری هستند که جهاد می کنند ولی بهره ای جز زخم شمشیر و نیزه ندارند آن ها کسانی هستند که بخاطر دنیا می جنگند

روایت است جوان دلیری در جنگ می جنگید شخصی که ناظر بود از حضرت پیامبر صلی الله علیه و آله سؤال کرد مقام این جوان نزد خدا چیست؟ پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نظری بسوی او نموده فرمودند این جوان مقامی نزد خدا ندارد راوی می گوید هنگامی که از اسب افتاد نزدش رفتم و گفتم خوب جنگیدی، چه باعث شد که این گونه دلیرانه بجنگی؟ جوان گفت در مدینه از کوچه بی می گذشتم زن ها گفتند چه جوان تنبلی است پیرمردان بر میدان جنگ رفته اند و او از ترس جان نرفته است. من از این که مردم مرا ترسو و تنبل بدانند ناراحت شدم و بلافاصله بسوی میدان جنگ شتافتم راوی می گوید در آن هنگام درستی سخن پیامبر صلی الله علیه و آله برایم آشکار شد

دسته ی دیگر اعمالی هستند که نه ماهیتش عبادت است، و نه واجب است به قصد قربت باشد ولی می توان آن ها را با قصد قربت و بصورت عبادت انجام داد، اعمال مباح مانند غذا خوردن اگر به قصد کسب نیرو برای انجام عبادت و امر خدا انجام داده شود عبادت است ازدواج نیز اگر برای رضای خدا

باشد ثواب دارد پس کار های عادی زندگی را نیز می شود به عنوان عبادت انجام داد.

حاصل آن که ارزش اعمال بدنی به حجم و کمیت و بزرگی و کوچکی آن ها نیست بلکه به قصد و نیت و اخلاص است، حتی اگر نماز و روزه به قصد امتثال امر الهی انجام داده نشود و مثلاً نماز به قصد ورزش و روزه به قصد حفظ الصحه انجام داده شود ارزش نخواهد داشت (وَ اَقِمِ الصَّلَاةَ لِذِكْرِي) (1) پس نماز برای ورزش وضع نشده بلکه برای یاد و توجه به خدا تشریح شده است اما آیا اگر کسی نماز را هم برای اطاعت خدا و هم برای تقویت بدن بجا آورد صحیح است یا نه؟ از او سؤال می شود که آیا اگر جنبه ورزشی نداشت می خواندی؟ اگر جوابش مثبت بود صحیح است، وگرنه باطل.

کسی که حج بجا می آورد زبان حالش این است خدایا می گویی حج نمودار کمال بندگی است، راه برو، می روم، بدو می دوم دست به بدن زن نمی زنم هم بستر نشو نمی شوم شب را در فلان مکان باش می مانم روز را به فلان جا برو می روم و... صحیح است که در پرتو این عبادت دسته جمعی امکان تشکیل کنگره ی عظیم اسلامی فراهم می شود، ولی حج اگر به قصد تشکیل کنگره انجام گیرد باطل است بطور کلی باید توجه داشت که همه ی امور مادی و اجتماعی مقدمه ی بندگی است نه این که بندگی خدا مقدمه ی تامین منافع مادی و دنیوی باشد اصالت با بندگی است، نه با خوش گذرانی و بهزیستی مادی اساساً زندگی دنیوی در نظر اسلام، مقدمه برای

ص: 38

تکامل روحی و معنوی در سایه ی خدا پرستی است، و همه ی حوادث و پدیده های زندگی اعم از گوارا و ناگوار وسایل آزمایش مراتب بندگی انسان ها است، و حتی پیروزی های جامعه ی اسلامی برای برخورداری از امکانات بیشتری برای خدا پرستی است (وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَيَسِّرَنَّ لَهُمْ تَخْلُفَتَهُمْ فِي الْأَرْضِ كَمَا اسَّ تَخْلَفَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ وَ لَيُمَكِّنَنَّ لَهُمْ دِينَهُمُ الَّذِي ارْتَضَى لَهُمْ وَ لَيُبَدِّلَنَّهُمْ مِنْ بَعْدِ خَوْفِهِمْ يَعْْبُدُونَنِي لَا يُشْرِكُونَ بِي شَيْئاً) (1) خدا به مؤمنان وعده داده است که سر انجام ایشان را پیروز گرداند و ترس و نا امنی را تبدیل به امنیت و آسایش فرماید تا تنها او را پرستش کنند و شرک نوزند

(وَ لَوْلَا دَفَعُ اللَّهُ النَّاسَ بَعْضَهُمْ بِبَعْضٍ لَهْدَمَتْ صَوَامِعُ وَبِيَعٌ وَصَلَوَاتٌ وَ مَسَاجِدٌ يُذَكَّرُ فِيهَا اسْمُ اللَّهِ كَثِيراً) (2) اگر خدا برخی از مردم را بوسیله ی برخی دیگر دفع نمی کرد پرستش گاه ها و مساجدی که یاد خدا در آن ها بسیار می شود ویران می شد از این آیه ی شریفه استفاده می شود که هدف از دفع تکوینی و تدبیر جوامع، بطوری که قدرت های بزرگ در برابر یک دیگر قرار گیرند با هدف از دفاع شرعی و قانون جهاد، این است که مراکز پرستش خدا محفوظ بماند پس هدف اصلی خدا پرستی است و بس.

ص: 39

1- سوره ی نور آیه ی 55

2- سوره ی حج آیه ی 40

از بحث های گذشته بدست آمد که هدف اصلی آفرینش و چیزی که انسان در سیر تکامل خود باید به آن نایل شود عبارت است از مقام قرب الهی در اثر بندگی و پرستش خدا. هر چه بندگی بیشتر باشد سعادت بیشتر و هر چه بندگی کمتر باشد از لذت های اخروی دور می شود و به چیز هایی مبتلا می شود که موجب عذاب است اگر انسان همه ی کار ها را برای خدا انجام دهد به بهترین سعادت انسانی نایل می شود. اگر ما نتوانیم همه ی کار هایمان را برای خدا انجام دهیم آیا باید از سعادت ابدی مایوس باشیم یا خیر؟ یا اگر بعضی از کار هایمان برای بندگی باشد کافی است که به سعادت ابدی برسیم؟

سعادت انسانی حد نصابی دارد که کمتر از آن مفید نیست و بالاخره به شقاوت ابدی منتهی می شود مثلاً کسی که می خواهد منشی شود باید واجد شرایط اصلی و لازم باشد و معلومات اولیه را داشته باشد کمتر از این فایده ندارد کمالات انسانی هم نصابی دارد اگر کسی دارای آن نصاب بود بالاخره

به سعادت ابدی خواهد رسید ولی اگر کسی این نصاب را نداشته باشد امیدوی به رسیدن به سعادت و دار کرامت و بهشت خلد نمی تواند داشته باشد آن حد نصاب ایمان به الله است

ایمان چیست؟ آیا ایمان همان دانستن این است که خدایی هست و پیامبرانی فرستاده است؟ اگر تنها دانستن کافی بود باید ابلیس و همه ی کسانی که از روی عناد با پیامبران خدا مخالفت می کردند اهل سعادت باشند، در حالی که می دانیم کسانی که از روی علم و آگاهی در مقام مبارزه با دستگاه ربوبیت برآمدند گناهشان بیشتر است. ممکن است انسان چیزی را بداند اما دلش زیر بار نرود، پس دل باید قبول کند. اگر کسی ایمان را از دست ندهد آیا این حد از ایمان برای سعادت کافی است؟ خیر چون شیطان خالقیت خدا را قبول داشت اما ایمان مطلق بر ربوبیت تشریحی الهی نداشت. یعنی ایمان به اینکه هر چه خدا امر کند باید بدون چون و چرا بپذیرد از این رو وقتی به او امر شد کن گفت (لَمْ أَكُنْ لَأَسْجُدَ لِشَيْءٍ خَلَقْتَهُ مِنْ صَلْصَالٍ مِنْ حَمَإٍ مَسْنُونٍ) (1) من کسی نیستم که به برای آدم سجده برای آدم خاکی سجده کنم.

بندگی این است که قایل شود به این که پرستش بجز برای خدا جایز نیست و سعادت ابدی در این است (لا إله إلا الله) توحید یعنی معبودی جز الله نیست نه این که آفریدگار جز الله نیست، پس دانستن تنها کافی نیست ایمان به خالقیت هم تنها کافی نیست پس مؤمن کسی نیست که با زبان بگوید (لا إله إلا الله) خیر منافقین هم می گفتند ما به خدا ایمان

ص: 41

آوردیم پس دل باید قبول کند اگر چه به زبان نگوید، چون ممکن است جانش در خطر باشد یا اصلالال باشد.

ملاک ایمان چیست؟ آیا اگر کسی واقعاً ایمان آورد، ولی بعد یکی از ضروریات دین را انکار نماید ایمانش برای اوسودی دارد؟ خیر ملاک سعادت این است که انسان تا پایان عمر ایمان خود را حفظ کند و با ایمان از دنیا برود، همانطور که ایمان تمام اعمال گذشته را از بین می برد اگر کسی آخر عمر دست از ایمان بردارد تمام عبادات و خوبی های گذشته او از بین می رود هم چنان که خدا به پیامبر صلی الله علیه و آله می فرماید (لَئِنْ أَشْرَكَ لَيَحْطَبَنَّ عَمَلَكَ) اگر یک لحظه مشرک شوی تمام خوبی های گذشته از بین می رود اگر کسی به خدا ایراد کرد این شخص مشرک است و ایمان برای او فایده ای ندارد کسانی که می دانستند که جانشین پیامبر حضرت علی علیه السلام است و خدا او را معین فرموده، و در عین حال سر پیچی کردند اینان در واقع ایمان مطلق نداشتند و ایمانشان مثل ایمان ابلیس بود پس لازمه ی ایمان به خدا ایمان به ما انزل الله است و انکار حکمی که انسان بداند از طرف خدا است با ایمان نمی سازد اما بعضی اوقات انسان گرفتار شهوت و دیگر نیرو های شیطانی می شود و آن را کاری می کند که مخالف امر خدا است اما حکم شرعی آن را انکار نمی کند و ته دل شرمنده است و بعد توبه می کند، چنین شخصی از ایمان خارج نمی شود پس ایمان شرطش این است که مطلق باشد و قید و شرطی نداشته باشد.

ص: 42

(وَ الْعَصْرِ إِنَّ الْإِنْسَانَ لَفِي خُسْرٍ إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ) (1)

رمز سعادت و شقاوت ایمان به خداست

اگر ایمان باشد ممکن است پاره‌یی از گناهان در این دنیا و در عالم برزخ بوسیله‌ی بعضی از ناراحتی‌ها و عذاب‌ها پاک شود ولی اگر ایمان نباشد اعمال انسان ارزشی ندارد.

ایمان حالت قلبی است یعنی پذیرفتن این که خدا صاحب اختیار است حالت انقیاد، این ایمان باید مطلق باشد بدون قید و شرط در غیر این صورت ارزش ندارد چنان که بحث‌های گذشته بیان شد.

در بعضی روایات وارد شده که وقتی شخص با ایمان گناه می‌کند روح ایمان از او جدا می‌شود و پس از انجام گناه روح ایمان به او بر می‌گردد

ملاک ایمان انقیاد و بندگی است (قَالُوا سَمِعْنَا وَأَطَعْنَا) (2) در قرآن ایمان و عمل باهم توأم است (الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا

ص: 43

1- سوره‌ی عصر آیه‌ی 3-1

2- سوره‌ی بقره آیه‌ی 285

الصَّالِحَاتِ(1) بین این ها رابطه ی علت و معلولیت وجود دارد. عمل می تواند نشانه یی از ایمان باشد هر قدر بیشتر عمل کند نشانه ی این است که ایمان محکم تر است.

رابطه ی دیگری نیز بین ایمان و عمل وجود دارد و آن این که عمل ایمان را قوی تر می کند، توضیح کند، توضیح آن که ایمان یک امر قلبی است مانند محبت.

مثلاً اگر دو نفر با هم دوست باشند و قلباً یک دیگر را دوست دارند این دوستی آثاری در عمل ایشان دارد به یک دیگر خدمت می کنند، اظهار علاقه می نمایند هدیه و ارمغان می دهند این اعمال نتیجه دوستی است ولی با آن ها رابطه ی دوستی هم محکم تر می شود.

در دشمنی هم همین طور است نظیر این رابطه را در امور طبیعی هم می توان یافت دانه یی در زمین می کارید مواد غذایی و آب را جذب می کند باعث رشد گیاه می شود و در نتیجه خود ریشه هم که عامل این کار است رشد می کند و قوی می شود.

در حالات روحی این اثر بیشتر و روشن تر است (إِلَيْهِ يَصَّعْدُ الْكَلِمُ الطَّيِّبُ وَالْعَمَلُ الصَّالِحُ يَرْفَعُهُ) (2) ایمان که رابطه قلبی با خدا است به سوی او صعود می کند و عمل نیک و شایسته آن را بالا می برد و به آن نیرو می بخشد البته این بالا رفتن جسمانی نیست بلکه معنوی است اعتقاد بالا رونده است و عمل در بالا رفتن آن کمک می کند که بالاتر برود پس ایمان موجب عمل می شود و عمل باعث تقویت ایمان می گردد

ص: 44

1- سوره بقره آیه ی 82 و بسیاری آیات دیگر در قرآن

2- سوره ی فاطر آیه 10

عمل صالح آنست که از روی ایمان باشد و اگر ایمان نباشد عمل ارزش ندارد چنان که در بحث های گذشته ثابت شد وارد شدن به بهشت در گرو ایمان است و کافر به هیچ وجه نمی تواند به بهشت برود و اگر کار خوب کرده باشد ممکن است موجب تخفیف عذابی برای او بشود. از طرف دیگر ایمان مستلزم عمل است و ایمان و عمل با هم توأم هستند ولی ممکن است ایمان باشد و شخص نتواند به عللی عمل کند و در این کار معذور باشد این اشکالی ندارد اما اگر کسی ایمان داشته باشد و به مقتضای آن عمل نکند و مرتکب گناهان گردد این اعمال باعث تضعیف ایمان می شود مگر کاری کند که این تضعیف جبران شود بوسیله ی توبه و کار بهتر پس همان طور که عمل خوب باعث تقویت ایمان می شود عمل بد باعث تضعیف آن می گردد.

در روایات وارد شده که اگر کسی گناه کند در روح و قلب او نقطه ی سیاهی ایجاد می شود بهر مقدار گناه زیاد شود این نقطه گسترش پیدا می کند تا حدی که همه ی قلب را فرا گیرد اصرار در گناه می تواند ریشه ی ایمان را از بین ببرد مثل درختی که هر روز یک برگ آن را بکنند و بعد شاخه های کوچک و بزرگ آن را بشکنند سرانجام درخت از بین می رود و ریشه اش می خشکد اعمال انسان هم مثل شاخ و برگ ایمان است (ثُمَّ كَانَ عَاقِبَةَ الَّذِينَ أَسَاؤا السُّوْاى اَنْ كَذَّبُوا بِآيَاتِ اللّهِ وَ كَانُوا بِهَا يَسْتَهْزِؤْنَ) (1)

در آیه ی دیگر می فرماید (فَأَعْقَبَهُمْ نِفَاقًا فِى قُلُوبِهِمْ اِلَى يَوْمٍ يَلْقَوْنَهُ بِمَا اَخْلَفُوا اللّٰهَ مَا وَعَدُوْهُ وَ بِمَا كَانُوا يَكْذِبُوْنَ) (2)

ص: 45

1- سوره ی روم آیه 10

2- سوره ی توبه آیه 77

مثال: انسان در جوانی شیفته زینت‌ها و شهوت‌ها است گاهی شدت شهوت باعث لغزش می‌شود دفعه‌ی اول خیلی ناراحت می‌گردد دفعه‌ی دوم و سوم... کم‌کم در روح او تضادی بوجود می‌آید و این تضاد و کشمکش موجب ناراحتی روحی و عصبی می‌گردد اگر وسایل تقویت ایمان باشد تمایل شیطانی سرکوب می‌شود و گرنه روح ایمان ناتوان می‌گردد. بعد از تضاد این فکر پیش می‌آید که ممکن است کار به این زشتی که او فکر می‌کند نباشد شاید در بعضی شرایط جایز باشد و بعد می‌گوید شاید آخوند‌ها در آورده‌اند اگر مدرک حکم علماء را به او بگویند ممکن است در سند و دلالت آن تشکیک کند و بالاخره اگر راه این تشکیکات بر او مسدود شود ممکن است بگوید شاید پیامبر و امام اشتباه کرده‌اند. و شاید این حکم مخصوص همان زمان بوده است و باید طبق قانون تحول دیالکتیکی تغییر کند و... بدین ترتیب انسان از یک گناه کوچک تدریجاً بکفر کشیده می‌شود پس نباید به این ایمان‌های ضعیف خودمان مغرور باشیم و همیشه باید با استمداد از پروردگار در تقویت آن بکوشیم

ایمان باعث عمل صالح می شود و نیز عمل صالح باعث تقویت ایمان می گردد

هدف اصلی انسان رسیدن به مقام قرب الهی است این مقام از راه بندگی حاصل می شود و بندگی یا به وسیله ی دل و اعمال قلبی انجام می گیرد مانند ایمان و حب و بغض فی الله، و یا به وسیله ی اعمالی که برای عبادت خدا وضع شده مانند نماز و روزه و حج و ... و یا به وسیله ی سایر اعمال عادی به این صورت که به خاطر خدا انجام داده شود.

مسیر انسان برای رسیدن به هدف (خدا) راهی جز بندگی نیست ولی زندگی دنیا طوری است که تمام وقت ها را نمی توان صرف عبادت کرد، و ناچار باید مقداری هم صرف خوراک و پوشاک و تامین سایر نیازمندی های فردی و اجتماعی بشود این ها خود بخود انسان را به خدا نزدیک نمی کند مگر این که به وسیله ی قصد قربت به صورت عبادت در آید ما با این که به

این مطالب معتقد هستیم ولی در مقام عمل خود را خیلی ضعیف و ناتوان می یابیم بطوری که حتی واجبات را آن طور که باید و شاید انجام نمی دهیم آیا راهی آیا راهی هست که ما را به این مسیر نزدیک کند؟ برای این منظور باید فکر کنیم که انگیزه ی ما برای کار چیست و چگونه یک عمل اختیاری از انسان سر می زند؟ با دقت و تأمل در خود درک می کنیم که هر کار اختیاری مرحله ای را می گذراند نخست آن کار و متعلقات آن را تصور می کنیم مثلاً تصور می کنیم که تجارت خانه ای هست مدرسه ای هست اداره ای هست که انسان به آن جا ها می رود، بعد متوجه نتایج آن می شویم رفتن به تجارت خانه و مسجد و...، فایده یی دارد؟ و آیا احیاناً ضرری هم دارد یا نه؟ بعد از تصور و تصدیق سود و زیان کار نوبت سنجیدن و ترجیح دادن می رسد تا بالاخره یکی را اختیار می کنیم اگر در کیفیت پیدایش تصور اولی دقت کنیم می بینیم گاهی در اثر عوامل خارجی حاصل می شود مثل اذان گفتن مؤذن که ما را به یاد نماز می اندازد، ولی مواقع دیگر این یاد آمدن در اثر عادت اثر عادت و علاقه شدید است مثل این که با رفیق قرار گذاری سر یک ماه او را ملاقات کنید و اتفاقاً سر وقت یادتان می آید این نشانه ی شدت علاقه است.

حتی بعضی از اوقات انسان در خواب درباره ی چیزی که علاقه دارد حرف می زند و یا وقتی بیدار می شود اولین چیزی که بخاطرش می رسد همان چیزی است که بیشتر مورد علاقه ی اوست، و حتی موقع خواب در لحظاتی که به خواب می رود بی اختیار بیشتر به چیز مورد علاقه اش فکر می کند، پس علاقه

که یک حالت قلبی و روانی است نقش مهمی را در کارهای ما دارد. و این علاقه در اثر لذت‌هایی است که انسان از شئی مورد علاقه اش می‌برد پس برای این که همه‌ی کارهایمان بخاطر خدا باشد باید در مرحله‌ی اول خدا را دوست بداریم باید علاقه‌ی قلبی و جدی به خدا و قرب او و جوار رحمت او پیدا کنیم

این محبت را باید با مقدماتی بدست آورد به عبارت دیگر پیدایش محبت او گرو شناختن و معرفت اوست هر قدر معرفت به خدا بیشتر باشد داغی برای انجام کارهای خیر و پیمودن راهی که منتهی به عالم قرب و جوار رحمت او می‌شود زیادتر خواهد بود اگر هر کسی بهر اندازه‌ای معرفت دارد در باره‌ی خدا و نعمت‌ها و لطف‌های خدا بیندیشد و فواید و نتایج عظیمی را که بر بندگی خدا مترتب می‌شود به یاد بیاورد، و ضرر‌هایی را که بر ترک بندگی خدا عاید انسان می‌شود به خاطر بیاورد انگیزه‌ی کار خوب و ترک کار بد در او پیدا می‌شود و مداومت به این کار ایمان و علاقه‌اش را زیادتر و قوی‌تر می‌سازد و قوت ایمان موجب عمل بیشتر و خالص‌تر می‌گردد و باز آن عمل به نوبه‌ی خود ایمان را محکم‌تر و عالی‌تر می‌سازد.

مثلاً کسی که واجبات را درست انجام دهد علاقه پیدا می‌کند که مستحبات را هم انجام بدهد، ولی اگر در واجبات مسامحه کند باعث می‌شود کم‌کم در انجام آن‌ها هم سست شود، اساساً عبادت لذتی دارد که با چیزهای دیگر قابل مقایسه

نیست عبادت باعث انس با خدا می شود انسی که پیوسته موجب انجام کار های نیک و تقرب به اوست، و لذت نبردن از عبادت یکی از عقوبت های الهی است که در اثر بعضی گناهان حاصل می شود در روایت وارد شده که خدا بندگان دارد که عبادت او را دوست می دارند و به آن عشق می ورزند و امیر مؤمنان علیه السلام در نهج البلاغه می فرماید یاد خدا اهلی دارد که آن را بر همه ی نعمت ها و لذایذ دنیا ترجیح می دهند.

پس مواظبت بر اعمال عبادی و نماز و یاد خدا موجب استحکام علاقه و رشد ایمان و زنده و پا برجا ماندن انگیزه ی بندگی در دل می گردد و این ها عوامی است که موجب این می شود که سایر کار ها را هم برای خدا و به قصد بندگی او انجام دهد و دست کم کاری بر خلاف رضای خدا انجام ندهد و از این جا نکته ی تأکید آیات و روایات در ذکر و عبادت خدا روشن می شود (وَادْكُرُوا اللَّهَ كَثِيرًا لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ (1) وَ لَذِكْرُ اللَّهِ أَكْبَرُ (2) وَ سَبِّحُوهُ بُكْرَةً وَأَصِيلاً (3) وَ مِنَ اللَّيْلِ فَاسْجُدْ لَهُ وَ سَبِّحْهُ لَيْلًا طَوِيلًا (4)

امیر المؤمنین علی علیه السلام حتی موقع بیل زدن و آب کشیدن هم تلاوت قرآن می کرد و ذکر خدا می گفت.

از حضرت صادق علیه السلام روایت شده که فرمود پدرم حضرت باقر علیه السلام پیوسته زبانش به سقف دهانش چسبیده بود و می گفت لا اله الا الله (5)

سر اصلی این است که اولاً توجه قلبی به خدا و بندگی او متن راهی است که منتهی به قرب الهی می شود و ثانیاً هر چه

ص: 50

1- سوره ی انفال آیه ی 45

2- سوره ی عنکبوت آیه ی 42

3- سوره ی احزاب آیه ی 42

4- سوره ی انسان آیه ی 26

5- اصول کافی ج 2 ص 499

بیش تر انسان به یاد هدف باشد بیشتر او را از انحراف باز می دارد زیرا اگر کسی مقصد را فراموش کند از گمراهی ایمن نیست و تکرار یاد هدف اثر آن را در نفس بیش تر و پایدارتر می سازد و قبلاً گفتیم که گام اول برای انجام کار یاد و تصور آنست از این جا روشن می شود که چرا اسلام اینقدر به تکرار نماز و اذکار و اوراد اهمیت داده و حتی در یک رکعت نماز تکرار تکبیر و تسبیح را مقرر فرموده است البته هر قدر این اعمال با حضور قلب بیشتر انجام گیرد تاثیرش در کمال و سعادت انسانی بیشتر است بطوری که مقایسه بین مراتب آن ها با محاسبات عادی امکان پذیر نیست ولی به فرض این که انسان نتواند آن ها را با حضور قلب کامل انجام دهد نباید آن ها را سبک بشمارد زیرا بالاخره هر عمل عبادی کم و بیش از یک نیت و توجه اجمالی به خدا خالی نیست که روح آن عمل موجب صحت آن می باشد و این نیت و لو خیلی کم رنگ و ضعیف در اعماق دل تا پایان عمل باقی می ماند و به اندازه ی خودش اثری دارد ولی شخص عاقل نباید این قدر کم همت باشد که به کالبد عمل و همان نیت و توجه ضعیف آن اکتفا کند زیرا تفاوت اثر چنین عمل با عملی که از روی توجه و حضور قلب کامل انجام می گیرد قابل مقایسه نیست و به عنوان مثال فرق بین آن ها فرق بین نور شمع و نور خورشید است پس باید کوشش کنیم اولاً مفاهیم نماز و اذکاری را که می خوانیم و هم چنین معانی قرآن شریف را یاد بگیریم، و بعد بکوشیم که هنگام عمل موقعیت خودمان را در برابر معبود عظیم الشان درک کنیم و آن گاه با کمال توجه و تمرکز حواس

عبادت را انجام دهیم تا به نتایج مطلوب آن برسیم.

ص: 52

(وَوَيْلٌ لِّلْكَافِرِينَ مِنْ عَذَابٍ شَدِيدٍ الَّذِينَ يَسْتَحِبُّونَ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا عَلَى الْآخِرَةِ (1)) میان ایمان و عمل دو رابطه وجود دارد، یکی آن که ایمان منشأ عمل صالح است و لازمه ی ایمان این است که شخص مؤمن کار های خدا پسندانه انجام بدهد در این رابطه ایمان علت است برای عمل

رابطه ی دیگر آن که عمل باعث تقویت ایمان می شود

بحث امروز پیرامون رابطه ی کفر و عصیان است یعنی کفر ورزیدن به خدا باعث کار های ناشایست می شود و متقابلاً اعمال غیر صالح و گناهان نیز موجب نزدیکی به کفر و یا تقویت کفر می گردد.

در قرآن و روایات این مطالب توضیح داده شده است، ایمان به ربوبیت الهی تحلیل می شود به ایمان به توحید و نبوت و معاد کفر نیز تحلیل می شود به انکار یکی یا همه ی این اصول سه گانه

ص: 53

کسی که خدا را مؤثر نمی داند برای خودش احتیاجی به نبوت درک نمی کند و آن را انکار می کند و هم چنین روز واپسین و حساب و کتاب و پاداش و کیفر را انکار می نماید (وَقَالُوا مَا هِيَ إِلَّا حَيَاتُنَا الدُّنْيَا نَمُوتُ وَنَحْيَىٰ) (1)

در آیه ی نخست که می فرماید وای بر کافران از عذابی سخت، کسانی که زندگی دنیا را بر آخرت ترجیح می دهند، به روح کفر اشاره شده است و آن عبارت است از علاقه ی شدید به دنیا، منشأ پیدایش کفر علاقه ی شدید به دنیاست و لازمه ی کفر عصیان است و اعمال بد موجب می شود که انسان به کفر کشیده شود یا کفر او را تقویت کند، اساس معصیت بر خود پرستی است که به صورت لذت پرستی و راحت طلبی تجلی می کند (اَفَرَأَيْتَ مَنِ اتَّخَذَ إِلَهَهُ هَوَاهُ) (2)

ملاک کفر خود پرستی است، و خود پرستی مظاهری دارد مال پرستی یکی از مظاهر آن است که باعث ترک انفاق می شود جاه طلبی و شهوت طلبی نیز از مظاهر خود پرستی است. البته ایمان مغایرتی با داشتن مال و مقام ندارد مؤمن مال را بدست می آورد و در راه خدا انفاق می کند این مال خوبست، چیزی که با خدا پرستی منافات دارد این است که مال و مقام هدف قرار گیرد نه وسیله اگر حفظ مقام با رضای خدا تضاد پیدا کرد و از مقام گذشت خدا پرست است، سلیمان سلطنت عظیمی داشت ولی مال و مقام را برای خدا می خواست و برای خدمت به خلق و گسترش توحید به بلقیس نوشت باید اسلام بیاوری و خدا پرست شوی نه این که باید باج بدهی و کشور تو جزو قلمر و حکومت

ص: 54

1- سوره جاثیه آیه ی 24

2- سوره ی جاثیه آیه ی 23

از مظاهر خود پرستی تکبر است. این خوی شیطانی موجب این می شود که انسان در موارد لازم از فروتنی و خضوع نسبت به بندگان خدا خود داری کند مثلاً در مقابل پدر و مادر و مؤمنان فقیر، و این باعث ضعف و از دست رفتن ایمان می شود.

داستان ابلیس افسانه نیست و واقعیت دارد و قرآن مکرر آن را ذکر می کند و ذکر آن برای تربیت ماست شیطان با عبادت هایش علمش و مقامش و قدرتش به جهت استکبارش پست ترین مخلوقات خدا شد و مورد لعنت ابدی قرار گرفت و سرانجام با پیروانش به جهنم می رود (لا مَلَأَنَّ جَهَنَّمَ مِنْكَ وَ مِمَّنْ تَبِعَكَ مِنْهُمْ أَجْمَعِينَ) (1)

علت این بدبختی ها این بود که در برابر آدم تکبر ورزید و از سجده برای او خودداری کرد و گفت (خَلَقْتَنِي مِنْ نَارٍ وَ خَلَقْتَهُ مِنْ طِينٍ) (2) (أَبِي وَ اسْتَكْبَرَ وَ كَانَ مِنَ الْكَافِرِينَ) (3)

در روایت است: (اَصُولُ الْكُفْرِ ثَلَاثَةٌ الْحِرْصُ وَ الْاِسْتِكْبَارُ وَ الْحَسَدُ) (4)

اصولاً بسیاری از صفات نفسانی مانع از پذیرفتن و ایمان به حق می شود قرآن در باره ی کسانی که انکار معاد می می فرماید (اَيَحْسَبُ الْاِنْسَانُ اَنْ لَنْ نَجْمَعَ عِظَامَهُ بَلَى قَادِرِينَ عَلٰى اَنْ نُّسَوِّيَ بَنَانَهُ بَلْ يُرِيدُ الْاِنْسَانُ لِيَفْجُرَ اَمَامَهُ) (5)

در این آیه به سرّ روانی انکار معاد اشاره شده که انسان می خواهد بی بند و بار باشد و هر کار دلش می خواهد انجام دهد از این روزیر بار نمی رود و ایمان به حساب و کتاب نمی آورد

ص: 55

1- سوره ی ص آیه ی 85

2- سوره ی اعراف آیه ی 12 - و سوره ی ص آیه ی 76

3- سوره ی بقره آیه ی 34

4- اصول کافی ج 2 ص 289 حدیث 1 و بحار الانوار ج 72 ص 104 حدیث 1

5- سوره ی قیامت آیه ی 5-3

وگرنه قدرت خدا بر زنده کردن مردگان انکار کردنی نیست.

پس علت گرایش به کفر علاقه ی شدید به دنیاست با مظاهرش مال پرستی مقام پرستی و شهوت پرستی و... (وَوَيْلٌ لِّلْكَافِرِينَ مِنْ عَذَابٍ شَدِيدٍ الَّذِينَ يَسْتَحِبُّونَ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا عَلَى الْآخِرَةِ) (1)

یکی از ریشه های کفر حسد است. نعمتی را که خدا به کسی داده نمی تواند ببیند و تحمل کند، داستان هابیل و قابیل روشن گر این حقیقت است (وَاتْلُ عَلَيْهِمْ نَبَأَ ابْنَى آدَمَ بِالْحَقِّ إِذْ قَرَّبَا قُرْبَانًا فَتَقَبَّلَ مِنْ أَحَدِهِمَا وَلَمْ يُتَقَبَّلْ مِنَ الْآخَرِ لَآ قَتَلْتَنكَ قَالَ إِنَّمَا يُتَقَبَّلُ اللَّهُ مِنَ الْمُتَّقِينَ) (2) داستان فرزندان آدم را براستی برای ایشان بازگو کن

این دو برادر قربانی کردند از یکی قبول شد و از دیگری قبول نشد آن یکی که قربانش قبول نشد به برادرش گفت من ترا می کشم وی جواب داد خدا از متقین قبول می کند ملاک قبولی اعمال داشتن تقوی است و بالاخره برادرش را کشت و به این صورت اولین قتل نا حق در زمین در اثر حسد بوقوع پیوست.

انسان نباید فکر کند همین که ایمان آورد دیگر رستگار شده و از خطر رهایی یافته است برای انسان در هر لحظه خطر کفر وجود دارد باید مبارزه منفی کند از گناهان کناره گیری کند برای رشد درخت تنها آب و هوا و کود کافی نیست بلکه باید موانع رشد را نیز از بین برد در ایمان هم همین طور اگر کسی ایمان آورد ولی دلش از مظاهر خود پرستی و... پاک نشد همیشه در معرض کفر است (أَحْسِبَ النَّاسُ أَنْ يُتْرَكُوا أَنْ يَقُولُوا آمَنَّا وَهُمْ

ص: 56

1- سوره ی ابراهیم آیه ی 2-3

2- سوره ی مائده آیه ی 27

لا يُفْتَنُونَ) (1) اساساً زندگی دنیا برای آزمایش است (لِيَبْلُوكُمْ أَيُّكُمْ أَحْسَنُ عَمَلًا) (2)

ممکن است در دل ما ریشه‌هایی از کفر باشد که باعث تضعیف یا خدای ناکرده از بین رفتن ایمان شود (وَمَا يُؤْمِنُ أَكْثَرُهُمْ إِلَّا وَهُمْ مُشْرِكُونَ) (3) چه بسا در ما روح کفر قوی تر باشد محکی که باید کفر و ایمان خود را با آن بسنجیم علاقه‌ی به دنیا است. اگر زندگی دنیا را بر آخرت ترجیح دادیم باید بدانیم که بسوی کفر رهسپاریم برای تقویت روح ایمان باید علاقه‌ی دنیا را کم کرد یکی از بهترین راه‌ها برای کم شدن علاقه‌ی دنیا انفاق مال است قرآن می‌فرماید (لَنْ تَنَالُوا الْبِرَّ حَتَّى تُنْفِقُوا مِمَّا تُحِبُّونَ) (4) هرگز بخوبی نمی‌رسید تا آن چه دوست می‌دارید انفاق کنید، قرآن سر تشریح زکات را پاک شدن دل قرار داده است (خُذْ مِنْ أَمْوَالِهِمْ صَدَقَةً تُطَهِّرُهُمْ وَتُزَكِّيهِمْ بِهَا) (5) این پاکی مال خود شخص است که دلش پاک می‌شود (قَدْ أَفْلَحَ مَنْ زَكَّاهَا وَقَدْ خَابَ مَنْ دَسَّاهَا) (6) رستگاری در سایه‌ی پاکی دل است از آن چه در مقابل خدا قرار گرفته و انسان را از خدا دور می‌کند (وَمَنْ يُوقِ شُحَّ نَفْسِهِ فَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ) (7)

بنابراین برای تقویت ایمان نه تنها باید کار خوب انجام بدهیم بلکه باید از کارها و افکار بد هم جلوگیری کنیم و دل خود را از آلودگی‌ها و جلوه‌های گوناگون خود پرستی پاک سازیم.

ص: 57

1- سوره‌ی عنکبوت آیه‌ی 2

2- سوره‌ی هود آیه‌ی 7 و سوره‌ی ملک آیه‌ی 2

3- سوره‌ی یوسف آیه‌ی 106

4- سوره‌ی آل عمران آیه‌ی 92

5- سوره‌ی توبه آیه‌ی 103

6- سوره‌ی الشمس آیه‌ی 10

7- سوره‌ی حشر آیه‌ی 9 و سوره‌ی تغابن آیه‌ی 16

(قَدْ أَفْلَحَ مَنْ زَكَّيْهَا وَقَدْ خَابَ مَنْ دَسَّيْهَا (1))

از بحث های گذشته بدست آمد که سعادت انسانی در گرو بندگی خدا است و هر انسانی بیشتر بندگی کند به سعادت ابدی نزدیک تر می شود و هم چنین بعکس

عجیب این است با این که می دانیم هر چه انسان بیش تر بندگی خدا کند و دستور پیامبر را اجرا کند سعادت مند تر خواهد شد در عین حال در اطاعت خدا و پیامبر سستی و تنبلی میکنیم و با این که می دانیم راه شیطان راه بدی است ولی باز بطرفش می رویم اگر در انسان فقط نیروی عقل حاکم باشد آن چه را بداند عمل می کند، ولی در همه تنها نیروی حاکم عقل نیست بلکه نیروهای دیگری نیز حکومت هایی دارند.

عقل در بعضی ها مانند یک زندانی می ماند که او را از حکومت عزل کرده و دست و پایش را بسته در کنجی انداخته اند ما یک خواسته هایی داریم مربوط به نیازمندی های بدن مانند گرسنگی یا تشنگی خواسته هایی هست که به

ص: 59

احتیاجات بدن مربوط نیست مثلا هر مادری به فرزندش علاقه دارد و تأمین نیازمندی‌ها و گرفتاری‌ها و رفع خطرهای او را عهده دار می‌شود و از این کار لذت می‌برد. خواسته‌ی دیگری است مربوط به هم‌نوعان که همان عواطف اجتماعی می‌باشد مثلا اگر انسانی را ببینیم که دچار حریق شده به محض دیدن ناراحت می‌شویم و در صدد بر می‌آییم که او را نجات دهیم این عواطف در حیوانات نیز وجود دارد.

نوع دیگری از خواسته‌های انسان مربوط به قوه‌ی خیال است مانند شاعری که از یک شعر زیبا و تشبیهات و استعاراتی که در آن بکار برده شده لذت می‌برد.

لذتی دیگر داریم مربوط به قوه‌ی واهمه انسان‌هایی حاضر می‌شوند از مال و ثروت و حتی از فرزندان خود صرف نظر کنند و دارای مقام و ریاست باشند خداوند این کشش‌ها را در درون ما برای مصالح و حکمت‌هایی قرار داده است و تا موقعی که همه تحت فرماندهی عقل باشند می‌توانند به سعادت کمک کنند در حقیقت این نیروها به منزله‌ی سپاهیان هستند که باید تحت فرماندهی عقل با دشمنان مبارزه کنند تا به وطن اصلی خویش برسند.

مقصد قوای انسانی قرب به خدا است و برای رسیدن به مقصد، خدا نیرو‌هایی را در اختیار انسان گذاشته و برای آن‌ها فرماندهی قرار داده به نام عقل که در حکم فرمانده کل قوی است اگر یکی از این قوا بر عقل بشورد و از تحت فرماندهی او خارج شود انسان را به طرف گناه و گمراهی می‌کشاند و اگر

سرکوبی نشود و کودتای او پیروز گردد و مملکت وجود انسان را تحت سیطره ی خود درآورد او را محکوم به شقاوت ابدی خواهد کرد.

در ابتدای زندگی آن چه ما را به تلاش و کوشش و می دارد خواسته های حیوانی است مانند خوردن و آشامیدن بعد میل به بازی در او پیدا می شود که این از خواست قبلی قوی تر است و حتی حاضر است گرسنگی و تشنگی را تحمل کند و به بازی ادامه دهد.

در سن بلوغ خواست دیگری می کند که در خود احساس از سنخ خواسته ای قبلی نیست ولی بالاخره خواست حیوانی است و آن میل جنسی است در طول دوران طفولیت و دوران های بعد عواطف انسان به حسب شرایط مختلف رشد می کند و هم چنین حس شخصیت طلبی و جاه طلبی

بچه می خواهد برای او احترام و اهمیت قائل شوند و یک مقامی برای خود در اجتماع کسب کند، بعد ها ممکن است این خواست بقدری نیرومند شود که همه ی خواست های دیگر را تحت الشعاع خود قرار دهد.

همه ی این نیروها و خواست ها و کشش ها ابزارهایی هستند در دست عقل که برای فعالیت های حیاتی و تکامل انسان در شئون مختلف زندگی از آن ها استفاده می کند اگر نیروی عقل قوی باشد و خیر و شر و مصلحت و مفسده را خوب تشخیص دهد و تسلط خود را بر نیروهای دیگر حفظ کند انسان در راه صحیح قرار می گیرد و بطرف سعادت ابدی پیش می رود ولی اگر

درک انسان ضعیف بود و نتوانست خوب و بد را تمیز دهد یا نیروهای حیوانی و احساسات و عواطف او نیرومند بود بطوری که ندای عقل را خاموش کرد یا علیه او شورش نمود و از حکم او سرپیچی کرد دیگر نباید انتظار داشت که به آن چه می داند عمل کند.

اگر عقل ما نتوانست زندگی این دنیا را با آخرت بسنجد و رابطه ی آن ها را درک کند نیروی آن ضعیف است ولی اگر تشخیص داد و دل نتوانست زیر بار او برود و از پاره ای لذت های دنیا صرف نظر کند عقل محکوم دل و مغلوب هوای نفس واقع شده است.

شیطان درک و فهمش از ما خیلی بیشتر است اما این را در راه شیطانی مصرف می کند پس برای این که ما بتوانیم در مقابل قوای شیطانی پیروز شویم باید از نیروی عقل استفاده کنیم برای این که از شر شیطان در امان باشیم باید قوه ی عقل را در وجود خودمان حاکم قرار دهیم و او را با علم و دانش و با فکر و تأمل نیرومند سازیم. عاطفه چه فردی و چه اجتماعی در جایی ارزش دارد که تابع عقل باشد بعضی انسان ها دلشان می سوزد برای شکم گرسنه ی مردم و در صدد فعالیت های دامنه داری بر می آیند که انسان ها را از گرسنگی و عقب ماندگی مادی نجات دهد. این عاطفه در مؤمن بشکل دیگری جلوه می کند کسی که ایمان به حیات ابدی دارد عواطف اجتماعی او در شکل دل سوزی برای راهنمایی مردم به سوی سعادت ابدی جلوه می کند و بعد از نجات دادن ایشان از گمراهی به فکر شکم و نیازمندی های مادی

همین عواطف اجتماعی موقعی ارزنده است که تحت فرماندهی عقل باشد ولی اگر با حکم عقل معارضه کرد دیگر ارزش خود را از دست می دهد اگر عاطفه مانع اجراء حکم الهی شد دیگر ارزش ندارد قرآن می فرماید (الزَّانِيَةُ وَالزَّانِي فَاجْلِدُوا كُلَّ وَاحِدٍ مِنْهُمَا مِائَةَ جَلْدَةٍ وَلَا تَأْخُذْكُمْ بِهِمَا رَأْفَةٌ فِي دِينِ اللَّهِ) (1) مردان و زنان زنا کار را در میدان تازیانه بزنید مبدا عاطفه شما را از این کار باز دارد و حتماً باید این کار در حضور جمعی مؤمنین انجام گیرد (وَلْيَشْهَدْ عَذَابَهُمَا طَائِفَةٌ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ) (2)

ص: 63

1- سوره ی نور آیه ی 2

2- سوره ی نور آیه ی 2

(وَ نَفْسٍ وَ مَا سَوَّاهَا فَأَلْهَمَهَا فُجُورَهَا وَ تَقْوَاهَا قَدْ أَفْلَحَ مَنْ زَكَّاهَا وَ قَدْ خَابَ مَنْ دَسَّاهَا) (1)

خلاصه ی بحث جلسه گذشته

در انسان کشش های مختلفی وجود دارد و بطور کلی این کشش ها را می توان به چند دسته تقسیم کرد، یک دسته مربوط به نیازمندی های مادی است مانند گرسنگی و تشنگی و انسان از رفع این نیازمندی ها لذت می برد نوع دیگر از کشش ها به خاطر باقی ماندن نوع انسان است و آن کشش غریزه ی جنسی است، نوع دیگر عواطف خانوادگی است مانند مهر و محبت مادر و پدر به فرزند و به عکس نوع دیگر عواطف اجتماعی است که انسان از ناراحتی دیگران رنج می برد نوع دیگر مربوط به قوه ی خیال است که از آن ها لذت یا رنج می برد مانند لذتی که شعرا از شعر های زیبا و تشبیهات و استعارات و کنایات لطیف می برند. نوع دیگر مربوط به قوه ی واهمه است که انسان دلش می خواهد ریاست و شهرت و مقام داشته باشد این کشش ها است که انسان

ص: 64

را وادار به فعالیت می کند و موقعی برای سعادت حقیقی انسان سودمند است که تحت فرماندهی نیروی عقل باشد و اگر این ها علیه عقل شوریدند آن وقت انسان از فعالیت آن ها نمی تواند نفع حقیقی ببرد

این جا چند جور تاثیر بر عقل دارند گاهی چنان بر دل احاطه پیدا می کنند که مانع از توجه به مصالح و مفاسد واقعی می شوند و مانند پرده بی جلوی عقل را می گیرند.

جوانی که در بحران شهوت است و مناظر تهییج کننده او را تحریک کرده اند چنان محکوم نیروی شهوت می شود که توجهی به مفاسد آن پیدا نمی کند و دامن خود را آلوده می سازد. پس یک اثر نیروهای حیوانی جلوگیری از فعالیت عقل است.

اثر دیگر این است که گاهی به واسطه ی علاقه ی شدید انسان با وجود توجه به مصالح و مفاسد خودش را گول می زند، مثلا کسی که علاقه ی شدید به ریاست دارد با این که عیوب ریاست طلبی و شهوت پرستی را می داند در عین حال خودش را گول می زند و می گوید می خواهم در سایه ی ریاست خدمت کنم، در صورتی که اگر درست می اندیشید متوجه می شد که خدمت ها راهی برای رسیدن به مقام است و در صورتی که با ریاست او مزاحمت پیدا کند همه را فراموش می کند.

صورت دیگر آن که انسان می داند که کاری ضرر برای خودش و اجتماع دارد و به این مطلب معترف است اما با این حال آن کار را انجام می دهد مثلا کسی عادت به کار حرامی مانند شرب خمر دارد در اثر این عادت شوم به کار غلط خود ادامه

می دهد با این که متوجه ضرر های آن هست و به آن ها اعتراف دارد

پس در واقع دل بستن به لذت های حیوانی سه ضرر دارد. یکی این که پرده ی جلوی عقل کشد دیگر این که انسان را فریب می دهد و موجب قضاوت غلط می شود و آخر این که آگاهانه از فرمان عقل سر پیچی می کند. و انسانی که تحت فرمان عقلش نباشد مانند حیوان است بلکه گاهی پست تر و سعادت ما در این است که عقل را حاکم بر قوای حیوانی قرار دهیم و از آن ها به عنوان خدمت گزاران و فرمان برداران عقل استفاده کنیم پس رابطه ی بین عقل و قوای حیوانی رابطه ی فرمانده و فرمان بردار است.

در این باره طرز فکر های دیگری نیز وجود دارد بعضی می گویند که انسان باید تابع لذت باشد و هر چه خوشش می آید باید انجام دهد در صورتی که مزاحم دیگری نباشد، ایشان در واقع عقل را خدمت گزار نیرو های حیوانی قرار داده اند

طرز فکر دیگر این است که می گویند انسان دو دشمن در وجودش هست که باید یکی را کشت تا دیگری زنده بماند و ترقی کند پس برای کامل شدن عقل و روح باید قوای حیوانی را کاملاً سرکوبی کرد و باید از همه چیز های لذت بخش خودداری نمود

این هر دو طرز فکر در اسلام و ادیان آسمانی محکوم است، بعضی خیال می کنند که اسلام می گوید انسان برای دو هدف آفریده شده یکی لذت های مادی و دیگری معنوی و هر دو

آن‌ها در عرض هم و به یک اندازه ارزش دارد این طرز فکر نیز صحیح نیست و بر اساس آن تضاد نیروهای حیوانی و انسانی را نمی‌توان حل کرد.

هدف انسان به نظر اسلام فقط خدا است و برای نزدیکی به او آفریده شده و بدن ابزاری است برای تکامل روح، آشتی دادن روح و بدن به تقسیم لذایذ میان آن‌ها بطوری که هر کدام بخشی از زندگی انسان را مستقلاً تحت تصرف خود درآورند در واقع تباه کردن قسمتی از نیروهای حیاتی است و مثل این است که کارگر و مهندس را چنین آشتی دهند که یک روز کارگر از مهندس اطاعت کند و روز دیگر مهندس از کارگر

معنای عدالت در این جا این نیست بلکه مقتضای عقل در این جا این است که مهندس کارفرما و کارگر مطیع باشد، قوای انسان کارگرانی هستند که باید تحت فرماندهی و رهبری عقل به تکامل انسان کمک نمایند از این جا رابطه‌ی میان دنیا و آخرت نیز معلوم می‌شود یعنی هم چنان که قبلاً گفته شده زندگی دنیا مقدمه‌ی زندگی آخرت و وسیله‌ای برای کمال اخروی است، و خود به خود اصالتی ندارد.

پس انسان نباید لذت‌های دنیوی را هدف زندگی خود قرار دهد و کوشش‌های خود را صرف رسیدن به آن‌ها نماید بلکه باید تمام توجهش به این باشد که چه کاری برای سعادت اخروی او مفید است، خواه لذت بخش باشد خواه رنج‌آور

البته کسی که ارزش زند اخروی را می‌داند از

کارهای رنج آور این جهان کارهایی که برای سعادت اخرویش مفید است لذت می برد مانند کسی که کیسه ی جواهری را بر دوش کشیده و از سنگینی آن خسته شده است ولی در عین حال از این که چنین گنج شایگانی را بدست آورده خرسند و شادمان است.

پس زندگی دنیا در واقع مانند پلی است برای رسیدن به زندگی اخروی البته پل را باید آباد کرد تا بتوان از آن عبور نمود اگر پل تعمیر نشود خراب می شود و عابری را به رودخانه می اندازد ولی معنای آباد کردن پل این نیست که انسان آن را مقصد خود قرار دهد و بر روی آن مسکن گزیند دل بستن به این دنیا مانند ساختن خانه روی پل است برای رسیدن به حداکثر کمال باید تمام قوا را صرف آخرت کنیم

فرق مومن و کافر این است که کافر دل می بندد به این دنیا ولی مومن به آن دل نمی بندد بلکه آن را وسیله یی برای سعادت ابدی خود قرار می دهد

(وَ نَفْسٍ وَ مَا سَوَّيْهَا ...) (1)

خدا انسان را آفرید و راه بد و خوب را به او نشان داد، هر کس راه خوب را انتخاب کرد و خود را تزکیه نمود سعادت مند می شود و کسی که راه بد را انتخاب کرد و خود را آلوده کرد بدبخت می شود.

نشانه ی تزکیه و پاکیزه کردن نفس از آلودگی ها در آیه ی سوره ی اعلی بیان شده است (قَدْ أَفْلَحَ مَنْ تَزَكَّى وَ ذَكَرَ اسْمَ رَبِّهِ فَصَلَّى) (2) رستگار شد کسی که پاک شد و یاد خدا کرد و نماز

ص: 68

1- سوره ی الشمس آیه ی 7

2- سوره ی اعلی آیه ی 14 و 15

گزارد.

برای این که بدانیم پاک شده ایم یا نه باید ببینیم این نشانه چقدر در ما هست؟ آیا به یاد خدا هستیم و به نماز و کرنش در برابر خدا اهمیت می دهیم یا نه

کسی که نماز چنان می خواند که گویی زندانی است که به محض باز شدن در زندان فرار می کند همین که نماز تمام شد توجه خود را به این سو و آن سو معطوف می دارد و به کار های دیگر می پردازد چنین کسی با خدا و یاد خدا و نماز و عبادت انسی ندارد و این علامت آلودگی دل اوست و علامت این است که به دنیا و زرد و سرخ های آن دل بسته است. علامت پاک شدن نفس و قلب یاد خدا بودن است انبیاء و پیروان حقیقی ایشان در میان مردم هستند اما با مردم نیستند و دلشان با خداست

قرآن یک هدف بیشتر معرفی نمی کند خدا و بس اگر هدف انسان در زندگی و کار های زندگی رسیدن به قرب خدا بود کار های او شایسته و زندگی او ارزنده است وگرنه نیرو های او تباه شده و زندگی ارزشی نخواهد داشت، خواه کار فردی باشد و خواه کار اجتماعی زیرا اجتماع نیز از نظر اسلام اصالت ندارد

ص: 69

(قَدْ أَفْلَحَ الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ هُمْ فِي صَلَاتِهِمْ خَاشِعُونَ) (1)

در بحث های گذشته سعی شد با بیان ساده هدف آفرینش انسان و کمال نهایی او توضیح داده شود و همین طور بیان شود که چگونه و از چه راهی می توان به این کمال رسید، و حاصل این شد که سعادت انسان تنها در قرب به خداست و عالی ترین مقام که در اثر آن به بالاترین لذت نائل می شود مقام قرب الهی است. و این مقام در اثر بندگی حاصل می شود، چون هدف اصلی آفرینش رسیدن به این مقام است باید همه ی کوشش انسان برای رسیدن به آن صرف شود و به این جا رسیدیم که برای رسیدن به سعادت نهایی باید از دل شروع کرد و همین دل است که اگر متوجه خدا شود و به او ایمان آورد و عشق ورزد به زندگی انسان شکل صحیح و ارزش عالی می بخشد، و نیز رابطه ی میان ایمان و عمل را بررسی کردیم و به این نتیجه رسیدیم که میان آن ها دو رابطه ی متقابل وجود دارد ایمان موجب عمل صالح می شود و عمل موجب کمال ایمان است.

ص: 70

هر قدر کار های انسان صالح تر باشد حاکی از این است که ایمان کامل تری داشته و در نتیجه ی انجام همان کار های شایسته ایمان او بقائاً کامل تر می گردد. پس برای تقویت ایمان باید کار خوب انجام دهیم و کار خوب یعنی کاری که فاعلی دارد و کمال برای انجام دهنده اش می آورد و برای خدا انجام گیرد.

یک دسته کار هایی است که فقط برای بندگی خدا وضع شده است مانند نماز، یک دسته کار هایی است که برای احتیاجات ضروری انسان است مانند غذا خوردن و لباس پوشیدن و این کار ها خود به خود بندگی نیست اما مومن باید آن را به صورت بندگی در آورد

یک دسته اعمالی است که باید در محیط خانواده انجام دهد و زندگی خانوادگی آن ها را ایجاب می کند. و یک دسته اعمالی است که در اجتماع باید انجام دهد و زندگی اجتماعی آن ها را ایجاب می نماید و آن ها را نیز باید برای خدا و طبق فرمان او انجام داد.

پس روی هم رفته بندگی را می توان به چهار دسته تقسیم کرد آن چه در درجه اول اهمیت دارد اعمالی است که ذاتش عبادت است این نتایجی بود که از بحث های گذشته گرفته شد.

بزرگ ترین عملی که برای تقرب به خدا وجود دارد نماز است با این که روایات و آیات در این زمینه زیاد است و کم و بیش به گوش همه ی ما خورده است ولی گویا ما هنوز کاملاً باور نکرده ایم اگر ما واقعا باورمان بود که نماز تا این حد مهم

است به این اندازه آن را سبک نمی گرفتیم

به هر حال کسی که یک نگاه سطحی به قرآن بکند می بیند که تقریباً در هر سوره بی صحبت از نماز است و یا اوصاف مومنین را نگاه می کند می بیند که در صدر همه ی آن ها نماز است یک نگاه به قرآن به ما نشان می دهد که موضوعی را که همه ی پیامبران به آن سفارش کرده اند نماز است؛ عیسی بن مریم هنگامی که در گهواره خود را معرفی می کند می فرماید (اِنِّي عَبْدُ اللَّهِ آتَانِيَ الْكِتَابَ وَ جَعَلَنِي نَبِيًّا...) (1) تا آن جا که می فرماید (اَوْصَانِي بِالصَّلَاةِ وَالزَّكَاةِ مَا دُمْتُ حَيًّا) (2)

سوره ی اول قرآن سوره بی است که به شهادت مضمونش از زبان بندگان و برای نماز است، سوره ی دوم قرآن با این جملات آغاز می شود (... الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِالْغَيْبِ وَيُقِيمُونَ الصَّلَاةَ ...) (3)

حضرت ابراهیم علیه السلام در مناجات خود عرض می کند (رَبِّمَا إِنِّي أَسْأَلُكَ مِنْ دُرِّيَّتِي بِوَادٍ غَيْرِ ذِي زَرْعٍ رَبَّنَا لِيُقِيمُوا الصَّلَاةَ) (4) فرزندم را به این سرزمین بی آب و علف آوردم تا نماز را بپا دارند و در اول سوره مومنون در مقام بیان اوصاف مومنین می فرماید (قَدْ أَفْلَحَ الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ هُمْ فِي صَلَاتِهِمْ خَاشِعُونَ) (5)

ما خیلی همت کنیم قرائت نماز را درست کنیم مسائل آن را یاد بگیریم ولی در این آیه علامت مومن سعادت مند و رستگار را خشوع در نماز دانسته است، راستی اگر بدانیم که سعادت و رستگاری نماز است آیا باید این طور نماز بخوانیم؟ پس درست باورمان نیست می گوئیم (حَيَّ عَلَى الْفَلَاحِ) اما باورمان

ص: 72

1- سوره ی مریم آیه ی 30

2- سوره ی مریم آیه ی 31

3- سوره ی بقره آیه ی 3

4- سوره ی ابراهیم آیه ی 37

5- سوره ی مومنون آیه ی 1 و 2

نیست که راه سعادت و رستگاری نماز است، صفات مومن و شرایط سعادت زیاد است، اما اول همه نماز است بهر حال نظر اجمالی به آیات و روایات کافی است که انسان بفهمد بهترین اعمال و شرط اول سعادت نماز است.

در این جا لازم است این نکته را یادآور شویم که منوط بودن سعادت انسان به نماز به این معنی نیست که بجای همه ی واجبات می توان به نماز اکتفا کرد و مثلاً- به جای روزه و زکات و حج و جهاد واجب نماز بخوانیم چون نماز (خیر العمل) است چنان که خلیفه ی دوم به خاطر این که مسلمانان اهمیت جهاد را فراموش نکنند دستور داد جمله ی (حَيِّ عَلَى خَيْرِ الْعَمَلِ) را از اذان حذف کنند (1) و صبح ها در اذان به جای آن بگویند (الصَّلَاةُ خَيْرٌ مِنَ التَّوَمِّ) چنین توهمی مانند این است که کسی بگوید چون اهمیت هوا در زندگی انسان بیش از آب و غذا است می توان برای ادامه ی زندگی به استنشاق هوا اکتفا کرد.

ص: 73

1- بحار الانوار ج 84 ص 140 و علل الشرایع ج 2 ص 56 طبع طباطبائی

(وَ أَقِمِ الصَّلَاةَ لِذِكْرِي) (1)

همان طور که قبلاً بیان شد انسان فطرتاً طالب سعادت است و اگر راه آن را بشناسد به طرف آن می رود ما اگر بدانیم نماز واقعاً ما را به سعادت می رساند انتظار فرارسیدن وقتش را می کشیم و ناچار برای این که اهمیتش را درک کنیم باید ببینیم چه نقشی در سعادت ما دارد

آن قدر آیات و روایات در این زمینه زیاد است که جای هیچ گونه شک و تردید و مسامحه و سهل انگاری باقی نمی گذارد پس چرا ما واقعاً باور نمی کنیم که نماز موجب سعادت است. بعد از این که فهمیدیم که پیامبر صلی الله علیه و آله از جانب خدا آمده و آن چه می گوید از وحی الهی است دلیلی ندارد که از او نپذیریم و منتظر فهمیدن سر و فلسفه ی آن باشیم.

در عین حال موثر بودن نماز در سعادت حقیقی انسان دلیل روشنی دارد مخصوصاً بعد از آن که دانستیم که کمال انسان در قرب به خدا است و هر چه انسان به خدا بیشتر نزدیک

ص: 74

شود به سعادت حقیقی نزدیک تر شده است، پس مطلوب ما قرب خداست ولی این قرب مانند نزدیک شدن یک جسم به جسم دیگر نیست چنان نیست که العیاذ بالله خدا در نقطه بی از آسمان یا زمین باشد و باید انسان با پیمودن راه های زمینی یا فضایی به او نزدیک شود خدا به همه چیز احاطه دارد قرآن می فرماید (وَ نَحْنُ أَقْرَبُ إِلَيْهِ مِنْ حَبْلِ الْوَرِيدِ) (1) ما از رگ گردن به شما نزدیک تریم پس چطور ما می خواهیم به خدا نزدیک شویم؟ این قرب نزدیک شدن معنوی و ادراکی است و با دست و پا ارتباط مستقیم ندارد بلکه نزدیک شدن به خدا از راه دل است دل باید متوجه خدا شود و با او رابطه برقرار کند نماز بهترین وسیله برای توجه دل و تقویت رابطه ی عبودیت است و معجزونی است مرکب از حرکات و سکنتات و اقوال و افعالی که تمامی وجود انسان را متوجه به خدا می سازد و اگر با حضور قلب و خشوع دل انجام شود بهترین تاثیر را در نزدیک شدن به خدا خواهد داشت ولی دل های ما در اثر بستگی و ارتباط با زخارف دنیا و لذایذ مادی چنان اشغال شده که دیگر جای توجه و ارتباط با خدا باقی نمانده و از این رو نماز ما روح ندارد و اثری را که باید در نزدیکی به خدا به دست آید نمی بخشد هر یک از امور زندگی دنیا پیوندی با دل ما دارد و این رشته ها که زیاد شد جایی برای پیوند با خدا باقی نمی گذارد و این است که تا بخواهیم نماز بخوانیم دل و حواسمان بجای دیگر می رود و گاهی چنان غرق افکار و خیالات خود می شویم که ابدا توجهی به نماز نداریم و هنگامی که سلام نماز را گفتیم تازه متوجه

ص: 75

تنها یک راه وجود دارد که به خدا واقعا نزدیک شویم و بتوانیم نماز را با حضور قلب انجام دهیم و آن این است که دلبستگی ها را کم کنیم و کار هایمان را برای خدا انجام دهیم مثلا یک وقت انسان غذا را برای شهوت می خورد و همیشه ب فکر بهتر خوردن و بیشتر لذت بردن است و یک وقت انسان غذا می خورد که نیرو بگیرد و عبادت خدا کند، در این صورت دل را به غذا نبسته و لذت آن بر قلبش حکومت نمی کند و یا مثلا به دنبال کار و تجارت و صنعت و ... می رود چون خدا امر فرموده است ولی دلبستگی به مال ندارد، و یا نشانه اش این است که از حدود قوانین الهی تجاوز نمی کند و دست به حرام نمی آید و کار، او را از انجام وظایف شرعی و عبادات باز نمی دارد قرآن می فرماید (رِجَالٌ لَا تُلْهِيهِمْ تِجَارَةٌ وَلَا بَيْعٌ عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ وَإِقَامِ الصَّلَاةِ) (1) مردانی هستند که تجارت و داد و ستد ایشان را از نماز و یاد خدا باز نمی دارد مثلا- جوانی که عاشق است همیشه در فکر معشوقش می باشد هیچ کاری او را از این فکر باز نمی دارد بلکه کار های خود را به خاطر او و برای تأمین مقاصد او انجام می دهد اولیای خدا از این درجه هم بالا ترند (الَّذِينَ آمَنُوا أَشَدُّ حُبًّا لِلَّهِ) (2) کسی که خدا را دوست دارد همیشه در فکر این است که کاری را انجام دهد که نزد خدا محبوب تر است و خدا خودش چیز هایی را که دوست دارد و دوست ندارد در قرآن بیان فرموده است (إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ كُلَّ مُخْتَالٍ فَخُورٍ) (3) (وَ اللَّهُ لَا يُحِبُّ الْفُسَادَ) (4) (إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ التَّوَّابِينَ وَ يُحِبُّ الْمُتَطَهِّرِينَ) (5) (قُلْ إِنْ كُنْتُمْ

ص: 76

- 1- سوره ی نور آیه ی 37
- 2- سوره ی بقره آیه ی 165
- 3- سوره ی لقمان آیه ی 18
- 4- سوره ی بقره آیه ی 205
- 5- سوره ی بقره آیه ی 222

تَجِبُونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُونِي يُحْبِبْكُمُ اللَّهُ (1) پس اگر ما خدا را دوست بداریم و بدانیم که سعادت ما واقعا در قرب به خدا است عاشقانه به سراغ نماز می رویم زیرا نماز یاد معشوق بلکه ملاقات با او و راز و نیاز با اوست (اقِمِ الصَّلَاةَ لِذِكْرِي) (2) توجه به خدا برای روح مثل آب و غذا و هوا است برای بدن چنان که اگر غذا نباشد یا آب و هوا نباشد انسان از بین می رود دل هم احتیاج به یاد خدا دارد و اگر یاد خدا نکند می میرد و از سعادت محروم می شود (بِذِكْرِكَ عَاشَ قَلْبِي) (3) دل بیاد تو زنده است.

همان طور که انسان از نفس کشیدن خسته نمی شود بلکه از حبس نفس خسته می شود اگر ما بفهمیم که روح احتیاج به یاد خدا دارد از نماز خسته نمی شویم و هم چنین از یاد خدا، پس دلیل نمی خواهد که چرا باید هر روز نماز بخوانیم یا مکرر تسبیح خدا بگوییم ما نمی دانیم اما خدا می داند که اگر از قدر نمی دانیم واجب کمتر عبادت کنیم دل ما آلوده می شود و همانند بدنی که از نرسیدن هوای تمیز و اکسیژن کافی خفه می شود، دل ما هم از ترک نماز مشرف به مرگ می گردد، چیزی نباید انسان را از نماز خواندن حتی نماز های مستحبی باز دارد مگر کار های واجب، و مهم تر اگر مقصد ما قرب به خدا است باید قدم های روحی و معنوی بسوی آن برداریم و مهم ترین آن ها نماز است

حاصل بحث این که انسان طالب سعادت و لذت است و اگر بداند سعادتش در چیزی است آن را می جوید، و در آن سهل انگاری روا نمی دارد و سعادت انسان در قرب به خدا است و قدم هایی که در این راه برداشته می شود توجهات قلبی

ص: 77

1- سوره ی آل عمران آیه ی 31

2- سوره ی طه آیه ی 14

3- دعای ابوحمزه ثمالی

است و بهترین آن ها نماز است (حَيَّ عَلَى خَيْرِ الْعَمَلِ)

بنابر این ما نباید از کار های عبادی خسته شویم با توجه به این مقدمات می فهمیم که نماز مایه ی سعادت ما است (حَيَّ عَلَى الْفَلَاحِ)
قَدْ أَفْلَحَ الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ هُمْ فِي صَلَاتِهِمْ خَاشِعُونَ

(1) (وَ إِنَّهَا لَكَبِيرَةٌ إِلَّا عَلَى الْخَاشِعِينَ) (2) پس این سنگینی ها برای این است که ما اهل خشوع نیستیم، و علتش دل بستگی و شیفتگی به امور مادی و دنیوی، و نشناختن اهمیت نماز است.

روایت دارد که پیامبر صلی الله علیه و آله در موقع نماز چنان بود که گویی هیچ کس را نمی شناخت (3) و نیز روایت دارد که موقع نماز به بلال می فرمود (أَرَجِنِي يَا بَلَالُ) (4) راحتم کن و می فرمود (قُرَّةُ عَيْنِي فِي الصَّلَاةِ)

(5) روشنی چشم من در نماز است.

ص: 78

-
- 1- سوره ی مؤمنون آیه ی 1
 - 2- سوره ی بقره آیه ی 45
 - 3- ... كَانَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ يُحَدِّثُنَا وَنُحَدِّثُهُ وَإِذَا حَضَرَ رَتِ الصَّلَاةَ لَمَوْهُ فَكَانَهُ لَمْ يَعْرِفْنَا وَلَمْ نَعْرِفْهُ (جامع الاحادیث ج 2 ص 250 حدیث 39 از مستدرک ص 264 از عدة الداعبی از عایشه - و جامع السعادة ج 3 ص 328)
 - 4- بحارج 82 ص 193 و ص 211 و ص 233 و جامع الاحادیث ج 2 ص 4 حدیث 27
 - 5- يَا أَبَاذَرٍّ إِنَّ اللَّهَ جَعَلَ قُرَّةَ عَيْنِي فِي الصَّلَاةِ وَحَبَّبَهَا إِلَيَّ كَمَا أَحَبَبَ إِلَيَّ الْجَامِعِ الطَّعَامَ وَالِي الطَّمْثَانَ الْمَاءَ وَإِنَّ الْجَانِعَ إِذَا أَكَلَ الطَّعَامَ شَبِعَ وَ الطَّمْثَانَ إِذَا شَرِبَ الْمَاءَ رَوَى وَ أَنَا لَا أَشْبَعُ مِنَ الصَّلَاةِ

(قَدْ أَفْلَحَ الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ هُمْ فِي صَلَاتِهِمْ خَاشِعُونَ) (1)

برای این که اهمیت نماز را بهتر درک کنیم باید یک مقداری فکر کنیم که نماز چه کاری است و برای چه انجام می دهیم اما مطلبی که بطور کلی درباره ی نماز باید گفت این است که نماز توجه به خدا است توجه به اجسام این است که صورتمان را بطرف آن ها قرار دهیم ولی خدا جسم نیست و در طرف و مکان خاصی قرار ندارد (فَأَيْنَمَا تُوَلُّوا فَثَمَّ وَجْهَ اللَّهِ) (2)

پس توجه به خدا از راه دل است بنابر این اگر در حال نماز دلمان به چیز دیگری توجه داشته باشد مثل این است که روی خود را از خدا گردانده و پشتمان را بطرف او کرده ایم و این کار بسیار زشت و شرم آوری است که شخص را مستحق توبیخ و عقوبت می سازد برای این که قدری شناخت این کار را بفهم ناچار مثالی می آوریم.

فکر کنید اگر شما به ملاقات دوستان بروید ولی

ص: 79

1- سوره ی مؤمن آیه ی 1

2- سوره ی بقره آیه ی 115

هنگام صحبت با او پشتتان را بطرف او کنید، این کار چقدر اهانت آمیز است و هم چنین نسبت به مهمان مخصوصاً اگر شأن و مقامش بالاتر از میزبان باشد پس اگر در نماز دلمان متوجه خدا نباشد این اهانت بزرگی است نسبت به مقام پروردگار عظیم الشان ولی خدا غفور و رحیم است که ما را تنبیه نمی کند

در روایت دارد که پروردگار متعال می فرماید کسی که به نماز می ایستد و دلش متوجه چیز دیگری است آیا نمی ترسد که او را به صورت الاغ مسخ کنم (1) مگر نمی داند با چه کسی روبرو است.

در روایات متعددی وارد شده که حضرت سجاد و امام مجتبی علیهما السلام در موقع وضو و نماز حالشان تغییر می کرد و رنگ صورتشان زرد می شد پرسیدند چرا این طور می شوید؟ فرمودند مگر نمی دانید با چه کسی روبرو می شویم؟؟ (2)

قرآن می فرماید مومنین رستگار هستند آن ها که در حال نماز با خضوع و خشوع هستند (3) خضوع حالت قلبی است که آثاری در چهره و قیافه و بدن انسان می گذارد ولی هر کسی چنین حالتی را بخود گرفت خاشع نیست مگر این که از خشوع قلبی او سرچشمه بگیرد مثلاً اگر کسی غمی داشته باشد قیافه اش در هم می رود اما نه این که هر کس چنین قیافه ای بخود بگیرد غم دارد پس نباید چنین پنداریم که با کج گرفتن گردن و پایین انداختن سر خاشع شده ایم بلکه باید بکوشیم مبادی خشوع را در دل خود بوجود آوریم، یعنی به عظمت خدای متعال و حقارت و پستی و

ص: 80

1- وَقَالَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ أَمَا يَخَافُ الَّذِي يُحَوَّلُ وَجْهَهُ فِي الصَّلَاةِ أَنْ يُحَوَّلَ اللَّهُ وَجْهَهُ حِمَارًا - مستدرک الوسائل ج 1 ص 264
حدیث 20- و جامع السعادات ص 343 و در این کتاب است «وَجْهَهُ وَجَهَ حِمَارٍ» أَي وَجَهَ قَلْبِهِ كَوَجْهِ قَلْبِ الْحِمَارِ (جامع الاحادیث ج 2 ص 250 و 251)

2- ... كَانَ إِذَا تَوَضَّأَ لِلصَّلَاةِ وَأَخَذَ فِي الدُّخُولِ فِيهَا إِصْفَرَ وَجْهَهُ وَتَغَيَّرَ فَقِيلَ لَهُ مَرَّةً فِي ذَلِكَ فَقَالَ إِنِّي أُرِيدُ الْوُقُوفَ بَيْنَ يَدَيِ مَلِكٍ عَظِيمٍ (مستدرک ج 2 ص 265) و (جامع السعادات ج 3 ص 329)

3- سوره ی مؤمنون آیه ی 1

گنهکاری و خیانت خودمان بیندیشیم و دوستی خدای متعال را در دل خود جایگزین سازیم تا بتوانیم نماز را با خشوع بخوانیم و با دل‌باختگی به دنیا و زر و زیورهای آن هرگز چنین حالتی برای ما پیدا نخواهد شد عاشق مال و مقام و زن و فرزند بودن با محبت خدا نمی‌سازد قرآن می‌فرماید «پیامبر ما به امت بگو اگر پدران و فرزندان و همسران و اموالی که اندوخته‌اید و تجارتی که از کسادی آن می‌ترسید و خانه‌های زیبایی که می‌پسندید نزد شما از خدا و رسول و جهاد در راه خدا محبوب‌تر باشد منتظر امر خدا باشید» (1)

اگر وقت نماز شد ببینید که مایلید اول وقت در مسجد نماز را با جماعت بخوانید یا دوست دارید معامله‌ای را انجام دهید و سودی ببرید اگر این کار در نظرتان اهمیت بیشتری داشته باشد نشانه‌ی این است که علاقه‌ی شما به دنیا بیش از خدا است و تحقیقاً با چنین علاقه‌ی خضوع و خشوع و حضور قلب در نماز حاصل نمی‌شود.

نماز عرض بندگی است در این عبادت باید سراسر وجود انسان متوجه خدا باشد و بندگی خود را عرضه بدارد آیا ما طوری هستیم که بتوانیم چشم و گوش و دست و پا و زبان و دل و فکر و جان خود را در مقام بندگی عرضه کنیم یا با همه‌ی این‌ها به خدا خیانت کرده ایم با این که همه‌ی این‌ها نعمت‌های خدا هستند نعمت‌هایی بس ارزنده که باید به کمک آن‌ها به سوی او یعنی به سوی کمال و سعادت حقیقی برویم.

اندکی در ارزش این نعمت‌ها بیندیشیم مثلاً اگر چشممان

ص: 81

در حال کور شدن باشد چقدر حاضریم برای بهبود آن خرج کنیم، اگر کسی میلیاردی باشد حاضر است نصف ثروت خود را بدهد تا چشمش سالم شود این چشم که این قدر قیمت دارد خدا رایگان به ما داده تا در راه او صرف کنیم و به سعادت برسیم، حال اگر این چشم را در راه معصیت صرف کنیم، یعنی در راه خیانت به خدا و به ناموس خدا و در راه زیان مادی و معنوی خودمان چه خیانت بزرگی مرتکب شده ایم (يَعْلَمُ خَائِنَةَ الْأَعْيُنِ) (1) اگر انسان در معامله یی با دوستش خیانت کند دیگر خجالت می کشد در روی او نگاه کند، پس با چشم خائن چگونه به طرف خدا بایستیم اگر عقل و معرفت و شعور داشته باشیم خود به خود چشم به طرف پایین می افتد و چنین حالی با حال کسی که به زور چشمش را به محل سجده می اندازد فرق دارد.

اگر گوش ما غیبت، دروغ، موسیقی و چیزهای لغورا بشنود این گوش خائنی است اگر زبانمان دروغ یا فحش و ناسزا بدهد، یا بدگویی و عیب جویی مردم کند زبان خائنی است، دست و پا و همه ی اعضا بدن هم هر کدام مسئولیتی دارند و خیانتی مناسب با خود (إِنَّ السَّمْعَ وَ الْبَصَرَ وَ الْفَوَادَ كُلَّ أُولَئِكَ كَانَ عَنْهُ مَسْئُولاً) (2) از همه بالاتر دل است، انسانیت انسان به چشم و گوش نیست چون این ها را حیوانات هم دارند بلکه به قلب و عقل و اندیشه است، متأسفانه آلودگی دل ما بیش از اعضا و بدنمان می باشد و آلودگی آن ها از دل سرچشمه می گیرد. دلی که دشمن خدا یا دشمن دوستان

ص: 82

1- سوره ی غافر (المؤمن) آیه ی 19

2- سوره ی اسرا آیه ی 36

خدا را دوست بدارد دل خائنی است دلی که به مال و لذت حرام علاقه داشته باشد خائن است دلی که اعتقاد و اتکاء به غیر خدا داشته باشد خائن است دلی که گمان بد درباره بندگان خدا ببرد خائن است... ما خودمانیم که با افکار بی جا و نیت بد و بخل و چیزهای دیگر دلمان را آلوده می کنیم ما که در جلو مهمان صورتمان را می شویم و ظاهر خود را تمیز می کنیم چطور با پروردگار با این دل آلوده روبرو شویم، حیف از یاد خدا و محبت خدا نیست که در دل کثیف ما واقع شود دل های ما هنوز لایق نشده که محبت خدا و پیامبر و امام در آن جای گیرد، پس اگر بخواهیم نماز را با حضور قلب و با خشوع دل بگذاریم باید دل را از این آلودگی ها پاک سازیم، و آن چه مبعوض خدا است محبتش را از دل بکنیم و بکشیم جز محبت خدا اصیلی در دل ما نماند یعنی چیزی را جز برای خدا و به خاطر ارتباط با او دوست نداریم (قَدْ أَفْلَحَ مَنْ تَزَكَّىٰ وَ ذَكَرَ اسْمَ رَبِّهِ فَصَلَّىٰ) (1) در این آیه ی شریفه تزکیه ی نفس قبل از یاد خدا و نماز ذکر شده و شاید نکته اش همین باشد که تا دل از علایق دنیا و آلودگی ها پاکیزه نشود لایق توجه به خدا نمی گردد

ص: 83

(وَ إِذَا قَامُوا إِلَى الصَّلَاةِ قَامُوا كَسَالَى يُرَاتُونَ النَّاسَ وَ لَا يَذْكُرُونَ اللَّهَ إِلَّا قَلِيلًا) (سوره ی نساء- آیه ی 42)

نتیجه بحث های گذشته سعادت انسان در رسیدن به کمال حقیقی و قرب خدای متعال است و تنها راه رسیدن به آن عبادت می باشد و بزرگ ترین مظهر بندگی نماز است و در روایت وارد شده نماز ستون دین است. (1)

حقیقت نماز توجه قلبی به خدا است هر چه دل بیش تر متوجه ی خدا باشد نتایج زیادتری خواهد داشت، در روایات زیادی وارد شده که از نماز آن مقدار قبول می شود که دل به آن توجه کرده باشد گاهی ثلث یا ربع یا کمتر یا بیشتر قبول می شود در بعضی روایان چنین تعبیر شده که آن قسمت از نماز بالا برده می شود که با حضور قلب باشد (2) (إِلَيْهِ يَصْعَدُ الْكَلِمُ الطَّيِّبُ) (3) در بعضی از روایات هست که بعضی از حضار بعد از شنیدن این مطلب گفتند وای بر ما که نماز های ما خراب است امام فرمود خدا کمبود نماز شما را با خواندن نافله جبران

ص: 85

1- وسائل ج 3 ص 17 حدیث 12 و ص 23 حدیث 13

2- وسائل ص 51 و 52 حدیث 2 و 3 و 4

3- سوره فاطر آیه ی 10

آیاتی هست در وصف منافقین که در نماز با کسالت وارد می شوند و در آن ریا می کنند و آن طور که شایسته است توجه به خدا نمی کنند. (2)

نتیجه: اهمیت نماز به خاطر توجه و تقرب به خدا است نماز را باید با نشاط و با حال خواند در روایات هست که وقتی امیرالمومنین علی علیه السلام برای نوافل شب بلند می شدند برای این که نشاط داشته باشند بدنشان را می شستند بسیاری از آداب مستحبات هست که رعایت آن ها برای حضور قلب و توجه دل در نماز موثر است مثلاً خواب قبل از ظهر علاوه بر این که کمکی برای سحرخیزی است و به نشاط و حضور قلب در نماز ظهر و عصر کمک می کند در روایات آداب جزئی نماز نیز بیان شده است و در مقام بیان نکته ی آن ها اشاره شده که بحضور قلب کمک کند مثلاً در حال تشهد به حالت (تورک) بنشیند و به زانو و سینه ی پا تکیه نکند یا در حال سجده سنگینی بدن روی اعضاء تقسیم شود یا قبل از نماز تطهیر کند و کسی که احتیاج به تطهیر دارد وارد نماز نشود که نماز با حضور قلبی نخواهد خواند، در موقع نماز در حال قیام نگاه به محل سجده باشد و هم چنین آداب دیگر

در این آیه شریفه می فرماید (وَ لَا تَقْرَبُوا الصَّلَاةَ وَأَنْتُمْ سُكَارَى) (3) در حال مستی نزدیک نماز نشوید بعضی می گویند این آیه مربوط به قبل از تحریم شراب است، بعضی گفته اند از این آیه استفاده می شود که اگر کسی عصباناً مست شد در آن حال

ص: 86

1- جامع الاحادیث ج 2 ص 251 حدیث 43 - ابي حمزة الشَّامِي قَالَ رَأَيْتُ عَلِيَّ بْنَ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ يُصَلِّي فَسَقَطَ رِدَائُهُ عَنْ مُنْكِبِهِ قَالَ فَلَمْ يُسَوِّهِ. حَتَّى فَرَعَ مِنْ صَلَاتِهِ قَالَ فَسَأَلْتُهُ: عَنْ ذَلِكَ فَقَالَ وَيْحَكَ أَتَدْرِي بَيْنَ يَدَيَّ مَنْ كُنْتُ إِنَّ الْعَبْدَ لَا يُقْبَلُ مِنْهُ الصَّلَاةُ إِلَّا مَا أُقْبِلَ مِنْهَا فَقُلْتُ جُعِلَتْ فِدَاكَ هَلَكْنَا فَقَالَ كَلَّا إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى مُتَمِّمٌ ذَلِكَ بِالنَّوْفِلِ - (وسائل ج 4 ص 688 حدیث 6) و (مستدرک ج 1 ص 177 باب 16 حدیث 2 و 7)

2- سوره ی نسا آیه ی 142... وَإِذَا قَامُوا إِلَى الصَّلَاةِ قَامُوا كُسَالَى يُرَائُونَ النَّاسَ وَلَا يَذْكُرُونَ اللَّهَ إِلَّا قَلِيلًا و سوره ی توبه آیه ی 54... وَلَا يَأْتُونَ الصَّلَاةَ إِلَّا وَهُمْ كُسَالَى

3- سوره ی نسا آیه ی 43

نماز نخواند و بعضی گفته اند منظور از مستی حالت ناهشیاری و غفلت و عدم توجه به مفاد نماز است زیرا نکته ی ذیل آیه این است (حَتَّى تَعْلَمُوا مَا تَقُولُونَ) (1) اگر کسی در حال نماز نمی فهمد چه می گوید مثل آدم مست است (2) و بهر حال از این نکته استفاده می شود که در حال نماز انسان باید بفهمد چه می گوید عبادت با منتر خواندن اهل جادو فرق دارد پس شخص با ایمان باید بکوشد معانی نماز را یاد بگیرد و در حال نماز به آن ها توجه داشته باشد (اَقِمِ الصَّلَاةَ لِدِكْرِي) (3) آیا نماز ما این طور است؟

نماز های ما روح ندارد و در حقیقت ادای نماز خوان ها را در می آوریم بزرگان فرموده اند برای حضور قلب باید وقتی می خواهید هر جمله یی را بگویید اول معنی آن را در ذهن تصور کنید و بعد آن جمله را ادا نمایید توجه به معانی اذکار نماز و آیاتی که قرائت می شود دل را نرم می کند، مخصوصا اگر انسان متوجه عظمت الهی و حقارت و سیه رویی و پستی و زبونی خودش در برابر آفریدگار جهان باشد.

متأسفانه ما همه ی حقایق را مسخ کرده ایم و نماز را به صورت منتر خواندن اهل جادو یا شعار دادن احزاب سیاسی در آورده ایم و خشوع و گریه در نماز را شان مومن شجاع نمی دانیم زیرا گریه علامت ضعف و ذلت است، گویا می خواهیم در نماز در برابر خدا اظهار شجاعت کنیم، و فراموش کرده ایم که نماز بندگی و اظهار ذلت است، انسان فقط باید از خدا بترسد نه از چیز دیگر و به او باید امیدوار باشد نه چیز دیگر و به او اعتماد کند نه چیز دیگر و افتخار مومن اظهار ذلت در برابر

ص: 87

1- سوره ی نساء آیه ی 43

2- تفسیر المیزان ج 4 ص 384 و تفسیر نور الثقلین ج 1 ص 400 حدیث 260 - 265

3- سوره ی طه آیه ی 14

پروردگار است خدای متعال به حضرت عیسی علیه السلام وحی فرمود (وَاعْلَمُ أَنَّ سُورِي ...) (1) یعنی شادی من در این است که در برابر من کرنش کنی.

خدای متعال بندگان شایسته ی خود را چنین معرفی می کند هنگامی که آیات ما بر ایشان تلاوت می شود می گریند و با خشوع بر روی زمین می افتند (اِذَا تُلِيٰ عَلَيْهِمْ آيَاتُ الرَّحْمٰنِ اَخْرَوْا سَاجِدًا وَّ بُكِيًّا) (2) و دنبال آن می فرماید (فَخَلَفَ مِنْ بَعْدِهِمْ خَلْفٌ اَضَاعُوا الصَّلٰوةَ وَاتَّبَعُوا الشَّهْوٰتِ فَسُوفَ يَلْقَوْنَ غِيًّا) (3) ولی در پی ایشان کسانی آمدند که نماز را ضایع کردند و دنبال شهوت ها و خواهش های نفسانی و لذایذ مادی رفتند و بزودی به گمراهی خواهند رسید

ص: 88

1- الجواهر السنیه تألیف شیخ حر عاملی ص 109

2- سوره ی مریم آیه ی 58

3- سوره ی مریم آیه ی 59

(وَاصْبِرْ نَفْسَكَ مَعَ الَّذِينَ يَدْعُونَ رَبَّهُمْ بِالْغَدْوَةِ وَالْعَشِيِّ يُرِيدُونَ وَجْهَهُ) (1)

رکن مهم همه ی عبادات نیت و قصد قربت است. و این رکن مخصوص به نماز نیست بلکه هر عمل عبادی باید قریناً الی الله انجام شود و داعی بر انجام آن اطاعت از خدا باشد. چون پرستش با دل انسان بستگی دارد و به عبارت دیگر عبادت از افعال و عناوین قصدی است چنان که هر گونه خم شدنی علامت تعظیم نیست زیرا ممکن است به قصد مسخره کردن باشد، عبادت هم صرف حرکات و سکنتات یا اذکار و اوراد نیست بلکه باید به خاطر اطاعت امر خدا باشد پس نمازی که برای تمرین و یاد گرفتن خوانده می شود یا برای ریا و خود نمایی یا اوروی نفاق و ترس از مسلمانان یا جلب توجه ایشان عبادت حقیقی نیست گاهی انسان عبادتی را به قصد اطاعت خدا انجام می دهد ولی انگیزه ی این اطاعت ترس از جهنم است چنان که اگر می دانست که ترک آن موجب عذاب

ص: 89

نمی شود عبادت نمی کرد. واضح است که مطلوب حقیقی در این عبادت رهایی از عذاب است و گاهی ممکن است انگیزه ی اطاعت و عبادت رسیدن به بهشت و نعمت های اخروی باشد چنان که اگر می دانست عبادت او فایده اخروی ندارد انجام نمی داد بلکه در این عبادت هم مطلوب حقیقی خدا نیست و مطلوب بهشت است یک مرتبه ی عالی تری است که انسان عبادت می کند به خاطر شکر نعمت های خدا و دوستی با او کسی که خدا را دوست داشت نباید انتظار مزد و پاداشی داشته باشد بلکه هر کاری می کند، برای خوشنودی خداست و اگر بداند رضای خدا در سوختن او است او به سوختن حاضر است.

در روایتی است هنگامی که پیامبر صلی الله علیه و آله را به معراج بردند خدا به آن حضرت خطاب فرمود که من وقتی روح دوستم را می گیرم و از دست ملائکه پرواز می کند تا پای عرش می رسد به او خطاب می کنم دنیا را چگونه رها کردی؟ در جواب می گوید (الهی عَرَفْتَنِي نَفْسِكَ فَاسَّ تَعْنَيْتَ بِهَا عَنْ جَمِيعِ خَلْقِكَ) (1) خودت را به من شناساندی و مرا از همه بی نیاز کردی (الهی لَوْ كَانَ رِضَاكَ فِي أَنْ أُقَطَّعَ أَرْبَاءَ أَرْبَاءً وَأَقْتَلَ سَبْعِينَ قَتْلَةً بِأَشَدِّ مَا يُقْتَلُ بِهِ النَّاسُ لَكَانَ رِضَاكَ أَحَبَّ إِلَيَّ) خدای من اگر خوشنودی تو در این بود که مرا تکه تکه کنند و هفتاد مرتبه مرا به بدترین وجه بکشند من حاضرم بودم، خطاب می رسد به روح راست می گویی بنده ی من تو در میان مردم بودی و دلت با من بود من هم اکنون حجایی بین تو با خودم قرار نمی دهم و لذت کلام خود را بتو می چشانم

ص: 90

در روایت است که سه قسم عبادت داریم

1- عبادت عبید، مانند اطاعت و فرمان برداری غلامان که از ترس مجازات انجام می دهند.

2- عبادت تجار و سوداگران که برای دریافت عوض و مزد ارزنده ای انجام می دهند

3- عبادت آزادگان که به امید اجر و پاداش و از ترس عذاب عبادت نمی کنند بلکه از روی محبت و پاسبان شکر نعمت های خدا بندگی می نمایند. (1)

کلامی است از حضرت امیر مومنان علی علیه السلام (الهی مَا عَبَدْتْكَ خَوْفًا مِنْ نَارِكَ وَلَا طَمَعًا فِي جَنَّتِكَ بَلْ وَجَدْتْكَ أَهْلًا لِلْعِبَادَةِ فَعَبَدْتْكَ)، (2) خدایا من تو را از ترس جهنم عبادت نمی کنم و نه به خاطر طمع در بهشت بلکه چون تو سزاوار عبادتی. ولی گفتن چنین کلامی در برابر خدا امیر مومنان می خواهد بعضی چنین می پندارند که هر کار نیکی که از ترس عذاب و به امید پاداش نبود عالی ترین ارزش انسانی را دارد ولی باید توجه داشت که گاهی ترس نداشتن از عذاب و امید نداشتن به بهشت در اثر ضعف و یا عدم ایمان است، و در این صورت کار نیک فقط بخاطر ارضاء عواطف شخصی انجام می گیرد و چنین کاری نه تنها ارزش کار مومنانی که از روی امید به بهشت یا ترس از عذاب باشد ندارد بلکه اساساً تأثیری در سعادت ابدی او نخواهد داشت.

مثلاً ما یک مریض را می بینیم و دلمان به حالش می سوزد و درصدد کمک به او برمی آییم در صورتی که

ص: 91

1- عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ الْعِبَادَةُ (إِنَّ الْعِبَادَةَ) ثَلَاثَةٌ قَوْمٌ عَبَدُوا اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ خَوْفًا فَتِلْكَ عِبَادَةُ الْعَبِيدِ وَقَوْمٌ عَبَدُوا اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى طَلَبَ الثَّوَابِ فَتِلْكَ عِبَادَةُ الْأَجْرَاءِ وَقَوْمٌ عَبَدُوا اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ حُبًّا لَهُ فَتِلْكَ عِبَادَةُ الْأَحْرَارِ وَهِيَ أَفْضَلُ الْعِبَادَةِ (وسائل ج 1 ص 45 حدیث 1 و 3)

2- عروة الوثقی کتاب الصلوة در فصل نیت صلوة - و جامع السعادات ص 115

انگیزه‌ی ما برای کمک همان دل‌سوزی و ارضاء عاطفه‌ی اجتماعی خودمان باشد با این که کار خوبی کرده ایم ولی منشاء آن ایمان و محبت به خدا یا ایمان به آخرت نبوده و از این جهت موثر در سعادت ما نخواهد بود پس کار نیکی در سعادت و کمال حقیقی انسان موثر است که از روی ایمان به خدا و روز واپسین انجام شود و البته بهترین کار آنست که فقط برای خشنودی خدا و بدون چشم داشت عوض و پاداش یا ترس از عذاب و عقاب باشد پس انسان در درجه‌ی اول باید ایمان به خدا داشته باشد تا بتواند کار شایسته و موثر در سعادتش انجام دهد در غیر این صورت مانند حیوان و بلکه پست‌تر از آن است زیرا چنان که قبلاً بیان کرده ایم کمال انسان به داشتن رابطه با خداست پس آن‌هایی که به جهنم و بهشت ایمان ندارند هنوز انسان حقیقی نیستند قرآن شریف کافران را بدترین جانوران معرفی می‌کند نه بدترین انسان‌ها. (إِنَّ شَرَّ الدَّوَابِّ عِنْدَ اللَّهِ الَّذِينَ كَفَرُوا فَهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ) (1)

کسی که ایمان داشت آن وقت می‌تواند سه نوع عبادت کند و افضل عبادات آنست که فقط برای رضای خدا و از روی محبت به او انجام داده شود امام صادق علیه السلام فرمود (وَلِكَيْبِي أَعْبُدُهُ حُبًّا لَهُ) (2) ولی من خدا را می‌پرستم چون او را دوست دارم (نه بخاطر ثواب و عقاب).

ص: 92

1- سوره‌ی انفال آیه‌ی 55

2- قَالَ الصَّادِقُ جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدٍ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ إِنَّ النَّاسَ يَعْبُدُونَ اللَّهَ عَلَى ثَلَاثَةِ أَوْجِهٍ. وَ لِكَيْبِي أَعْبُدُهُ حُبًّا لَهُ عَزَّوَجَلَّ فَتِلْكَ عِبَادَةُ الْكِرَامِ وَ هُوَالَا مِنْ بَقَوْلِهِ عَزَّوَجَلَّ ... فَمَنْ أَحَبَّ اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ أَحَبَّهُ اللَّهُ وَ مَنْ أَحَبَّهُ اللَّهُ تَعَالَى كَانَ مِنَ الْأَمْنِينَ (وسائل ج 1 ص 46)

(وَرَبِّكَ فَكَبِّرْ) (1)

کمال انسان در قرب خدا است و این قرب در اثر عبادت حاصل می شود و بالاترین عبادات نماز است.

نماز با تکبیر شروع می شود (الله اکبر) خدا بزرگ تر است.

درباره ی این جمله قدری توضیح می دهیم در فارسی صفات به سه صورت استعمال می شوند 1 صفت ساده 2 صفت تفضیلی - صفت عالی .

مثال: خورشید بزرگ است، در این جمله (بزرگ) یک صفت ساده است. خورشید از زمین بزرگ تر است کلمه ی (بزرگ تر) صفت تفضیلی است.

یک وقت می گوئیم خورشید بزرگ ترین کرات منظومه ی شمسی است کلمه ی (بزرگ ترین) صفت عالی است، هم چنین پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله برترین افراد بشر است.

در عربی لفظ صفت تفضیلی و عالی یکی است هر دو را (اکبر) می گویند. (الشَّمْسُ أَكْبَرُ مِنَ الْأَرْضِ) و در صفت عالی

ص: 94

می گویند (الشَّمْسُ أَكْبَرُ كُرَاتِ الْمَنْظُومَةِ) یعنی تفضیلی را با (من) و عالی را با (اضافه) استعمال می کنند و گاهی صفت عالی در عربی با (ال) آورده می شود و دلالت می کند بر این که مصداق صفت مشهور فلان شخص است مثلاً گفته می شود (زید الاکبر) یعنی زید بزرگ ترین است. در جمله ی الله اکبر مفضل علیه حذف شده و نکته اش این است که بزرگی خدا قابل مقایسه نیست که بسنجیم و بگوییم خدا از چه چیز بزرگ تر است، و در واقع ذکر نکردن مفضل علیه و مبهم گذاشتن آن بیشتر بر عظمت مطلب می افزاید اکنون که بزرگی خدا قابل شناختن نیست آیا صحیح است که ما خود را راحت کنیم و در را صدد بالا بردن سطح معرفت خود بر نیاییم؟ این نظیر آنست که کسی بگوید من که مالک کره ی زمین نمی شوم پس با فلان میلیارد در مساوی هستم چون او هم مالک کره ی زمین نیست البته خدا بندگانی دارد که خودش را به آن ها می شناساند و آن ها در حد استعداد خود معرفت حضوری و شهودی پیدا می کنند و در روایت دارد که خدا بالاتر از این است که با خلقش شناخته شود بلکه مخلوقات با او شناخته می شوند (1) (اللَّهُ نُورُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ) (2) خدا نور آسمان ها و زمین است. با نور خورشید اشیاء دیگر را می بینیم ولی خورشید را با خودش می بینیم و می شناسیم و در روایت معراج دارد که (وَ أَفْتَحُ عَيْنَ قَبِهِ وَ سَمِعَهُ حَتَّى يَسْمَعَ بَقَلْبِهِ وَ يَنْظُرُ بِقَلْبِهِ إِلَى جَلَالِي وَ عَظَمَتِي ..) (3)

وقتی بنده ی من دوستدار من شد من هم او را دوست می دارم و چشم دل او را باز می کنم تا نور عظمت مرا با چشم دل

ص: 95

1- اصول کافی ج 1 ص 86 حدیث ... (إِنَّ اللَّهَ جَلَّ جَلَالُهُ أَجَلُّ وَأَعَزُّ وَأَكْرَمُ مِنْ أَنْ يُعْرَفَ بِخَلْقِهِ بَلِ الْعِبَادُ يَعْرِفُونَ بِاللَّهِ.

2- سوره ی نور آیه ی 35

3- ارشاد القلوب دیلمی ص 338

بیند ولی ما که خدا را از خودش نمی شناسیم و باید از مخلوقاتش بشناسیم که این دستگاه عظیم آفرینش بدون آفریدگار ممکن نیست یا در وجود خودمان فکر کنیم که این همه دستگاه های ظریف و پیچیده خود به خود به وجود نیامده است، و حتماً آفریدگار حکیمی آن ها را چنین منظم ساخته است، اگر ما بخواهیم عظمت خدا را درک کنیم، باید از عظمت مخلوقاتش بشناسیم پس برای ما که خدا را از مخلوقاتش می شناسیم باید عظمتش را هم از روی عظمت مخلوقاتش بشناسیم.

چطور فکر کنیم درباره ی عظمت مخلوقات؟

خوب است از خودمان شروع کنیم وجودمان را با بخشی از زمین مقایسه کنیم مثلاً در مقابل کوه دماوند بایستیم می بینیم ما نسبت به این کوه عظیم بسیار کوچک و ریز هستیم، ولی این کوه نسبت به زمین مانند برآمدگی پوست پرتقال نسبت به خود پرتقال است زمین به این عظمت در مقابل خورشید آن قدر کوچک است که می گویند اگر خورشید را باندازه ی کره یی به قطر یک متر فرض کنیم زمین مانند دانه ی آلبالویی در مقابل آنست، این خورشید در منظومه یی واقع شده که جزئی از کهکشان است و خود این کهکشان از منظومه های بزرگی تشکیل شده که هر یک از آن ها دارای خورشید و ستارگان و ماه هایی است و نزدیک ترین آن ها به خورشید ما ستاره ای است که حجمش چهار صد برابر خورشید ما است و فاصله اش تا آن چهار سال نوری است و سال نوری فاصله ای

است که نور در یک سال می پیماید و با توجه به این که نور در هر ثانیه سی صد هزار کیلومتر راه می پیماید معلوم می شود که یک سال نوری چه فاصله ی عظیمی است علاوه بر این کهکشان در حدود پانصد میلیون کهکشان دیگر وجود دارد.

حال باید دانست که همه ی این عظمت مدهوش کننده محدود است و عظمت خالق این جهان نامحدود است و بین محدود و نامحدود هیچ نسبتی وجود ندارد پس ما برای پی بردن به عظمت پروردگار باید به عظمت مخلوقات بیندیشیم و در حال نماز تا آن جا که می توانیم عظمت خداوند و حقارت و ناچیزی خودمان را بخاطر بیاوریم.

امام صادق علیه السلام فرمود: کسی که در نماز بایستد و تکبیر بگوید و توجه به عظمت الهی نداشته باشد خداوند گوید ای بنده مرا فریب می دهی بعزت و جلالم سوگند شیرینی یاد و مناجات خودم را به تو نمی چشانم و از لذت تقرب ترا محروم می سازم (1)

ص: 97

1- (قَالَ الصَّادِقُ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِذَا اسْتَقْبَلْتَ الْقِبْلَةَ فَانْسِ الدُّنْيَا وَ مَا فِيهَا ... فَإِنَّ اللَّهَ تَعَالَى إِذَا اطَّلَعَ عَلَى قَلْبِ الْعَبْدِ وَ هُوَ يُكَبِّرُ وَ فِي قَلْبِهِ عَارِضٌ عَنْ حَقِيقَةِ تَكْبِيرِهِ قَالَ يَا كَاذِبُ اتَّخَذَ عُنَى وَ عِزَّتِي وَ جَلَالِي لِأَحْرَمْتِكَ حَلَاوَةَ ذِكْرِي وَ لِأَحْبَبْتِكَ عَنْ قُرْبِي وَ الْمُسَارَةَ بِمُنَاجَاتِي ...)
مصباح الشريعة ص 10 و 11 و مستدرک ج 1 ص 263 حدیث 9 از مصباح الشريعة.

برای این که بهتر از نماز استفاده کنیم باید به مفاهیم آن توجه داشته باشیم و بفهمیم که از این اذکار و اعمال چه منظوری کار است بعد از تکبیر باید سوره حمد خوانده شود و با بسم الله شروع شروع می شود بعضی از اهل تسنن معتقدند بسم الله جزء سوره نیست و حمد را بدون بسم الله می خوانند و در روایات اهل بیت علیهم السلام ایشان را مورد سرزنش قرار داده اند که بزرگ ترین آیه ی قرآن را انداخته اند (1) هم چنین روایات زیادی در اهمیت این آیه وارد شده است از جمله آن که بسم الله به اسم اعظم الهی از سیاهی چشم به سفیدی آن نزدیک تر است (2) و هر کاری را باید با بسم الله شروع کرد هر چند خواندن شعری باشد (3) و اگر کسی از شیعیان کاری را با بسم الله شروع نکند خدا او را گرفتار می کند تا متنبه شود (4)

گفتن بسم الله در بعضی موارد واجب است، از جمله برای ذبح حیوانات، چنان که اگر حیوانی را ذبح کنند و عمداً هنگام ذبح آن بسم الله ترک شود خوردنش حرام است

ص: 98

1- تفسیر المیزان ج 1 ص 20 و تفسیر نور الثقلین ج 1 ص 5 و 6 حدیث 12 و 21 و 25

2- تفسیر المیزان ج 1 ص 20 و تفسیر نور الثقلین ج 1 ص 5 و 6 حدیث 12 و 21 و 25

3- تفسیر نور الثقلین ج 1 ص 6 حدیث 15 و 20 و مستدرک ج 1 ص 275

4- تفسیر نور الثقلین ج 1 ص 6 حدیث 15 و 20 و مستدرک ج 1 ص 275

برای این که مفاهیم این آیه و اهمیت و تاثیری که در زندگی دارد روشن شود باید به این نکته توجه کرد که شالوده‌ی کارهای اختیاری انسان افکار و اندیشه‌ها و عقاید اوست و هر کاری که از روی عقیده و اندیشه‌ی خاصی صادر شود نشانه و مارک آن را دارد

شخص موحد که ایمان به خدای یگانه دارد و همه چیز را نسبت به پروردگار نیازمند و فقیر می‌داند برای چیزی به طور مستقل ارزش و عظمت قائل نمی‌شود نه برای خود و نه برای دیگران از این رو کارهایش را برای خدا و به نام خدا انجام می‌دهد و بدین وسیله به کار خود رنگ خدایی می‌دهد و به آن ارزش می‌بخشد.

وقتی وجود هر چیزی ملک خدا بود همه‌ی متعلقاتش هم مال خدا است چگونه می‌توان برای غیر خدا وجود یا عظمت مستقل قائل شد و کاری را به نام او انجام داد؟

در بحث‌های گذشته ثابت شد که سعادت انسان در بندگی خدا است و کارهای ما موقعی در کمال و سعادت حقیقی ما موثر است که بعنوان بندگی صورت گیرد و به عبارت دیگر دارای رنگ خدایی باشد و اگر برای بندگی خدا انجام نگیرد بعد از رفتن از این جهان حسرت شدیدی به دنبال خواهد داشت گفتن بسم الله در آغاز هر کاری در واقع زدن مارک خدایی به آن و مربوط ساختن آن به عالم الهی است اگر ما کاری را به عالم الهی مربوط کنیم این کار به اندازه‌ی ارتباطش با خدا دارای ارزش و شایسته‌ی بقاء و ابدیت خواهد شد و

چیزی که با خدا ارتباط نداشته باشد باطل و پوچ است.

(ذَلِكَ بَانَ اللَّهُ هُوَ الْحَقُّ وَ أَنْ مَا يَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ هُوَ الْبَاطِلُ) (1) خدای متعال حق است و حقیقت اصیل از آن او است و حقیقی بودن و باطل نبودن هر چیز در سایه ی انتساب به اوست و عزت ها و عظمت هایی که بدون انتساب به او برای کسانی توهم می شود پندار هایی بیش نیست و روزی پرده های پندار دریده شده حقایق جلوه گر می شود، و ذلت واقعی آن ها عیان می گردد.

تفسیر بسم الله: الله- الرحمن - الرحيم اسامی خدا است رحمن و رحيم هر دو از ماده ی رحم و رحمت است، فرق رحمن با رحيم اين است که رحمن مخصوص خداست و درباره ی هيچ شخص ديگري استعمال نمی شود، ولی رحيم را برای ديگران هم می توان بکار برد.

فرق ديگر از نظر ادبي رحمن متعلق نمی خواهد ولی برای رحيم می توان متعلق آورد، مثلاً گفته نمی شود (إِنَّ اللَّهَ رَحْمَنٌ بِالنَّاسِ) ولی می توان گفت (إِنَّ اللَّهَ رَحِيمٌ بِالنَّاسِ).

فرق ديگر آن که معنای رحمن بخشنده و فیاض مطلق است که وجود های خارجی را افزایه می فرماید ولی معنای رحيم مهر بان است باید کسی باشد که خدا به او رحم کند.

فرق ديگر رحمن هم نسبت به مومن است و هم نسبت به کافر، ولی رحيم مخصوص مومن است.

فرق ديگر رحمن شامل دنيا و آخرت انسان ها می شود ولی رحيم مخصوص آخرت است شايد اين نکات بخاطر اين

ص: 100

است که کمال رحمت درباره ی مومن است و آن هم در آخرت کاملاً ظاهر می شود و گرنه در قرآن کلمه ی (رحیم) در مورد رحمت دنیوی که شامل مومن و کافر می شود بکار رفته است (وَ يُمَسِّكُ السَّمَاءَ أَنْ تَنْفَعَ عَلَى الْأَرْضِ إِلَّا بِإِذْنِهِ إِنَّ اللَّهَ بِالنَّاسِ لَرُؤُفٌ رَحِيمٌ) (1) خدا نگهدارنده ی آسمان ها و زمین است و این نگهداشتن رحمتی است بر مردم روشن که این رحمت در دنیا شامل مومن و کافر می باشد. پس رویهم رفته در مقام فرق این دو اسم می توان گفت که رحمن بخشنده ی فیض هستی است و رحمت رحمانی شامل تمام موجودات می شود ولی رحیم کسی است که برای بقاء و کمال وجود رحمت می فرستد و بدین وسیله موجودی را مورد رحم قرار می دهد.

بنابراین آفرینش انسان و جهان از رحمت رحمانی و روزی دادن و راهنمایی کردن او به وسیله ی عقل و وحی و بالاخره رساندن او به کمال حقیقی و سعادت ابدی از رحمت رحیمی است. اما استفاده یی که باید انسان از این آیه ی شریفه و از توجه به این اسماء حسنی ببرد این است که به اهمیت صفت رحمت پی ببرد و کوشش کند که متخلق به این خلق الهی گردد برای اهمیت این دو اسم شریف همین بس که قرآن با آن ها آغاز شده و در اول همه ی سوره ها هر دو با هم ذکر شده است اگر انسان بخواهد شباهتی به صفات خدا پیدا کند باید به همه ی موجودات مهربان باشد و هیچ موجود ذی شعوری را مورد اذیت و آزار و ظلم و ستم قرار ندهد. حضرت علی علیه السلام در

ص: 101

نهج البلاغه می فرماید: اگر سلطنت زمین را به من دهند در مقابل این که پوست جوی را به ظلم از مورچه بی بگیرم من این سلطنت را نمی پذیرم(1)

اسلام می خواهد پیروانش از ظلم و ستم دور و با هم مهربان باشند، اگر کسی کاری را به نام رحمان و رحیم شروع کرد در آن کار به کسی ظلم نمی کند، کند زیرا به نام خدای مهربان و بخشنده شروع شده و اثری از بخشش و مهربانی باید در آن وجود داشته باشد تا این کالا با این مارک متناسب باشد.

اگر در رحمت خدا دقت کنیم می بینیم رحمتی است بلا عوض اگر کسی می خواهد شبیه صفات خدا را داشته باشد باید خدماتی را که مردم می کند به امید پاداش نباشد (إِنَّمَا نُطْعِمُكُمْ لِوَجْهِ اللَّهِ لِأَتُرِيدُ مِنْكُمْ جَزَاءً وَ لَا تَشْكُورًا) (2) چنین کسی از حق ناشناسی و ناسپاسی مردم نمی رنجد و کار خیر خود را به بهانه ی این که مردم قدر نمی دانند ترک نمی کند.

مورد صفت رحیم به کمال رساندن موجودات است و خدا برای کمال انسان انبیاء را فرستاده و ایشان موظف بودند تا آخرین نفس برای هدایت انسان ها بکوشند پس استفاده از رحیمیت خدا به این است که انسان هدایت بیابد و تشبه به آن به این است که در راه هدایت و رساندن دیگران به سعادت ابدی بکوشد که انسان برای انسانی دیگر انجام می دهد این خدمتی دهد این است که او را به منظور آفرینش متوجه کند تا بفهمد کمالش در چیست و راه رسیدن به آن کدامست. پس به طور کلی این اسماء شریفه ما را متوجه می کند که همه چیز ها

ص: 102

1- نهج البلاغه فیض السلام ص 705- واللہ لَو اعطیتُ ...

2- سوره انسات آیه ی 9

مال خداست و همه بنده ی او هستند و تنها او قابل پرستش است و اوست که به رحمت رحمانی فیض هستی به همه چیز بخشیده و به رحمت رحیمی خود آن ها را بسوی کمال رهبری می کند، و وسایل تکامل آن ها را فراهم می سازد.

اگر کاری به نام یک شخصیت انسانی یا غیر انسانی و به عنوان تعظیم استقلالی او انجام داده شود در واقع نوعی شرک است، ما حتی به پیامبر و امام که احترام می گذاریم بخاطر این است که بنده ی خدا هستند و احترام ایشان در واقع احترام خدا است و تنها کسی که استقلالاً باید تعظیم و ستایش و به عبارت دیگر پرستش شود خدای متعال است و هر کاری که به نام او و به عنوان بندگی او انجام داده شود از حالت پوچی در می آید و به همان اندازه که برای غیر خدا باشد بیهوده است و گفتن بسم الله مارک خدایی زدن به کارهاست ولی باید توجه داشته باشیم که مارک تقلبی به کارهای خود نزنیم زیرا کاری که برای هواهای نفسانی و خواسته های شیطانی انجام داده شود، و در آن ریا و شهرت طلبی و یا تقرب به طاغوت ها منظور باشد کار خدایی نیست و نمی توان با زدن مارک خدایی یعنی با گفتن آن ارزش بخشید بلکه در حقیقت خیانت و خدعه و فریب کاری و تقلب است و خدا به اعمال بندگان بینا و آگاه می باشد و از راز سینه ها مطلع است.

(الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ). ستایش مخصوص پروردگار جهان است.

حمد که فارسی آن ستایش است با شکر که به سپاس ترجمه می شود از نظر معنی نزدیک است، ولی در شکر احسان و نعمتی که به سپاس گزار شده مورد توجه قرار می گیرد اما در حمد و ستایش خوبی کار صرف نظر از نعمتی که عاید ستایش گر می شود مورد نظر است. علاوه بر این که شکر ممکن است با عمل انجام شود یعنی کاری به عنوان سپاس گزاری انجام داده شود ولی ستایش همیشه با زبان است.

کلمه ی الحمد دلالت دارد که همه ی ستایش ها مخصوص خدا است هر کار خوبی که هر کسی انجام دهد باید حمد خدا گفت برای انجام یک کار خود هزار ها بلکه میلیون ها شرط باید وجود داشته باشد تا بتوان آن را انجام داد و همگی آن ها نعمت خدا است مانند اصل وجود و حیات و عقل و ادراک و قدرت بدنی که هر کدام از آن ها مشتمل بر انواعی از

نعمت های الهی می باشد پس خوبی ها مال خدا است، در بعضی از دعا ها می خوانیم اگر من بخواهم از اول عمر تا آخر شکر یک نعمت ترا بجا بیاورم نمی توانم (1) زیرا گفتن الحمد لله خود نیز یک شکر لازم دارد و برای شکر آن نیز شکر دیگری لازم است و هم چنین ... در حالی که در هر لحظه در میلیون ها نعمت خدا غرق هستیم، پس هر خوبی به ما برسد از طرف خداست، هر چند بدست خودمان باشد (ما أَصَابَكَ مِنْ حَسَنَةٍ فَمِنَ اللَّهِ) (2) زیرا اسباب و مقدمات آن را خدا فراهم کرده است.

مومن که یک کار خوب انجام می دهد خود را بدهکار خدا می داند زیرا همه ی اسباب و وسایلیش از خداست و توفیق انجام آن را او داده است.

در قرآن می فرماید مردم بر تو منت می گذارند که ما ایمان آورده ایم بگو که خدا بر شما منت دارد که شما را راهنمایی به سوی ایمان کرده است با توجه به این مطلب است که مومن به کار خود نمی نازد بلکه منت خدا را می پذیرد که به او توفیق کار خیر بدهد.

(الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ). بعد از الله چند صفت برای خدا آورده شده، اولین توصیف این است که خدا رب عالمین است این صفت رد کسانی است که خیال می کردند غیر از خدا اربابی هستند که جهان را اداره می کنند و هر چیزی رب خاصی دارد.

رب یعنی مالک مدبر کسانی معتقد بودند که جهان یک آفریدگار دارد و آن الله است ولی چرخاننده و اداره کننده ی

ص: 105

1- صحیفه سجاده علیه السلام دعا 37 - دُعَاؤُهُ فِي الشُّكْرِ اللَّهُمَّ إِنَّ أَحَدًا لَا يَبْلُغُ مِنْ شُكْرِكَ غَايَةً إِلَّا حَصَلَ عَلَيْهِ مِنْ إِحْسَانِكَ مَا يُلْزِمُهُ شُكْرًا... فَأَشْكُرُ عِبَادِكَ عَاجِزٌ عَنْ شُكْرِكَ

2- سوره ی نساء آیه ی 79

جهان کسان دیگری هستند که ایشان را ارباب و خدایان و شرکای (الله) در تدبیر جهان می پنداشتند و نوعاً مجسمه هایی به نام ایشان می ساختند و آن ها را پرستش می کردند

مشرکان نمی گفتند که بت ها عالم را خلق کرده اند، بلکه آن ها می گفتند الله آفریدگار عالم است، و بت ها یا ارباب آن ها امور جهان را اداره می کنند

درباره ی دخالت و تاثیر دیگران در کار عالم دو نظر متقابل در حد افراط و تفریط وجود دارد، یک عده مثل مشرکین می گویند خدا عالم را آفریده و کار های آن را به خدایان وا گذاشته است و به همین جهت وقتی می خواستند باران بیاید می رفتند خدای باران را ستایش می کردند یا هنگام جنگ خدای پیروزی را یا هنگام مسافرت دریا خدای دریا را پرستش می کردند که آن ها را محفوظ نگه دارد این یک طرز فکر است که خدایانی را مستقلاً بر جهان حاکم و موثر می دانند که بدون اذن و امر الله در امور عالم دخالت می کنند و آن را به خواست خود اداره می نمایند.

نقطه ی مقابل این طرز فکر این است که انجام دهنده ی همه ی کار ها خداست و حتی وساطت و تأثیر غیر اسقلالی و دخالت با اذن و امر الهی هم صحیح نیست و اعتقاد به آن شرک است مانند وهابیین از منتسبین به اسلام، که می گویند اعتقاد به ولایت تکوینی انبیاء و اولیای خدا شرک است و در خانه پیامبر و امام رفتن و حاجت خواستن از ایشان شرک است زیرا به زعم ایشان هیچ کس جز خدای متعال مؤثر در تدبیر جهان

و روزی دادن و قضای حاجت بندگان نیست در صورتی که قرآن مجید آفریدن و زنده کردن مردگان و شفا دادن کور مادر زاد و مثال آن را به حضرت عیسی علیه السلام نسبت داده است (وَإِذْ تَخْلُقُ مِنَ الطِّينِ كَهَيْئَةِ الطَّيْرِ بِإِذْنِي... (1) آیا کسانی که نزد حضرت عیسی علیه السلام برای شفا یافتن امراض و یا حتی برای زنده کردن مرده می رفتند مشرک بودند؟ در این صورت باید گفت خدایی که چنین قدرتی را به حضرت عیسی علیه السلام داده بود مردم را به شرک وادار کرده است و حق مطلب این است که موثر استقلال آفرینش و تدبیر و پرورش جهان تنها خدای متعال است ولی یک سلسله اسباب طبیعی و ماورای طبیعی باذن و امر پروردگار در امور عالم موثر هستند (فَالْمُؤَدَّبَاتِ أَمْراً) (2) پس ربوبیت یعنی تاثیر استقلال در تدبیر جهان و صاحب اختیار بودن و این مخصوص خدا است چه در عالم غیب و چه در عالم شهود، چه در عالم طبیعت و چه در ماورای طبیعت، چه دنیا و چه آخرت، چه تکوینی و ایجاد و چه تشریح و قانون گذاری، به طور کلی تدبیر امور عالم از ریز و درشت استقلالاً به دست خداست، ولی منافات ندارد که خورشید به اذن و اراده ی خدا نور افشانی کند و آتش بسوزاند و فرشتگان رحمت نازل کنند و نزد خدا شفاعت نمایند و اولیای خدا به اذن پروردگار مرده زنده کنند و مریض شفا دهند و شفاعت نمایند.

(الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ) تدبیر و به کمال رساندن همه ی موجودات در دست اوست این پرورش دادن مانند پرورش دانه ای است که در زمین کاشته می شود و طبق قوانین خاص

ص: 107

1- سوره ی مانده آیه ی 11

2- سوره ی نازعات آیه ی 5

طبیعی رشد می کند و این تدبیر تکوینی است که اراده و اختیار گیاه و درخت در آن موثر نیست برای انسان نیز این نوع تدبیر وجود دارد ولی نوع دیگری تدبیر تشریحی مربوط به افعال اختیاری اوست که تکامل حقیقی او منوط به آن ها است و این یکی از نقاطی است که مکتب دین با مکتب های مادی اختلاف پیدا می کند آن ها میگویند که تمام پدیده ها حتی تکامل انسان جبری است اما مکتب دین می گوید تکامل انسان اختیاری است، و تربیت و تدبیر امور اختیاری انسان به راهنمایی و فراهم کردن اسباب و وسایل است تا هر کس به اراده ی خود راه زندگی را به سوی سعادت یا شقاوت انتخاب نموده بپیماید و هر که می خواهد کافر یا مسلمان شود (فَمَنْ شَاءَ فَلْيُؤْمِنْ وَ مَنْ شَاءَ فَلْيُكْفُرْ) (1) (إِنَّا هَدَيْنَاهُ السَّبِيلَ إِمَّا شَاكِرًا وَإِمَّا كَفُورًا) (2) (إِنْ تَكْفُرُوا أَنْتُمْ وَمَنْ فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا فَإِنَّ اللَّهَ لَغَنِيٌّ حَمِيدٌ) (3) اگر همه ی روی زمین کافر شوند در کار خدا هیچ اختلالی نخواهد شد و به ساحت قدس کبریا نیش زبانی نمی رسد خدا باید به انسان راه را نشان بدهد و نباید به زور به راه خودش ببرد انسان بودن انسان این است که با اختیار خودش باشد وگرنه خدا می تواند همه ی مردم را اجباراً به راه صحیح ببرد: (وَلَوْ شَاءَ لَهَدَاكُمْ أَجْمَعِينَ) (4) مؤمن کسی است که موثر اصلی را خدا بداند و در کار های زندگی تکیه گاهش خدا باشد، حق امر و نهی و وضع قانون و تشریح دین و حق اطاعت بی چون و چرا را مخصوص خدا بداند، اگر کسی معتقد باشد که خدا حق ندارد قانون وضع کند یا کسان دیگری حق دارند استقلالاً مثل خدا قانون وضع کنند

ص: 108

-
- 1- سوره ی کهف آیه ی 29
 - 2- سوره ی انسان آیه ی 3
 - 3- سوره ی ابراهیم آیه ی 8
 - 4- سوره ی نحل آیه ی 9

مشرک است توحید ربوبی اقتضا می کند که خدا را موثر در کار های زندگی بدانند و تنها اطاعت بی قید و شرط او را لازم بدانند و اطاعت کسی را که او اجازه داده و امر فرموده است و آن کس جز پیامبر و جانشینان معصوم او نیست (أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ وَ أُولَى الْأَمْرِ مِنْكُمْ)

(1) (مَنْ يُطِيعِ الرَّسُولَ فَقَدْ أَطَاعَ اللَّهَ) (2) و اطاعت حاکم شرع که از طرف امام بطور عمومی یا خصوصی نصب شده باشد در واقع اطاعت امام است.

ص: 109

1- سوره ی نساء آیه ی 59

2- سوره ی نساء آیه ی 80

مفهوم رحمن و رحیم را در تفسیر بسم الله شرح داده ایم شاید علت تکرار آن این باشد که اشاره می فرماید ربوبیت الهی منشاء آن رحمت خدا است خدا احتیاجی به مخلوقات ندارد و در مقابل نعمت هایش عوض نمی خواهد ذات مقدس پروردگار اقتضای رحمت به آن ها را دارد ایجاد موجودیت خود رحمتی است از طرف پروردگار روزی دادن و بکمال رساندن آن ها نیز رحمتی است و این رحمت ها شامل همه ی موجودات می شود اما درباره ی انسان ها رحمت خاصی دارد تکامل انسان خود به خود نیست بلکه باید به اختیار انجام شود و لازمه ی این که انسان بتواند به کمالش نائل شود این است که در مقابل او چند راه وجود داشته باشد اگر تنها یک راه خوب وجود داشت دیگر اختیاری در کار نبود اگر همه ی راه ها به بهشت منتهی می شد دیگر کار خوب و بد فرقی نمی داشت پس باید دو راه خوب و بد وجود داشته باشد یکی به عذاب و شقاوت ابدی و دیگری به رحمت و سعادت ابدی منتهی شود.

چنین اعتقادی است که می تواند در انتخاب و اختیار راه صحیح و راه سعادت موثر باشد یعنی انسان معتقد باشد که یک روزی به حسابش رسیدگی می کنند و پاداش و کیفر مناسب با اعمال و رفتار او می دهند کسانی که کفر ورزیدند و فاسد شدند علتش این است که روز حساب را فراموش کرده اند (اِنَّ الَّذِیْنَ یُضِلُّوْنَ عَنْ سَبِیْلِ اللّٰهِ لَهُمْ عَذَابٌ شَدِیْدٌ بِمَا نَسُوا یَوْمَ الْحِسَابِ) (1)

پس آن چه انسان را از انحراف و تبهکاری حفظ می کند به یاد روز جزا بودن است.

بعضی از مشرکین معتقد بودند که انسان بعد از مردن باز زنده می شود و عالم دیگری وجود دارد ولی معتقد بودند که نظم آن زندگی هم مانند همین نظام فعلی است و لذا وقتی مردگان خود را دفن می کردند برای آن ها خوراک و پوشاک و طلا و جواهر و شمشیر و سپر و چیز های دیگر می گذاشتند تا پس از زنده شدن از آن ها استفاده کنند

پس صرف معتقد بودن به عالم دیگر انسان را مقید کار های خوب نمی کند و چیزی که موجب می شود انسان کار خوب انجام دهد این است که انسان بداند روز جزایی هست، از این جا ارتباط (الرحمن الرحیم) با (مالک یوم الدین) روشن می شود خدا با رحمت رحمانی خویش موجودات را آفریده و با رحمت رحیمی خود آن ها را به کمال می رساند اما رحمت مخصوصی برای انسان در نظر گرفته شده و اساسا انسان برای رسیدن به آن آفریده شده است (وَ لَا یَزَالُونَ مُخْتَلِفِیْنَ اِلَّا مَنْ رَحِمَ

ص: 111

رَبُّكَ وَ لِدَلِكْ خَلَقَهُمْ) (1) خدا انسان را آفریده است برای رحمت و این رحمت همان است که در اثر افعال اختیاری استعداد رسیدن به آن را پیدا می کند و در واقع جزای اعمال نیک است، پس رحیمیت خدا برای انسان باعث می شود که یک روز جزائی برای او باشد. (*إِعْلَمُوا أَنَّمَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا لَعِبٌ وَ لَهُوَ وَ زِينَةٌ تَفَاخُرُ بَيْنَكُمْ وَ تَكَاثُرٌ فِي الْأَمْوَالِ وَ الْأَوْلَادِ كَمَثَلِ غَيْثٍ أَعْجَبَ الْكُفَّارَ نَبَاتُهُ ثُمَّ يَهِيحُ فَتَرَاهُ مُصْفَرًّا ثُمَّ يَكُونُ حُطَامًا وَ فِي الْآخِرَةِ عَذَابٌ شَدِيدٌ وَ مَغْفِرَةٌ مِنَ اللَّهِ وَ رِضْوَانٌ) (2)*

بدانید که مثل زندگی دنیا مثل آبی است که خدا از آسمان نازل می کند و گیاهان گیاهان می رویند و سبز و با طراوت می شوند و بعد زرد و خشک شده به دست باد سپرده می شوند و اثری از آن باقی نمی ماند. (*وَ فِي الْآخِرَةِ عَذَابٌ شَدِيدٌ وَ مَغْفِرَةٌ مِنَ اللَّهِ وَ رِضْوَانٌ وَ مَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا إِلَّا مَتَاعُ الْغُرُورِ) (3)* ولی در آخرت دو صحنه ی کاملا متفاوت وجود دارد یکی صحنه عذاب سخت و دردناک دوزخ و دیگری صحنه ی آمرزش و خشنودی الهی و بهره مند شدن از نعمت های بهشت و زندگی دنیا نسبت به زندگی آخرت جز کالای فریبنده یی بیش نیست، و ارزش واقعی و دوام و بقایی ندارد و حیات حقیقی در آخرت است (*وَ إِنَّ الدَّارَ الْآخِرَةَ لَهِيَ الْحَيَوَانُ لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ) (4)*

پس اگر انسان به چنان عالمی معتقد شد همیشه به فکر حساب است و می کوشد از هر نفسی و از هر چشم بهم زدنی و هر از قدمی و از هر نیرویی که در اختیار دارد به سود زندگی ابدیش استفاده کند و کسانی که به شقاوت رسیدند کسانی

ص: 112

1- سوره ی هود آیه ی 118 - 119

2- سوره ی حدید آیه ی 20

3- سوره ی حدید آیه ی 20

4- سوره ی عنکبوت آیه ی 64

بودند که حساب را فراموش کردند (بِمَا نَسُوا يَوْمَ الْحِسَابِ) (1) این نکته ی ظریف که در این آیه ذکر شده (مَالِكِ يَوْمِ الدِّينِ) از یک طرف امیدوار کننده و از طرف دیگر بیم دهنده است. و اصولاً مهم ترین عاملی که انسان را به کار و کوشش و امید نفع و ترس از ضرر است و به همین جهت خدای متعال انبیاء را بشارت دهنده بنعمت های ابدی و ترساننده از عذاب قرار داده است (رُسُلًا مُّبَشِّرِينَ وَ مُنذِرِينَ) (2) یا با توصیف روز قیامت و صحنه های سهمگین و عذاب های فوق تصور در دل انسان ترس عجیب به وجود می آورد و او را از انجام کار های زشت باز می دارد (إِنَّ زَلْزَلَةَ السَّاعَةِ شَيْءٌ عَظِيمٌ يَوْمَ تَرُؤْنَهَا تَذْهَلُ كُلُّ مُرْضِعَةٍ عَمَّا أَرْضَعَتْ وَ تَضَعُ كُلُّ ذَاتِ حَمْلٍ حَمْلَهَا وَ تَرَى النَّاسَ سُكَارَى وَ مَا هُمْ بِسُكَارَى وَ لَكِنَّ عَذَابَ اللَّهِ شَدِيدٌ) (3) یک روزی است که هر مادر شیرده فرزند خویش را رها می کند و زن باردار بچه ی خود را ساقط می کند و مردم را می پنداری مستند اما آن ها مست نیستند بلکه عذاب خدا سخت است (و هوش از سر ایشان برده است .)

ولی اگر انسان تصور انسان کند که عالم آخرت هم نسخه همین عالم است و هر کس در این جا خوش است در آن جا هم خوش است، و هر کس در این جا بدبخت است در آن جا هم بدبخت است چنین اعتقادی موجب تقوی و اجتناب از کار های زشت و خودداری از ظلم و ستم و تجاوز به حقوق دیگران نمی شود چنان که در مشرکین نمی شد و اثری که این اعتقاد در آن ها داشت این بود که اسلحه و جواهرات را با مردگانشان دفن

ص: 113

1- سوره ی ص آیه ی 26

2- سوره ی نساء آیه ی 165

3- سوره ی حج آیه ی 2- 1

می کردند تا پس از زنده شدن بروش ستمگرانه خود ادامه دهند.

پس آن چه بعضی از نواندیشان گفته اند که هر کس زندگی مادی ندارد زندگی معنوی و سرنوشت خدایی هم نخواهد داشت هر کس در این جا کور است در آن جا نیز کور است و این را وحدت معاد و معاش و دنیا و آخرت نامیده اند با موازین اسلامی سازگار نیست البته در قرآن شریف می فرماید (مَنْ كَانَ فِي هَذِهِ أَعْمَىٰ فَهُوَ فِي الْآخِرَةِ أَعْمَىٰ) (1) ولی منظور از این کوری کور دلی است چنان که در آیه ی دیگر می فرماید (فَأَن تَهَا لَا تَعْمَى الْأَبْصَارُ وَلَكِنْ تَعْمَى الْقُلُوبُ الَّتِي فِي الصُّدُورِ) (2) و در آیه دیگر می فرماید (وَمَنْ أَعْرَضَ عَن ذِكْرِي فَإِنَّ لَهُ مَعِيشَةً ضَنْكًا وَنَحْشُرُهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ أَعْمَى قَالَ رَبِّ لِمَ حَشَرْتَنِي أَعْمَى وَقَدْ كُنْتُ بَصِيرًا قَالَ كَذَلِكَ أَتَتْكَ آيَاتُنَا فَنَسَّ بِهَا وَكَذَلِكَ الْيَوْمَ تُنسى) (3) کسی که از یاد من (یا از قرآن) رو بگرداند زندگی سختی خواهد داشت و روز قیامت او را کور محشور خواهیم کرد پس گوید پروردگارا چرا مرا کور محشور ساختی با این که بینا بودم (خدای متعال در پاسخ او فرماید) آیات ما (در دنیا) بتو رسید و تو آن ها را فراموش کردی امروز هم تو فراموش می شوی (و از نعمت بینایی محروم می گردی)

حاصل آن که سعادت آخرت در گرو ایمان و عمل صالح است یعنی کاری که برای رضای خدا انجام داده شود و (ذَلِكَ خَيْرٌ لِّالَّذِينَ يُرِيدُونَ وَجْهَ اللَّهِ) (4) و گرنه بزرگ ترین خدمت های اجتماعی اگر برای خدا نباشد و برای شهرت طلبی و جاه طلبی و محبوبیت اجتماعی و وجهه ی ملی و از روی ریا و سالوس باشد

ص: 114

1- سوره اسراء آیه ی 72

2- سوره ی حج آیه ی 46

3- سوره ی طه آیه ی 124-125

4- سوره ی روم آیه ی 38

کوچک ترین ارزشی نخواهد داشت و در روز قیامت جز حسرت عاید صاحبش نخواهد گردید.

ص: 115

عبادت چنان که قبلاً گفته شد بر سه قسم است

عبادت غلامان که از ترس عذاب و شکنجه اطاعت می کنند.

عبادت سوداگران که به امید سود و رسیدن به مزد و پاداش بندگی می نمایند.

قسم سوم عبادت اولیای خداست که بواسطه ی دوستی خدا یا برای شکر نعمت های او، یا بدان جهت که خدا سزاوار پرستش است او را عبادت می کنند.

پس انگیزه ی عبادت یکی از سه چیز است ترس - امید - محبت و حق شناسی و عبادت کنندگان برحسب انگیزه ی عبادت به سه دسته تقسیم می شوند دسته ی اول خدا را عبادت می کنند که از عذاب الهی در امان بمانند برای ایشان توجه به (مَالِكِ يَوْمِ الدِّينِ) که اشعار به روز حساب و مجازات دارد محرک عبادت می شود.

دسته ی دوم به خاطر رفتن به بهشت و برخورداری از

پروردگار بندگی می کنند برای ایشان توجه به (الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ) که نوید رحمت می دهد محرک عبادت می شود.

دسته ی سوم به خاطر دوستی خدا و سپاس نعمت های او عبادت می کنند نه از ترس جهنم و امید به بهشت برای ایشان همان جمله ی (اَلْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ) کافی است، از این جا مناسبت این اسمای شریفه با جمله ی (اِيَّاكَ نَعْبُدُ) روشن می شود.

(اِيَّاكَ نَعْبُدُ وَ اِيَّاكَ نَسْتَعِينُ) یعنی فقط ترا پرستش می کنیم و فقط از تو کمک می خواهیم از لحاظ دیگر هم عبادت تقسیماتی دارد، عبادت چون عملی قلبی است و باید با توجه و آگاهی باشد و اگر کسی بدون توجه مثلا بگوید (سُبْحَانَ اللَّهِ) یا (لا اله الا الله) این کلامش عبادت نمی شود از این رو می توان عبادت را بر حسب کمیت و کیفیت توجه به مراتبی تقسیم نمود، و هر قدر حضور قلب بیشتر باشد عبادت ارزنده تر است و در روایات وارد شده که از نماز آن مقدارش قبول می شود که با حضور قلب باشد (1) نماز یا عبادتی که چند دقیقه است اگر یک یا دو دقیقه اش با توجه باشد فقط همان قدر قبول است این از لحاظ مقدار و کمیت از طرف دیگر توجه و حضور قلب مراتبی دارد، مرتبه ی اول، توجه به الفاظ است مرحله ی بعد توجه به معانی آن هاست و مرحله ی بالا-تر انصراف کلی از همه چیز و متمرکز کردن تمام حواس و ادراکات در نماز است که حاصل می شود. پس هر قدر توجه و تمرکز بیشتر باشد آن عبادت ارزنده تر است و هم چنین هر قدر معرفت انسان نسبت به خدا

ص: 117

بیشتر باشد ارزش عبادت او بیشتر خواهد بود.

ما باید از خدا بخواهیم که چنین قدرتی را به ما عطا فرماید که اختیار دل خودمان را داشته باشیم و بتوانیم از اول تا آخر نماز حواسمان را جمع و توجهمان را متمرکز نماییم و آن چه در مراحل نخستین باید رعایت کنیم اینست که نماز را اول وقت بخوانیم و قبل از نماز چند دقیقه به فکر و تأمل پردازیم، و در حال نماز اول معنای هر جمله را در ذهنمان تصور کنیم و بعد از آن جمله را بگوییم و اما جمله ی دوم (إِيَّاكَ نَسْتَعِينُ). باید این اعتقاد را داشته باشیم که فقط خدای متعال بی نیاز است و دیگران همه نیازمند هستند و همه کس و همه چیز مملوک او هستند، و هر کس هر چه دارد خدا به او داده و هر وقت بخواهد از او می گیرد خدای متعال از عطا و بخشش دریغ نمی ورزد، و بندگان خود را دعوت می کند که بیایید تا هر چه بخواهید بشما بدهم در این صورت آیا جا دارد که انسان از غیر خدا حاجات خود را بخواهد؟ اگر کسی ایمان قوی و صحیحی داشته باشد دیگر به دنبال کسی غیر از خدا نمی رود. البته نظام اسباب را خدای متعال برقرار فرموده و برای هر چیزی وسیله یی قرار داده است ولی مؤمن باید تنها او را مؤثر حقیقی بداند و اتکانش به او باشد شفای یک مریض معمولاً بدست طبیب و به وسیله ی دارو انجام می گیرد ولی دکتر و دارو وسیله است و شفا دهنده خداست برای تقریب به ذهن فرض کنید کسی می خواهد از ثروتمندی پولی بگیرد و او دستگاه مفصلی دارد مرکب از معاون و رئیس دفتر و منشی مخصوص و حسابدار و صندوق دار و... ولی

ص: 118

تا خودش امضاء نکند پول به کسی نمی دهند، انسان باید به دفتردار و معاون و صندوق دار مراجعه کند، اما این ها وسیله و ابزارند و موثر حقیقی خود آن شخص است.

مومن موثر حقیقی را در همه ی امور عالم خدا می داند شفا دهنده و روزی دهنده اوست ولی او کار خود را بهر وسیله ای که صلاح بدانند انجام می دهد گاهی با اسباب طبیعی و گاهی بدون آن ها ممکن است کسی را از راه اسباب عادی روزی بدهد و گاهی هم ممکن است مائده ی آسمانی نازل کند، چنان که برای حضرت عیسی و حواریین نازل فرمود و داستان آن در سوره ی مائده ذکر شده است (رَبَّنَا أَنْزِلْ عَلَيْنَا مَائِدَةً مِنَ السَّمَاءِ تَكُونُ لَنَا عِيداً لِأَوَّلِنَا وَآخِرِنَا...) (1) خدایا مائده ای از آسمان بفرست که این روز عیدی باشد برای همه ی ما ...

هم چنین مریض را اگر خدا بخواهد بدون دوا شفا می دهد چنان که بسیاری از بیماران در اثر توسل به ائمه اطهار علیهم السلام شفا می یابند و داستان کسانی را که در اثر توسل به حضرت رضا علیه السلام شفا یافته اند همه ی ما شنیده ایم.

در هر صورت چه اسباب عادی در کار باشد و چه نباشد موثر حقیقی اوست پس مومن فقط از خدا یاری می خواهد و موقعی که حاجتی داشته باشد اول متوجه خدا می شود و از او قضای حاجتش را می خواهد و بعد برای اطاعت از امر او و پیروی از نظامی که در جهان برای مصالحی برقرار فرموده به دنبال اسباب می رود و اگر احیاناً دستش از اسباب کوتاه شد مایوس نمی شود و مطمئن است که گر خدا بخواهد بدون این اسباب عادی هم

ص: 119

می تواند حاجت او را برآورد و در صورتی که اسباب فراهم باشد باز به آن ها اعتماد نمی کند بلکه در آن حال هم اعتمادش بر خداست و اسباب را موثر حقیقی و استقلالی نمی داند

پرودگارا به همه ی ما معرفت کامل و توفیق عمل عنایت بفرما. (آمین)

ص: 120

مومن باید بداند تنها کسی که در عالم موثر است خداست، و باید در زندگی تنها از او کمک گرفت و اساسش این است که انسان بخودی خود مالک چیزی نیست بلکه همه مخلوق او و بفرمان او هستند (اِيَّاكَ نَعْبُدُ وَ اِيَّاكَ نَسْتَعِينُ)

شناخت راه راست و صحیح زندگی را هم باید از خدا خواست (اِهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ) خدا یا ما را به راه راست هدایت کن از این جمله معلوم می شود که انسان هدفی دارد، از این جهت از خدا به هدف منتهی خواهد که راه راستی که می شود به او بشناساند خدای متعال هدف زندگی و مقصد اصلی انسان و راه رسیدن به آن را توسط پیامبران به بشر نشان داده است. قبلاً در بحث ها به این نتیجه رسیدیم که هدف انسان رسیدن به کمال حقیقی و سعادت ابدی است. و این سعادت جز در سایه ی بندگی و قرب به خدا حاصل نمی شود بنابراین هر کوششی که انسان برای رسیدن به غیر این هدف

انجام دهد پوچ و بیهوده است و موجب حسرت و ندامت ابدی می شود پس باید تمام کوشش های انسان در راه رسیدن به سعادت ابدی انجام گیرد.

مومن نه زندگی فردی را اصیل می داند و نه زندگی اجتماعی را آن چه در نظر او اصالت دارد قرب به خدا است. اگر کسی در زندگی اشباع غرائز حیوانی را هدف بداند کمال حقیقی و مقصد اصلی خود را نشناخته است. انسان تنها برای خوردن و خوابیدن خلق نشده بلکه خوردن و خوابیدن برای ادامه ی حیات است و گرفتن همسر برای باقی گذاشتن نسل، ولی هدف از ادامه حیات شخصی و نوعی چیست؟

انسان باید از تمام امور مادی لذت ببرد ولی لذت های محدود و موقت لایق این نیستند که هدف انسان قرار بگیرند. مخصوصاً با توجه به زحمت ها و رنجایی که برای تحصیل آن ها کشیده می شود. هم چنین ارضاء عواطف خانوادگی و اجتماعی هم مطلقاً به هدف انسان کمک نمی کند. و زمام زندگی را به دست عواطف سپردن صحیح نیست، زیرا گاهی موجب حق کشی و مخالفت با موازین عدالت می شود، و گاهی انسان را از رسیدن به کمالات عالی تر باز می دارد قرآن شریف در مورد مجازات مرد و زنی که روابط نامشروع دارند می فرماید (**وَلَا تَأْخُذْكُمْ بِهِمَا رَأْفَةٌ فِي دِينِ اللَّهِ**) (1) مبدا عواطف شما مانع این شود که حکم خدا را اجرا کنید و ایشان را در حضور مردم تازیانه بزنید.

پس اعمال عاطفه در صورتی صحیح است که با موازین

ص: 122

1- سوره ی نور آیه ی 2

به طور کلی زندگی دنیا نسبت به آخرت وسیله و ابزاری بیش نیست و اگر اعتقاد به زندگی ابدی و اصالت آن نداشته باشیم زندگی ما ارزش واقعی نخواهد داشت و بازیچه و سرگرمی بیش نخواهد بود (وَ مَا هَذِهِ الْحَيَاةُ الدُّنْيَا إِلَّا لَهُوٌّ وَ لَعِبٌ وَ إِنَّ الدَّارَ الْآخِرَةَ لَهِيَ الْحَيَوَانُ لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ) (1) زندگی دنیا بازیچه و سرگرمی بیش نیست و زندگی آخرت زندگی حقیقی است حکایت زندگی دنیا مثل این است که کسی اتومبیلش را سوار شود از او پرسند کجا می روی بگوید می روم بنزین بریزم، سپس به سوی پمپ بنزین بعدی حرکت کند و بگوید می روم آن پمپ بنزین بعدی به او می گویند حالا- که بنزین داری می گوید این بنزین را می خواهم مصرف کنم تا به پمپ بنزین بعدی برسم... زندگی دنیا هم همین طور است. می خوریم که کار کنیم تا پول در آوریم تا غذا بخوریم و بخوریم تا کار کنیم و همین طور تا آخر اما هدف چیست؟ (أَفَحَسِبْتُمْ أَنَّمَا خَلَقْنَاكُمْ عَبَثًا وَأَنَّكُمْ إِلَيْنَا لَا تُرْجَعُونَ) (2) آیا گمان می کنید که شما را بیهوده آفریدیم و بازگشت شما به سوی ما نیست؟ پس هدف بازگشت به سوی خدا در جهان ابدی است؟ پس ولی سعادت آن جهان را به کسی می دهند که در این عالم راه صحیح را انتخاب کرده به اختیار خود به طرف خدا رفته باشد. نعمت های این دنیا مخصوص مؤمنان و خدا پرستان نیست (كَلَّا نُمِدُّ هُوْلَاءَ وَ هُوْلَاءَ مِنْ عَطَاءِ رَبِّكَ وَ مَا كَانَ عَطَاءُ رَبِّكَ مَحْضُورًا) (3) بخشش خدا به همه می رسد چه مسلمان و چه کافر ولی در

ص: 123

1- سوره ی عنکبوت آیه ی 64

2- سوره ی مومنون آیه ی 115

3- سوره ی اسراء آیه ی 20

آخرت مخصوص مؤمنان است (قُلْ هِيَ لِلَّذِينَ آمَنُوا فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا خَالِصَةً يَوْمَ الْقِيَامَةِ) (1) ورسیدن به آن مشروط به ایمان و عمل صالح است و برنامه ی کلی آن بندگی خداست (أَلَمْ أَعْهَدْ إِلَيْكُمْ يَا بَنِي آدَمَ أَنْ لَا تَعْبُدُوا الشَّيْطَانَ إِنَّهُ لَكُمْ عَدُوٌّ مُبِينٌ وَأَنْ اعْبُدُونِي هَذَا صِرَاطٌ مُسْتَقِيمٌ)، (2) (وَمَنْ يَسْلَمْ وَجْهَهُ إِلَى اللَّهِ هُوَ مُحْسِنٌ فَقَدِ اسْتَمْسَكَ بِالْعُرْوَةِ الْوُثْقَى) (3) کسی که خود را تسلیم خدا کند راهی صحیح انتخاب کرده است. (إِنَّ الدِّينَ عِنْدَ اللَّهِ الْإِسْلَامُ) (4) راه صحیح تسلیم خدا شدن است. کسی که هدفش زندگی و لذت های دنیوی نیست دل به آن ها نمی بندد، و هنگامی که لذت دنیا با آخرت منافات پیدا کند از لذت دنیا صرف نظر می کند تا به آن لذت نا محدود برسد ولی کسی که هدفش دنیا و کامروایی در این جهان است حاضر نیست برای رسیدن به نعمت های ابدی از خوشی های نامشروع در این جهان صرف نظر کند. (بَلْ تُؤْثِرُونَ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةَ خَيْرٌ وَابْقَى إِنَّ لِي فِي الصَّحْفِ الْأُولَى صُحُفَ إِبْرَاهِيمَ وَ مُوسَى) (5) این حقیقتی است که همه ی پیامبران الهی برای مردم بیان می کردند و یکی از مهم ترین علت های مخالفت مردم با ایشان همین بود که نمی خواستند به چنین حیات ابدی اعتراف نمایند، و برای رسیدن به سعادت جاودانی از لذت های زود گذر صرف نظر نمایند و جلوی بی بند و باری خود را بگیرند (وَقَالُوا مَا هِيَ إِلَّا حَيَاتُنَا الدُّنْيَا نَمُوتُ وَنَحْيِي وَمَا يُهْلِكُنَا إِلَّا الدَّهْرُ) (6) کافران اعتقاد به معاد و زنده شدن بعد از مرگ را به باد مسخره می گرفتند (وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا هَلْ نَدُلُّكُمْ عَلَى رَجُلٍ يُبَيِّنُكُمْ إِذَا

ص: 124

1- سوره ی اعراف آیه ی 32

2- سوره ی یس آیه ی 60

3- سوره ی لقمان آیه ی 24

4- سوره ی آل عمران آیه ی 19

5- سوره ی اعلی 19

6- سوره ی جاثیه آیه ی 24

مِرْقَتُمْ كُلِّ مُمْزَقٍ أَنْكُمْ لَفِي خَلْقٍ جَدِيدٍ (1) می خواهید یک خبر جالب و شنیدنی برایتان نقل کنیم؟ مردی آمده و ادعا می کند که بعد از این که مردید و بدن شما متلاشی شد بار دیگر زنده می شوید.

موضوع استبعاد زنده شدن مردگان را قرآن شریف مکرراً از قول کفار نقل کرده و در جواب ایشان می فرماید آیا کسی که شما را از نیستی به هستی آورد عاجز است از این که بار دیگر شما را زنده کند؟ و در سوره ی قیامت به نکته ی روانی این استبعاد اشاره فرموده است (اَيَحْسَبُ الْإِنْسَانُ أَنْ لَنْ نَجْمَعَ عِظَامَهُ بَلَى قَادِرِينَ عَلَى أَنْ نَسُوِيَ بَنَانَهُ بَلْ يُرِيدُ الْإِنْسَانُ لِيَفْجُرَ أَمَامَهُ) (2) آیا راستی انسان می پندارد که ما استخوان های او را جمع نخواهیم کرد (و او را بعد از مرگ زنده نخواهیم نمود) چرا ما قدرت داریم که سرانگشتان او را نیز هموار کنیم سپس می فرماید آدمیزاد می خواهد بی بند و بار باشد و از محدودیت و مسؤولیت فرار می کند و از این جهت نمی خواهد بپذیرد که عالم دیگری هست و حساب و کتابی در کار می باشد.

ص: 125

1- سوره ی سبأ آیه ی 7

2- سوره ی قیامت آیه ی 3-5

تفسیر سوره ی حمد: (إِهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ - صِرَاطَ الَّذِينَ أَنْعَمْتَ عَلَيْهِمْ غَيْرِ الْمَغْضُوبِ عَلَيْهِمْ وَلَا الضَّالِّينَ.)

ما را به راه راست هدایت فرما - راه کسانی که به آن ها نعمت دادی نه آنان که مورد غضب بودند و نه گمراهان

منظور از کسانی که مورد نعمت خدا هستند (راه راست) آیا کسانی هستند که در دنیا دارای نعمت های مادی و پول و ثروت و جاه و مقام و موقعیتهای اجتماعی می باشند و می توانند در سایه ی پول و مقام خوش گذرانی و عیاشی کنند؟ اگر هیچ دلیل دیگری نداشتیم که مقصود از این نعمت چیست تعبیر (غَيْرِ الْمَغْضُوبِ عَلَيْهِمْ) که بعد از آن ذکر شده کافی بود که بدانیم مقصود از این نعمت، نعمت خاصی است زیرا از این آیه استفاده می شود که مردم سه دسته اند:

1 - مورد نعمت 2 - مورد غضب 3- گمراهان.

بدون شک ستمگران و دنیا پرستان از دسته ی اول نیستند پس دسته ی اول کسانی هستند که مورد لطف و عنایت

خدا قرار گرفته اند البته یک عده خیال می کردند که خدا به هر که در دنیا نعمت دهد او را مورد لطف و عنایت قرار داده است (فَأَمَّا الْإِنْسَانُ إِذَا مَا ابْتَلَاهُ رَبُّهُ فَأَكْرَمَهُ وَنَعَّمَهُ فَيَقُولُ رَبِّي أَكْرَمَنِي وَ إِذَا مَا ابْتَلَاهُ فَقَدَرَ عَلَيْهِ رِزْقَهُ فَيَقُولُ رَبِّي أَهَانَنِي) (1) انسان حالش طوری است که وقتی خدا به خاطر آزمایش به او نعمت دهد می گوید خدا مرا دوست دارد و پیش او عزیز هستم و اگر به خاطر آزمایش بر کسی تنگ گیرد می گوید خدا مرا خوار شمرده است ولی منطق قرآن این است که همه ی اموال و متعلقات و شؤون دنیا وسیله ی آزمایش است و وسعت روزی و تنگی آن، فقر و غنا همه وسیله ی آزمایش است که آیا اغنیاء حقوق فقرا را می دهند یا نه و آیا فقرا به حق مشروع خود راضی و قانع می شوند یا به طور نامشروع به اموال اغنیاء دست دراز می کنند

قرآن در سوره ی زخرف از قول کافران نقل می کند که گفتند چرا این قرآن بر یکی از بزرگان شهر مکه و مدینه نازل نشده است؟ در جواب می فرماید (أَهُمْ يُقْسِمُونَ بِرَحْمَةِ رَبِّكَ نَحْنُ قَسَمْنَا بَيْنَهُمْ مَعِيشَتَهُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَ رَفَعْنَا بَعْضَهُمْ فَوْقَ بَعْضٍ دَرَجَاتٍ لِيَتَّخِذَ بَعْضُهُمْ بَعْضًا سُخْرِيًّا) (2)

ما روزی مردم را میان ایشان قسمت کردیم و بعضی را به خاطر مصالحتی بر بعضی دیگر برتری دادیم و بعد اضافه می فرماید (وَلَوْلَا أَنْ يَكُونَ النَّاسُ أُمَّةً وَاحِدَةً...) (3) اگر نبود این سنت الهی ما به کفار آن قدر ثروت می دادیم تا سقف خانه هاشان را از نقره بسازند و برای آن ها تخت ها و دکور ها و وسایل تجمل تهیه کنند. پس این ها پیش ما ارزشی ندارد (وَإِنْ كُلٌّ لَمَّا مِتَاعٌ

ص: 127

1- سوره ی فجر آیه ی 16

2- سوره ی زخرف آیه ی 32

3- سوره ی زخرف آیه ی 33

الْحَيَاةَ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةَ عِنْدَ رَبِّكَ لِمُؤْتَمِنِينَ (1) آن چه ارزش دارد نعمت های اخروی است، و آن هم مخصوص پرهیزکاران است.

البته برخورداری از نعمت های دنیوی هم دلیل دوری از خدا نیست چنان که خداوند به حضرت سلیمان چنان سلطنت و مقامی داد که جن و انس را مسخر فرمود و بکار گماشت و جنیان متمرّد را به زنجیر کشید: (وَأَخْرَيْنَ مُقَرَّنِينَ فِي الْأَصْفَادِ) (2) و این دلیل بر این نمی شود که خدا به سلیمان عنایت نداشت. پس منظور از (الَّذِينَ أَنْعَمْتَ عَلَيْهِمْ) همان کسانی هستند که در آیه ی دیگر ذکر شده اند (وَمَنْ يُطِعِ اللَّهَ وَالرَّسُولَ فَأُولَئِكَ مَعَ الَّذِينَ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ مِنَ النَّبِيِّينَ وَالصِّدِّيقِينَ وَالشُّهَدَاءِ وَالصَّالِحِينَ وَحَسُنَ أُولَئِكَ رَفِيقًا) (3) کسی که اطاعت خدا و پیامبر کند ما او را رفیق کسانی قرار می دهیم که به ایشان نعمت داده ایم از انبیاء و صدیقین و شهدا و صالحین.

پس کسانی که اهل نعمت حقیقی هستند این چهار گروهند، مومن در مقام دعا می گوید راه کسانی را به ما نشان ده که اهل نعمت بوده اند، اگر بندگان شایسته در راه خدا در این دنیا از بعضی نعمت ها محروم شده اند به نسبتی که قابل مقایسه ی ما نیست در آخرت جبران می شود و اساساً چیزی را که موجب لذت محدود و زودگذر می شود و به دنبال بدبختی فراوانی ببار می آورد نمی توان نعمت نامید فرض بفرمایید کسی به یک کار زشتی دست می زند که لذت محدودی دارد مثلاً مواد مخدره مانند هروئین استعمال می کند چند لحظه یی کیف می کند، و چندین

ص: 128

1- سوره ی زخرف آیه ی 35

2- سوره ی ص آیه ی 38

3- سوره ی نساء آیه ی 69

سال بدبخت و افسرده می شود آیا می توان گفت که اهل نعمت است؟ هم چنین کسانی که در دنیا لذت می برند، و در آخرت به عذاب ابدی مبتلی می شوند در حقیقت اهل نعمت نیستند.

(فَلَا تُعْجِبْكَ أَمْوَالُهُمْ وَلَا أَوْلَادُهُمْ إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُعَذِّبَهُمْ بِهَا فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَتَزْهَقَ أَنْفُسُهُمْ وَهُمْ كَافِرُونَ) (1) این اموالی که منافقین دارند تو را به اعجاب و اندارد خدا می خواهد همین اموال و اولاد در دنیا و آخرت موجب عذاب آن ها شود و جان آن ها در آید در حالی که کافر هستند

مثال دیگر اگر کسی دواى سمى را که در شربت قند ریخته شده بخورد تا زمانی که در دهان اوست از شیرینی آن لذت می برد ولی بعد می میرد آیا می توان گفت که از نعمتی استفاده کرده است؟

این که در آیه ی شریفه می فرماید (خدا می خواهد ایشان را عذاب کند) بواسطه ی نفاق و تبهکاری ایشان است وگرنه خدا نمی خواهد به بنده یی ظلم کند، جاده شیب داری را در نظر بگیرید یک نفر در بالای جاده ایستاده و می خواهد پایین بیاید به او می گویند تند نروی که اگر دور برداری اختیار از دستت می رود و به زمین می خوری و هلاک می شوی او لجاجت می کند و با سرعت شروع بدویدن می کند و بی اختیار می شود و به زمین می خورد و مغزش متلاشی می شود آیا مسؤول هلاک شدن او کسی

ص: 129

جز خود اوست؟ هم چنین خدای متعال به وسیله ی پیامبران به مردم هشدار داده است که در راه زندگی با احتیاط قدم بردارید و تقوی داشته باشید و نگذارید هوس ها و غرایز حیوانی زمام اختیار را از دست شما برآید حال اگر کسی به سوء اختیار خود مخالفت خدا کرد، و خدای متعال اراده ی عذاب او فرمود آیا به او ظلم کرده است؟

خدای متعال سنت خود را در این آیات بیان فرموده است (مَنْ كَانَ يُرِيدُ الْعَاجِلَةَ عَجَلْنَا لَهُ فِيهَا مَا نَشَاءُ لِمَنْ نُرِيدُ ثُمَّ جَعَلْنَا لَهُ جَهَنَّمَ يَصَلِّيْهَا مَذْمُومًا مَّدْحُورًا وَمَنْ أَرَادَ الْآخِرَةَ وَسَعَى لَهَا سَعْيَهَا وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَأُولَئِكَ كَانَ سَعْيُهُمْ مَشْكُورًا، كَلَّا نُمَدُّ هَؤُلَاءِ وَهَؤُلَاءِ مِنْ عَطَاءِ رَبِّكَ وَمَا كَانَ عَطَاءُ رَبِّكَ مَحْضُورًا) (1)

کسانی که طالب زندگی زود گذر دنیا باشند، بهر کس بخواهیم و بهر اندازه بخواهیم به او می دهیم و بعد از این دنیا برای او جهنم قرار می دهیم. اما اگر کسی طالب آخرت باشد و آن سعی که شایسته است انجام دهد، و مومن باشد ما از کوشش او قدر دانی می کنیم همه را کمک می کنیم هر دو دسته را و خدا بخشش خود را از کسی دریغ نمی دارد اگر کسی حسن استفاده کرد به سعادت و اگر سوء استفاده کرد به عذاب الهی می رسد پس خدا این قانون را مقرر فرموده که هر کسی در هر راهی قدم گذاشته پیشرفت کند

(غَيْرِ الْمَغْضُوبِ عَلَيْهِمْ وَلَا الضَّالِّينَ) کسانی که خدا به ایشان کمک های فراوان کرد و هدایت فرمود و حجت را

ص: 130

بر ایشان تمام کرد و در عین حال گستاخانه از فرمان خدا سر پیچی کردند مورد غضب و سخط الهی قرار می گیرند.

نمونه ی بارز چنین مردمی بنی اسرائیل هستند که خدای متعال لطف های بی شماری در باره ی ایشان فرمود و ایشان را از چنگ فرعونیان نجات داد و فرعونیان را در جلو چشمشان در دریا غرق فرمود ولی طولی نکشید که مردم بت پرستی را دیدند و هوس کردند که مانند آن ها معبود محسوس و قابل لمسی داشته باشند به حضرت موسی علیه السلام عرض کردند (اَجْعَلْ لَنَا اِلَهًا كَمَا لَهُمْ آلِهَةٌ) (1) بنی اسرائیل به موسی گفتند که خدایی برای ما درست کن که مانند خدایان این مردم باشد حضرت موسی علیه السلام ایشان را سرزنش فرمود و از این ناسپاسی و جهالت باز داشت. ولی هنگامی که حضرت موسی علیه السلام چهل روز به کوه طور رفت آن ها گوساله یی ساختند و آن را پرستش کردند و گفتند همین است خدای موسی

یکی دیگر از چیز هایی که موجب شد خدا بر آن ها غضب کند این بود که به ایشان امر شده بود روز شنبه از صید ماهی خودداری کنند و بقیه ی ایام هفته را به شکار ماهی پردازند ولی برای آزمایش ایشان که تا چه اندازه در اطاعت خدا پا برجا هستند جریان کار چنین شد که روز شنبه ماهی ها به کنار دریا می آمدند و بقیه ی ایام هفته نمی آمدند بنی اسرائیل کنار دریا نهر ها و حوضچه هایی ساختند و روز شنبه آب به این حوضچه ها باز می کردند و

ص: 131

روز بعد صید می نمودند خدای متعال برایشان غضب فرمود و آنان را به شکل بوزینه مسخ کرد (فَقُلْنَا لَهُمْ كُونُوا قِرَدَةً خَاسِئِينَ فَجَعَلْنَاهَا نَكَالاً لِّمَا بَيْنَ يَدَيْهَا وَ مَا خَلْفَهَا وَ مَوْعِظَةً لِّلْمُتَّقِينَ) (1)

آن که در نماز می گوید (راه راست را به ما نشان بده راه انبیاء و صدیقان را نه راه کسانی که مورد غضب تو قرار گرفته اند) باید از این حيله ها و نافرمانی هایی که موجب غضب خدا می شود خودداری کند و واقعاً خواستار پیروی انبیاء و اولیای خدا باشد و گرنه تنها در خواست لفظی کفایت نمی کند.

ص: 132

1- سوره ی بقره آیه ی 65

(ادْعُونِي أَسْتَجِبْ لَكُمْ إِنَّ الَّذِينَ يَسْتَكْبِرُونَ عَنْ عِبَادَتِي سَيَدْخُلُونَ جَهَنَّمَ دَاخِرِينَ) (1)

یکی از اجزای نماز دعا است، حتی گفته شده اصل نماز بمعنی دعا است ولی شاید معنی واقعی آن توجه باشد و دعا نیز توجه به خداست منتها توجه خاص برای رفع نیاز

یک قسمت از دعای نماز در حمد است (إِهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ)

البته باید توجه داشت که این جمله را باید بعنوان قرآن خواند نه بعنوان دعای مستقل، قنوت که مستحب موکد است برای دعا کردن قرار داده شده است و در سایر قسمت های نماز نیز می توان دعا کرد در قرآن دعا مصداق عبادت شناخته شده است و این مطلب با توجه به صدر و ذیل آیه یی که تلاوت شد روشن می شود زیرا بعد از امر به دعا می فرماید کسی که از عبادت من استکبار ورزد با خواری و ذلت به دوزخ وارد خواهد شد

از ارتباط این دو جمله معلوم می شود که دعا عبادت

ص: 133

است (1) و کسی که از دعا کردن استکبار نماید و خود را از خدا مستغنی بداند گناه بزرگی مرتکب شده است.

عبادت کاری است که انسان به عنوان بندگی انجام دهد و حقیقت دعا نیز همین است یعنی من بنده هستم و تو خدا و مالک همه چیز هستی و می توانی هر کاری را انجام دهی

حقیقت دعا، چیز خواستن از مالک مطلق است. اگر کسی از دیگری چیزی خواست نباید او را صاحب اختیار و مالک مطلق بداند که بدون نیاز بخدا می تواند کاری انجام بدهد، بلکه باید او را واسطه بداند و اگر کسی از کسانی یا غیر انسان آن طور که از خدا چیز می خواهد در خواستی نماید شرک در عبادت خواهد بود مثل این که مشرکین از بت ها تقاضا می کردند ولی اگر در خواست به عنوان مالک مستقل نباشد شرک نیست، نهایت گاهی ممکن است بعضی سؤال ها و درخواست ها حرام باشد، چنان که اگر کسی تبلی را پیشه خود کند و از کار و کوشش خودداری نماید و زندگی خود را از راه تکدی و سؤال از مردم تامین نماید گناه کرده است و بعضی از درخواست ها حرام نیست ولی مرجوح است مانند این که کسی کاری را که خود می تواند انجام دهد از دیگری تقاضا نماید یکی از اصحاب می گوید در زمان پیامبر صلی الله علیه و آله اگر کسی تازیانه اش از اسب می افتاد خودش پیاده می شد و آن را بر می داشت و بدوستش که در کنار او بود گفت آن را به من بده برای این که از کسی سؤال نکند (2) و بار خودش را خودش بکشد چنان که بعضی از کارها راجح است مانند درخواست از پیامبر و امام که در حق او دعا کنند و آموزش

ص: 134

-
- 1- و احادیث نیز بهمین معنی که دعا عبادت است تصریح می کند و آیه ی شریفه به همین صورت معنا کرده اند - اصول کافی ج 3 ص 466 حدیث 1 و 2 و ص 467 حدیث 5 و 7 - و در عدة الداعی ص 33 و 35 نیز چند حدیث در این مورد هست
- 2- مُحَمَّدُ بْنُ مُسْلِمٍ قَالَ قَالَ أَبُو جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَا مُحَمَّدُ لَوْ يَعْلَمُ السَّائِلُ مَا فِي الْمَسْئَلَةِ مَا سَأَلَ أَحَدٌ أَحَدًا وَ لَوْ يَعْلَمُ الْمُعْطَى مَا فِي الْعَطِيَّةِ مَارَدٌ أَحَدًا أَحَدًا ثُمَّ قَالَ يَا مُحَمَّدُ إِنَّهُ مَنْ سَأَلَ وَهُوَ يَظْهَرُ غِنَى لَقَى اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ مَخْمُوشًا وَجْهُهُ . عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ إِنَّ قَوْمًا أَتَوْا رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَآلِهِ اِضْمِنَ لَنَا عَلَى رَبِّكَ الْجَنَّةَ قَالَ عَلَيَّ أَنْ لَا تَسْأَلُوا أَحَدًا شَيْئًا قَالُوا نَعَمْ يَا رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فَضَمَّ مَنْ لَهُمُ الْجَنَّةُ وَكَانَ الرَّجُلُ مِنْهُمْ يَسْقُطُ سَوْطُهُ وَهُوَ عَلَيَّ دَابَّتِهِ فَيَنْزِلُ حَتَّى ... (مجموعه ورام ص 294 و 295)

وهایی‌ها معتقدند که توسلات شیعیان و سایر اهل تسنن شرک است چون درخواست از غیر خداست، ولی این حرفی است باطل، زیرا ما که از پیامبر و امام علیه السلام چیزی می‌خواهیم آن‌ها را مالک مستقل نمی‌دانیم و عقیده داریم که ایشان وسیله‌ی رسیدن فیض و رحمت الهی به دیگران هستند و اگر کسی با توجه به مشروعیت توسل از آن خودداری کند و خود را بی‌نیاز از پیامبر و امام بداند نوعی استکبار و شرک را مرتکب شده است

از بسیاری از آیات استفاده می‌شود که توسل و رفتن به در خانه‌ی پیامبر مطلوب است (وَ لَوَاتِهِمْ إِذْ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ جَاءُوكَ فَاسْتَغْفَرُوا اللَّهَ وَاسْتَغْفَرَ لَهُمُ الرَّسُولُ لَوَجَدُوا اللَّهَ تَوَّابًا رَحِيمًا) (1) اگر آن‌ها که مرتکب گناه شده‌اند می‌آمدند پیش تو و استغفار می‌کردند و تو نیز برای ایشان استغفار می‌کردی هر آینه خدا را بخشنده خدا را می‌یافتند و نیز در داستان فرزندان یعقوب (2) که بعد از رسوا شدن نزد پدر آمدند و گفتند برای ما طلب آمرزش کن یعقوب فرمود خودتان استغفار کنید و درخواست استغفار از من کار غلطی است بلکه فرمود برای شما استغفار خواهم کرد و این کار را کرد و نیز حضرت ابراهیم علیه السلام وقتی آزر او را تهدید کرد فرمود برای تو استغفار می‌کنم و به این وعده اش وفا کرد ولی چون آزر دشمن خدا بود و با حق عناد داشت استغفار ابراهیم درباره‌ی او قبول نشد البته ابراهیم امیدوار بود که آزر دست از عناد بردارد و موقعی که مطمئن شد که دست از عداوت خود بر نمی‌دارد از او تبری جست در سوره‌ی ممتحنه می‌فرماید (قَدْ

ص: 135

1- سوره‌ی نساء آیه‌ی 64

2- قرآن کریم در وصف منافقین می‌فرماید (وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ تَعَالَوْا يَسِّرْ لَكُمْ رَسُولَ اللَّهِ لَوُوا رُؤُوسَهُمْ وَرَأَيْتَهُمْ يَصُدُّونَ وَهُمْ مُسْتَكْبِرُونَ (سوره‌ی منافقون آیه‌ی 5)

كَانَتْ لَكُمْ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ فِي إِبْرَاهِيمَ وَالَّذِينَ مَعَهُ إِذْ قَالُوا إِنَّا بُرْنَا مِنْكُمْ وَمِمَّا نَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ كَفَرْنَا بِكُمْ وَبَدَا بَيْنَنَا وَبَيْنَكُمْ الْعَدَاوَةُ وَالْبَغْضَاءُ أَبَدًا حَتَّى تُؤْمِنُوا بِاللَّهِ وَحَدَهُ إِلَّا قَوْلَ إِبْرَاهِيمَ لِأَبِيهِ لَأَسْتَغْفِرَنَّ لَكَ... (1) شما باید از این سنت ابراهیم پیروی کنید که از دشمنان خدا تبری جستند و صریحاً گفتند تا ایمان به خدای یگانه نیاورید با شما دشمن خواهیم بود، مگر از استغفار ابراهیم که نباید پیروی کنید یعنی نباید برای کفار استغفار نمایید

و در آیه ی دیگر عذر این استغفار را ذکر نموده است (وَ مَا كَانَ اسْتِغْفَارُ إِبْرَاهِيمَ لِأَبِيهِ إِلَّا عَنْ مَوْعِدَةٍ وَعَدَّهَا إِيَّاهُ فَلَمَّا تَبَيَّنَ لَهُ أَنَّهُ عَدُوٌّ لِلَّهِ تَبَرَّأَ مِنْهُ) (2) استغفار ابراهیم به خاطر وعده یی بود که به آزر داده بود وقتی برای او روشن شد که آزر دشمن خداست از او تبری جست.

مؤمن نباید نسبت به مشرکین علاقه ی قلبی داشته باشد بلکه باید دشمنی خود را اظهار کند زیرا در هدف اختلاف دارند و هدف قابل اغماض نیست هدف مؤمن خدا است و باید با کسی که مؤمن است همکاری و همگامی داشته باشد اگر کسی به کفری دعا کرد در واقع نفرین به خودش و دشمنی با خدا کرده است. همکاری در صورتی صحیح است که اشتراک در هدف داشته باشند هدف مومن اعلاى کلمه ی توحید است و با کسی که دشمن توحید است نمی تواند همکاری نماید.

حاصل این که از آیات شریفه استفاده می شود که در خواست استغفار از بندگان شایسته ی خدا مطلوب است و

ص: 136

1- سوره ی ممتحنه آیه ی 4

2- سوره ی توبه آیه ی 111

گنهکاران باید از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله بخواهند که برای ایشان دعا و استغفار نماید هم چنین اگر کسی از پیامبر صلی الله علیه و آله درخواست نماید که از خدا شفا و قضای حوائج دنیوی او را بخواهد شرک نخواهد بود مگر آن که پیامبر و امام علیه السلام را مستقل در تاثیر و شریک بدانند راستی آیا آنان که نزد حضرت عیسی علیه السلام می آمدند تا مریضان را شفا بخشند و یا مرده را زنده کند مشرک بودند، و در این صورت آیا کار حضرت عیسی علیه السلام کمک شرک نمی شد؟ پناه بر خدا از جهل

و اگر کسی از اصل دعا استکبار کند و گردنکشی نماید و به نیروی خودش یا سایر مخلوقات اتکا نماید این شخص مستحق عذاب خوار کننده خواهد بود.

مومن باید تمام توجهش به خدا باشد و تنها از او کمک بخواهد و حتی به خودش متکی نباشد در روانشناسی از اعتماد به نفس تحسین شده در مقابل کسانی که به دیگران تکیه دارند اعتماد بنفس از جنبه ی سلبی یعنی عدم اعتماد به دیگران مطلوب است ولی روح توحید با جنبه ی مثبت آن سازگار نیست چون انسان نمی تواند به خودش متکی باشد، انسانی که اختیار تنفس خود را ندارد چگونه می تواند به خودش متکی باشد، روح توحید و اعتماد به خدا این است که انسان هر نیازی دارد به خدا رو بیاورد، و تنها به او اتکا نماید و از او کمک بخواهد و بر هیچ چیز دیگر اعتماد ننماید.

(وَ إِذَا سَأَلَكَ عِبَادِي عَنِّي فَإِنِّي قَرِيبٌ أَجِيبْ دَعْوَةَ الدَّاعِ إِذَا دَعَانِ فَلْيَسِّرْ تَجِيبُوا لِي وَلِيُؤْمِنُوا بِي لَعَلَّهُمْ يَرْشُدُونَ) (1) و هنگامی که بندگانم درباره ی من از تو سؤال کنند، در پاسخ ایشان بگو همانا من نزدیکم دعای دعا کننده را اجابت می کنم گاه مرا بخواند پس باید دعوت مرا اجابت کنند و به من ایمان بیاورند باشد که راه یابند

در جلسه قبل گفته شد دعا خود نوعی عبادت و خداپرستی است در این مطلب از ذیل آیه ی شریفه استفاده شد که بعد از امر به دعا (اَدْعُونِي أَسْتَجِبْ لَكُمْ) (2) می فرماید (إِنَّ الَّذِينَ يَسْتَكْبِرُونَ عَنْ عِبَادَتِي سَيَدْخُلُونَ جَهَنَّمَ دَاخِرِينَ) کسانی که از عبادت من تکبر می کنند (و عارشان می شود که دعا کنند) با ذلت و خواری به دوزخ وارد خواهند شد

(3) ، و در روایت دارد (الدَّعَاءُ مُخُّ الْعِبَادَةِ) (4) دعا مغز عبادت است. البته دعا نکردن همیشه به خاطر استکبار و عار دانستن آن نیست بلکه گاهی پاره ای از شبهات شیطان مانع از این عبادت بزرگ می گردد

ص: 139

1- سوره ی بقره آیه ی 186

2- سوره ی غافر آیه ی 60

3- ... قَالَ أَبُو عَبَّادٍ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ الدُّعَاءُ هُوَ الْعِبَادَةُ الَّتِي قَالَ اللَّهُ إِنَّ الَّذِينَ يَسْتَكْبِرُونَ... دَاخِرِينَ (اصول کافی ج 2 ص 467 حدیث 7 و عدة الداعی ص 33) وَعَنْ زُرَّاءٍ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ... قَالَ قَالَ هُوَ الدُّعَاءُ وَ أَفْضَلُ الْعِبَادَةِ الدُّعَاءُ... (اصول کافی ج 2 ص 446 حدیث 1)

4- عَنْ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ إِفْرَعُوا إِلَى اللَّهِ فِي حَوَائِجِكُمْ وَ الْجَاؤُوا إِلَيْهِ فِي مِلِمَاتِكُمْ وَ تَصَدَّعُوا إِلَيْهِ وَ ادْعُوهُ فَإِنَّ الدُّعَاءَ مُخُّ الْعِبَادَةِ وَ مَا مِنْ مُؤْمِنٍ يَدْعُوا اللَّهَ إِلَّا اسْتَجَابَ لَهُ فَمَا أَنْ يُعَجَّلَ لَهُ فِي الدُّنْيَا أَوْ يُوجَلَ لَهُ فِي الْآخِرَةِ وَإِنَّمَا أَنْ يُكْفَرَ عَنْهُ مِنْ ذُنُوبِهِ بِقَدْرِ مَا دَعَا مَا لَمْ يَدْعُ بِمَائِمْ (عدة الداعی ص 34 - وسائل ج 4 ص 1086 حدیث 9)

مثلاً می‌گویند خدای متعال در این عالم هر چیز را از راه اسباب ویژه خودش بوجود آورد و انسان باید از راه سعی و کوشش خود به اسباب و وسایل دست یابد تا به مقصدی که دارد نائل شود، و گرنه دعا کردن جای کار و کوشش و جای اسباب و وسایل را نمی‌گیرد چنان که قرآن می‌فرماید (وَ لَنْ تَجِدَ لِسُنَّةِ اللَّهِ تَبْدِيلًا وَ لَنْ تَجِدَ لِسُنَّةِ اللَّهِ تَحْوِيلًا) (1) سنت خدا هرگز تبدیل و تحویلی نمی‌پذیرد در روایت است (أَبَى اللَّهُ أَنْ يَجْرِيَ الْأَشْيَاءُ إِلَّا بِأَسْبَابٍ ..) (2)

خدا ابا دارد از این که کارها را جز از راه اسبابش اجرا نماید و اساساً دعا یک وسیله‌ی تخدیری است در دست دولت‌های استعمارگر که مردم را بدین وسیله از کار و کوشش باز دارند و به جای مبارزه و مجاهده به دعا کردن را دارند تا بجای شرکت فعالانه در میدان زندگی و میدان جهاد به گوشه‌ی مساجد و معابد پناه برند و به راز و نیاز پردازند و راه را برای پیروزی استعمارگران باز گذارند.

حقیقت این است که در هر زمانی مردم تنبل و بهانه‌جو برای این که شانه از زیر بار سنگین مسئولیت خالی کنند دنبال بهانه می‌گردند و از هر چیز برای تن‌آسایی و تنبلی خود سوء استفاده می‌کنند و از جمله دعا کردن را هم سرپوشی برای روح‌تنبلی و راحت‌طلبی خودشان قرار می‌دهند و چنین‌وا نمود کنند که دعا بدل‌فعالیت و کوشش است.

ولی بهمان اندازه که این راحت‌طلبان از حقیقت دور هستند کسانی هم که دعا را لغو و بیهوده یا تنها وسیله‌ی آرامش

ص: 140

1- سوره فاطر آیه‌ی 43

2- اصول کافی ج 1 ص 183 حدیث 7

روح و تلقین به نفس در اشتباه هستند و تشبثاتی که به آیات و روایات می کنند (أَوْهَنُ مِنْ بَيْتِ الْعَنْكَبُوتِ) است.

کسی که با قرآن آشنایی داشته باشد می داند که این کتاب آسمانی هیچ گاه دعا کردن را به جای انجام وظایف مانند امر بمعروف و نهی از منکر و جهاد و دفاع نمی پذیرد، وگرنه کافی بود که منافقانی که بواسطه ی ترک جهاد مورد سرزنش قرآن قرار گرفته اند بگویند ما به جای جهاد دعا می کنیم

از طرف دیگر قرآن اثر دعا را منحصر در تلقین به نفس و خاصیت روانی آن نمی شمارد بلکه مواردی را ذکر می فرماید که باب اسباب عادی مسدود بوده و در اثر دعا به طور غیر عادی مطلوبی حاصل شده است و اصولاً معنای آیات دعا این است که شما از خدا بخواهید تا خدا خواسته ی شما را برآورد و هر شخص بی غرضی از این تعبیر چنین می فهمد که دعا کردن شرط اجابت است و خدا به واسطه ی دعا حاجت بنده را روا می کند چنان که دعای ابراهیم را مستجاب کرد و در سن پیری از همسر عقیم و نازا فرزندی به او عطا فرمود، و هنگامی که همسرش بشارت فرزنددار شدن را شنید از فرط تعجب به صورت خود زد و گفت آیا من یک زن عقیم از شوهری چنین سال خورده و فرتوت فرزند دار می شوم؟ فرشتگان خدا گفتند آیا از کار خدا تعجب می کنی (أَتَعْجَبِينَ مِنْ أَمْرِ اللَّهِ) (1)

هم چنین حضرت زکریا در حالی که موی سر و صورتش سپید شده به نهایت ضعف و سستی رسیده بود (رَبِّ إِنِّي وَهَنَ الْعَظْمُ مِنِّي وَاشْتَعَلَ الرَّأْسُ شَيْبًا) (2) از خدا خواست فرزندی

ص: 141

1- سوره ی هود آیه ی 73

2- سوره ی مریم آیه ی 4

شایسته به او عطا فرماید که وارث خاندان یعقوب باشد خدا دعای او را مستجاب فرمود و با این که شرایط طبیعی و عادی مساعد نبود فرزندی به او عطا فرمود فرزندی پاک و پسندیده به نام (یحیی).

و هنگامی که مسلمانان در جنگ بدر خود را از هر جهت در ضعف و بیچارگی دیدند هم از نظر نفرات و هم از نظر ساز و برگ و هم از نظر نامساعد بودن شرایط جبهه ی جنگ، دست به دعا برداشتند (وَ اِذْ تَسْتَغِيثُونَ رَبَّكُمْ فَاسْتَجَابَ لَكُمْ اِنِّي مُّمِدُّكُمْ بِالْفِ مِنْ الْمَلَائِكَةِ) (1) و هنگامی که به خدا پناهنده شدید پس خدا خواسته ی شما را پاسخ گفت که هزار فرشته به کمک شما خواهیم فرستاد.

فرشتگان خدا به کمک مسلمانان شتافتند و خدا ایشان را بر کافران پیروز ساخت (وَ لَقَدْ نَصَرَكُمُ اللّٰهُ بِنَدْرِ وَاَنْتُمْ اَذِلَّةٌ). (2)

بنابراین مستجاب کردن دعا خود از سنت های تغییر ناپذیر الهی است و حتی در حالی که دست انسان از همه ی اسباب عادی کوتاه است می تواند دعا بکند و خدا دعای او را مستجاب فرماید و بدون اسباب عادی حاجتش را روا نماید و هم چنان که خاموش شدن آتش به وسیله ی آب منافاتی با سببیت آتش در سوزاندن ندارد و موجب تبدیل و تحول سنت الهی نمی شود پدید آمدن پدیده ای در اثر دعا و برخلاف مقتضای اسباب عادی هم موجب تغییر سنت الهی نیست که این خود سنتی است حاکم بر سنت های دیگر و هم چنین دعا خود سبب و وسیله یی است برای تحقق مطلوبی پس منافاتی با جریان امور از راه

ص: 142

1- سوره ی انفال آیه ی 9

2- سوره ی آل عمران آیه ی 123

اسباب ندارد نهایت گاهی سبب عادی است و گاهی غیر عادی، و خدا و پیامبر و امام علیهم السلام هیچ گاه وجود اسباب غیر عادی و از جمله دعا را نفی نکرده اند بلی اهمال اسباب عادی و ندیده گرفتن آن ها به خاطر تبلی و راحت طلبی مطلبی است و حاجت خواستن از خدا و او را موثر حقیقی دانستن چه در حال وجود شرایط و اسباب عادی و چه در حال عدم آن ها مطلبی دیگر. بیمار دلان همواره بین این گونه مطالب خلط کنند و نادانان را با خود به گمراهی می کشانند.

اما این که می گویند دعا وسیله ی تخدیری است که استعمارگران آن را ترویج می کنند و مردم را از کار و فعالیت و نبرد و پیکار با ستمگران باز می دارند باید گفت استعمارگران و استثمارگران از هر چیزی به نفع خودشان استفاده می کنند مفاهیم دینی هم یکی از چیز هایی است که مورد تفسیر و تحریف استعماری قرار گرفته و از آن ها سوء استفاده شده است. ولی باید دانست که هیچ چیز زیانش برای مسلمانان و سودش برای دشمنان آنان بیشتر از این نیست که رابطه ی ایشان با خدا ضعیف شود و روح بندگی و تسلیمشان در برابر اوامر پروردگار بسستی گراید و ایمانشان به غیب رو به ضعف نهد، چه در این صورت دیگر نه از قرآن می توانند درست استفاده کنند چون شرط هدایت را که ایمان به غیب و تقوی باشد از دست داده اند و نه پشتوانه ی معنوی و ماورای طبیعی دارند زیرا خدا یاران خود را یاری می کند و با هیچ مردمی نسبت و فامیلی ندارد، و رحمت او منوط به اسم اسلام نیست بلکه منوط به حقیقت آنست بعلاوه

در این صورت از تعالیم حقیقی اسلام که توان شکست ناپذیر به مسلمانان می بخشد محروم می شوند

مثلاً مردمی که معتقدند در هر حالی می توانند با خدای خود رابطه برقرار کنند و رفع نیاز خود را از او بخواهند هر چند همه ی اسباب عادی از کار افتاده باشد در هیچ حالی مایوس نمی شوند و همین امید موجب افزایش فعالیت و کوشش ایشان می گردد و هنگامی که خدا صدق و راستی آنان را ببیند کمک های ظاهری و معنوی لازم را به ایشان می دهد و پیروزشان می سازد چنان که اصحاب بدر را کمک کرد و پیروز شدند

آیا این ایمان و اعتقاد به نفع استعمارگر است یا به زیان او؟ و آیا تنها راه این که حربه ی استعمارگر را از دستش بگیریم این است که ما هم حقایق دین را به گونه یی دیگر تحریف نماییم که بطور کلی مسخ شود و اثر واقعی خود را از دست بدهد، و مثلاً بگوییم دعا تنها اثر تلقینی دارد؟ زهی نادانی

ممکن است در ذهن کسانی چنین سئوالی بیاید که اگر راستی از دعا چنین کار هایی ساخته است چرا در مورد وجود اسباب عادی باید از آن ها استفاده کرد و تنها به دعا کردن هم اکتفا نمود؟

پاسخ این است که حکمت این که خدای متعال خواسته است مردم از راه اسباب عادی به مقاصدشان برسند این است که در راه تحصیل اسباب هزاران وسیله ی آزمایش و تکامل اختیاری برای انسان ها پیش می آید که هرگز در گوشه ی مسجد و معبد حاصل نمی شود و چنان که بار ها گفته شده غرض از آفریده شدن

انسان در این جهان مادی همانست که با اختیار و انتخاب خود راه کمال را بییماید و اساساً کمال حقیقی انسان همانست که از راه اختیار حاصل می شود و انتخاب و اختیار میدان عمل آزاد و راه های متعدد و وسایل گوناگون آزمایش لازم دارد و هر قدر زمینه ی آزمایش بیشتر باشد امکان تکامل انسانی بیشتر خواهد بود این است که خدای متعال به انسان امر فرموده به کار و کوشش و تلاش و فعالیت پردازد تا در زمینه های مختلف آزمایش خود را بدهد و کمال اختیار خویش را بدست آورد (لِيَبْلُوكُمْ) اَيْكُمْ اَحْسَنُ عَمَلًا (1) و گرنه خدا عاجز نبود که روزی هر بنده ای را بوسیله ی مائده ی آسمانی نازل کند هم چنان که برای عیسی بن مریم علیه السلام هنگامی که به پیشنهاد حواریین دعا کرد، مائده ی آسمانی نازل شد و از آن تناول کردند بهمین مناسبت سوره ی مائده در قرآن به این نام نامیده شده است.

و نیز توسل به بندگان مقرب خدا و شفاعت خواستن از ایشان هم خود وسیله ی آزمایشی است تا میزان انسانیت و خود پرستی یا بندگی و فروتنی افراد سنجیده شود، هم چنان که امر کردن شیطان به سجده برای آدم آزمایشی بود که کفر باطنش به ظهور رسد و آشکار گردد که ایمان مطلق نداشته است (اَبَى وَاَسْتَكْبَرَ وَ كَانَ مِنَ الْكٰفِرِيْنَ) (2) و چنان که ولایت امیر مومنان علی علیه السلام وسیله ی آزمایش بزرگی برای مسلمانان بود تا میزان ایمان و اخلاص و اطاعت و فرمانبرداری ایشان بظهور برسد، و معلوم گردد چه کسانی ایمانشان به خدا و پیامبر مطلق بوده و هیچ قید و شرطی نداشته و چه کسانی مانند ابلیس ایمان

ص: 145

1- سوره ی هود آیه ی 7 و سوره ی ملک آیه ی 2

2- سوره ی بقره آیه ی 34

مشروط داشته اند ایمانی که سودی بحال ایشان نمی بخشد و موجب این می شود که در دوزخ هم نشین شیطان باشند (وَبَسَّ الْقَرْيُنُ) علت دیگری که موجب سستی مردم در دعا کردن می شود این است که می گویند بسیاری از اوقات دعا کرده ایم ولی مستجاب نشده است و همین مطلب دستاویز دیگری است برای کسانی که فایده ی دعا را منحصر در تلقین به نفس می دانند این شبهه حتی در عصر نزول قرآن و زمان حضور ائمه اطهار علیهم الصلوه و السلام نیز در اذهان بوده و جواب هایی به آن داده شده است و جوابی که از خود قرآن و پاره ای از روایات استفاده می شود اینست که خدای متعال می فرماید: (أُجِيبُ دَعْوَةَ الدَّاعِ إِذَا دَعَانِ) (1) من درخواست دعا کننده را اجابت می کنم در صورتی که از من درخواست نماید یعنی در صورتی که حقیقتاً دعا باشد و از خدا باشد حال اگر در حقیقت دعا و درخواست از خدا دقت کنیم می توانیم علت مستجاب نشدن بسیاری از دعا ها را دریابیم زیرا بسیاری از دعا ها در واقع درخواست حقیقی نیست بلکه لقلقه ی زبان است و در جاهائی که درخواست حقیقی قلبی وجود داشته باشد ممکن است درخواست از خدا نباشد بلکه اعتماد انسان بیش از آن که بر خدا باشد بر نیروی خود یا دیگران باشد و روشن است چنین حالتی را درخواست از خدا نمی توان نامید.

نکته ی دیگری را که باید توجه داشت که اگر کسی واقعاً از خدا درخواستی دارد باید درخواستش برخلاف اراده ی او نباشد و اگر نمی داند که آیا خواسته ی او موافق اراده ی خدا

ص: 146

هست یا نه، درخواست خود را در واقع باید مشروط به موافقت با اراده و حکمت الهی قرار دهد و هم چنین بسیاری از اوقات انسان چیزی را از خدا می خواهد برای اثر خاصی و در واقع مطلوب اصلی او همان اثر است ولی غافل است از این که اثر مطلوب او بر این کار مترتب نمی شود و چه بسا چیزی را که خدا خواسته زیانش بیش از سودش باشد، در چنین حالاتی اگر دعای حقیقی از خدا باشد خدا همان مطلوب حقیقی او را از هر راه دیگری که صلاح می داند تحقق می بخشد. مثلاً کسی مالی را از خدا می خواهد تا آن را در راه او انفاق کند و به ثواب اخروی آن برسد ولی غافل است از این که اگر چنین مالی برای او حاصل شود موجب گرفتاری های دنیوی و اخروی او می گردد و او را از ثواب اخروی باز می دارد در چنین موردی خدای متعال ثواب مطلوب او را به وسیله ی دیگری که صلاح می داند نصیب او می سازد و در واقع دعای قلبی او مستجاب می شود، نه دعای لفظی و بهر حال دعای حقیقی از خدا بدون اجابت نمی ماند یا همان شکل درخواست شده یا به شکل دیگر و حتی ممکن است درست به شکل ضد مستجاب شود چون مطلوب حقیقی دعا کننده از آن راه حاصل می شود.

برای این که نتایج بحث های گذشته به صورت یک سلسله مطالب متسلسل و هم بسته در خاطره ها بماند، خلاصه ی همه ی آن ها را بطور فشرده در این جلسه بازگو می کنیم و این سلسله مباحث را در این جا پایان می دهیم

انسان موجودی است که در این جهان آفریده شده تا مسیر تکامل خویش را بییماید و به هدفی که از آفرینش او منظور بوده یعنی کمال نهائیش برسد کمال نهایی انسان حقیقتی است که در سایه ی افعال اختیاری حاصل می شود و برای رسیدن به آن باید راه تکامل را با قدم های اراده و انتخاب شخصی پیمود و هر چه از حوزه اراده و اختیار انسان خارج باشد تاثیری مستقیم در سعادت یا شقاوت حقیقی او نخواهد داشت و همه ی متعلقات زندگی انسان اسباب و وسایلی است که به وسیله ی آن ها میدان های گوناگون انتخاب و اختیار به وجود می آید تا زمینه برای فعالیت اختیاری انسان فراهم گردد و راه به سوی ترقی و تکامل یا تنزل و انحطاط باز شود و هیچ کدام از آن ها چه دل خواه

و شادی بخش باشد و چه رنج آور و ملال انگیز اصالتی نخواهد داشت و ارزش این را ندارد که انسان به آن ها دل ببندد و یا خاطر خودش را ملول و افسرده بسازد.

بنابراین خوشی های زندگی نباید انسان را سرمست کند و رنج ها و ناخوشی ها نیز نباید آدمی را به ماتم بنشانند و از زندگی سیر و مایوس سازد (لِكَيْلَا تَأْسَوْا عَلَىٰ مَا فَاتَكُمْ وَلَا تَفْرَحُوا بِمَا آتَاكُمْ) (1) تا بر آن چه از دست دادید اندوهگین نشوید، و به نعمتی که بشما داد مست نگردید.

این مطلب در قرآن شریف به این صورت بیان شده که متعلقات زندگی دنیا وسایل آزمایش است یعنی وسیله به فعلیت رسیدن استعداد های نهفته از راه افعال اختیاری است. بنابراین می توان گفت زندگی دنیا از نظر قرآن شریف (آزمایشگاه) و پرورشگاهی است که افراد در آن آزموده می شوند و با کوشش و تلاش خودشان استعداد ایشان پرورش می یابد و به ظهور و فعلیت می رسد به این آیات شریفه توجه شود (إِنَّمَا أَمْوَالُكُمْ وَأَوْلَادُكُمْ فِتْنَةٌ) (2) اموال و فرزندانان مایه ی آزمایشند (وَ تَبْلُوَكُمْ بِالشَّرِّ وَالْخَيْرِ فِتْنَةً) (3) شما را با بد و خوب می آزمایشیم.

(إِنَّمَا جَعَلْنَا مَا عَلَى الْأَرْضِ زِينَةً لِّهَا لِيَبْلُوَهُمْ أَهْلُهُمْ أَحْسَنُ عَمَلًا) (4) اشیاء زمین را زیوری قرار دادیم تا مردم را بیازماییم که کدام یک نیکوکار ترند.

(وَ رَفَعَ بَعْضَكُمْ فَوْقَ بَعْضٍ دَرَجَاتٍ لِّيَبْلُوَكُمْ فِي مَا آتَاكُمْ) (5) و بعضی را مراتبی بر بعض دیگر برتری دادیم تا شما را در مورد نعمت هایتان بیازماید

ص: 150

1- سوره ی حدید آیه ی 23

2- سوره ی انفال آیه ی 28

3- سوره ی انبیاء آیه ی 35

4- سوره ی کهف آیه ی 7

5- سوره ی انعام آیه ی 165

بدیهی است پیمودن یک راه و رسیدن به هدف آن، منوط به شناختن هدف و راه صحیح آنست بنابراین انسان باید هدف اصلی آفرینش و کمال نهایی خود را بشناسد و هم چنین راه صحیح و مطمئنی را که به هدف منتهی می شود تشخیص دهد، و با اراده ای آزاد آن را انتخاب کند و در پیمودن آن سعی و کوشش لازم مبذول دارد تا به سعادت حقیقی خویش نائل گردد.

پس شناخت و آگاهی لازمه ی انفکاک ناپذیر زندگی انسانی است (شناخت هدف و راه رسیدن به آن و لوازم سیر و حرکت) و اگر تلاش و فعالیت های زندگی بر اساس شناخت و آگاهی نباشد نمی توان آن ها را تلاش های انسانی دانست زیرا فرق اساسی زندگی انسانی و حیوانی در این است که زندگی حیوانات براساس پیروی از تمایلات درونی و غرایز کور و کر است ولی کار های انسانی بر اساس آگاهی و روشنی و بینش عقلانی است و کسانی که از موهبت عقل و بصیرت استفاده نکنند و انگیزه ی فعالیت های آنان تنها غرایز و عواطف باشد به نص قرآن کریم از چهار پایان پست ترند (أُولَئِكَ كَالْأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ أُولَئِكَ هُمُ الْغَافِلُونَ) (1)

آری غفلت از هدف آفرینش و راه صحیحی که به آن منتهی می شود انسان را از چهار پایان هم پست تر و گمراه تر، بلکه از هر جانور و جنبنده ای بدتر می سازد (إِنَّ شَرَّ الدَّوَابِّ عِنْدَ اللَّهِ الصُّمُّ الْبُكْمُ الَّذِينَ لَا يَعْقِلُونَ) (2)

انسان در پرتو نور عقل به آسانی درک می کند که دستگاه

ص: 151

1- سوره ی اعراف آیه ی 179

2- سوره ی انفال آیه ی 22

آفرینش سرسری نیست و آفریدگار حکیمی آن را بکمال نظم و دقت آفریده، و همو آن را اداره و تدبیر می کند، و هم چنین آفرینش انسان بیهوده و بازیچه نیست و ناچار برای هدفی ارزنده و پاینده انجام گرفته است (اَفَحَسِبْتُمْ اَنْمَّا خَلَقْنَاكُمْ عَبَثًا وَاَنْتُمْ اِلَيْنَا لَا تُرْجَعُونَ) (1) مگر پنداشتید که شما را بیهوده آفریده ایم و به سوی ما بازگردانده نمی شوید؟

آری اگر بازگشت به سوی خدا در یک زندگی ابدی و جاوانی نباشد زندگی این جهان عبث و بیهوده و پوچ خواهد بود چنان که پیروان مکتب نهیلیسم و سایر مادیین پنداشته اند.

هم چنین عقل پاره بی از مسایل کلی زندگی را به خوبی درک می کند ولی در اثر محدودیت نمی تواند برنامه ی کامل و جامع و همه جانبه ای برای زندگی انسان تعیین کند، بطوری که همه ی نیازمندی های مادی و معنوی و فردی و اجتماعی و دنیوی و اخروی او را تعیین و تامین نماید و این چیزی است که هر شخص منصفی با توجه به اختلاف نظر های عقلای جهان در مسائل مختلف فردی و اجتماعی و تبدیل رأی هایی که برای شخص واحد در طول زندگی روی می دهد به خوبی درک می کند و حکمت خداوندی که انسان را برای هدفی ارزنده آفریده است اقتضاء دارد که راهی صحیح و تضمین شده به او ارائه دهد و آن جز راه وحی نخواهد بود.

این سه مساله اساس پیش دینی را تشکیل می دهد «توحید» و «نبوت» و «معاد».

بدیهی است که خداوند متعال به همه ی انسان ها

ص: 152

وحی نمی فرستد و همگی استعداد و قابلیت در ک وحی ندارند بلکه تنها پیامبران الهی هستند که مستقیماً وحی را دریافت می دارند و به دیگران می رسانند پس مردم باید کوشش کنند پیامبران خدا را بشناسند و از ایشان پیروی نمایند.

روشن است ادعای پیامبری را بدون دلیل از کسی نمی توان پذیرفت و ناچار باید دلیلی وجود داشته باشد که حجت را بر بندگان خدا تمام کند (مُبَشِّرِينَ وَ مُنْذِرِينَ لِيَلَّا يَكُونَ لِلنَّاسِ عَلَى اللَّهِ حُجَّةٌ بَعْدَ الرُّسُلِ) (1) چه بسا شیادان و اهریمنانی که به صورت های مختلف خود را پیامبر و صاحب رسالت الهی معرفی کرده اند و ادعای دیدن فرشته ی وحی و دریافت پیام های الهی نموده اند. و یا اساساً نبوت را به معنای نوعی نبوغ تفسیر کرده اند، و خود را یکی از نوابغ و در نتیجه یکی از پیامبران قلمداد نموده اند و عده ی نادان یا مغرض هم از ایشان طرفداری کرده اند.

چیزی که حجت قاطع و برهان ساطع بر نبوت می شود عبارتست از معجزه یعنی نشانه یی از طرف خدا که کسی نتواند مانند آن را بیاورد به عبارت دیگر کسی که ادعا می کند به او وحی شده است باید دارای قدرت الهی بر انجام کاری که از عهده ی انسان ساخته نیست و حاکم بر همه ی نیروهای طبیعی است باشد.

پس پیامبری که نبوتش برای مردم ثابت نیست باید قدرتی حاکم بر قوای طبیعی داشته باشد و بتواند کاری انجام

ص: 153

دهد که جز با اراده ی خدا انجام آن امکان پذیر نباشد، مانند زنده کردن مردگان و شفا دادن بیماران، و مانند این کار های خارق عادت بدون توسل به اسباب و تنها به اتکای قدرت و اراده ی پروردگار تا قدرت الهیش دلیل بر علم الهی وی یعنی وحی او باشد.

در زمان ما، کسی که دارای چنین نشانه یی باشد وجود ندارد ولی کتابی که به دست ما رسیده است که ادعا دارد خودش آیت الهی و معجزه ی آخرین پیامبر خدا می باشد، و دلیل معجزه بودنش را این می داند که اگر تمام انس و جن جمع شوند و با یک دیگر همکاری کنند نمی توانند مانند آن را بیاورند (قُلْ لَنْ أَجْتَمَعَتِ الْإِنْسُ وَالْجِنُّ عَلَىٰ أَنْ يَأْتُوا بِمِثْلِ هَذَا الْقُرْآنِ لَا يَأْتُونَ بِمِثْلِهِ وَلَوْ كَانَ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ ظَهِيرًا) (1) به شهادت، تاریخ، حدود یک هزار و چهار صد سال از زمان نزول این کتاب گذرد و با وجود دوعای زیاد برای از بین بردن آن و خاموش کردن ندای معارض طلبش تا کنون کسی حتی یک سطر مانند آن را نیاورده است و بنا به پیش گویی خود قرآن هرگز چنین کاری واقع نخواهد شد (وَإِنْ كُنْتُمْ فِي رَيْبٍ مِمَّا نَزَّلْنَا عَلَىٰ عَبْدِنَا فَأْتُوا بِسُورَةٍ مِثْلِهِ وَادْعُوا شُهَدَاءَكُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ فَإِنْ لَمْ تَفْعَلُوا وَلَنْ تَفْعَلُوا فَاتَّقُوا النَّارَ الَّتِي وَقُودُهَا النَّاسُ وَالْحِجَارَةُ أُعِدَّتْ لِلْكَافِرِينَ) (2) بگو اگر نسبت به کتابی که بر بنده ی خویش نازل کرده ایم شک و ریبی دارید، سوره یی مانند آن (یا سوره ای از چنین شخصی) بیاورید و گواهان خود را بخوانید اگر راست گوئید و اگر نکردید و هرگز نخواهید کرد، پس

ص: 154

1- سوره ی اسراء آیه ی 88

2- سوره ی بقره آیه ی 24 - 23

پرهیزید از آتشی که آشگیره ی آن مردم و سنگ ها هستند و برای کافران فراهم شده است.

و این دلیلی است که هر شخص با انصافی را قانع می کند که قرآن کریم محصول فکر یک فرد تحصیل نکرده از، یک جامعه ی منحط و عقب افتاده بی چون عربستان یک هزار و چهار صد سال قبل نیست و به طور قطع وحی الهی است.

این کتاب شریف ادعا دارد که همه ی نیازمندی های بشر را برای شناختن هدف و مسیر صحیح آن برآورده می کند، بعضی را مستقیماً و بعضی را بوسیله بیان پیامبر (وَأَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الذِّكْرَ لِتُبَيِّنَ لِلنَّاسِ مَا نُزِّلَ إِلَيْهِمْ) (1) (وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ) (2) (مَنْ يُطِيعِ الرَّسُولَ فَقَدْ أَطَاعَ اللَّهَ) (3)

پس به استناد این آیات شریفه بیانات پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در توضیح آیات و تفصیل احکام حجت و غیر قابل رد و انکار است و بنابر این دومین مدرک اسلامی برای شناختن حقایق این دین سنت رسول الله صلی الله علیه و آله می باشد

هم چنین به استناد پاره بی از آیات و روایات قطعی که از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله رسیده است بیانات اهل بیت آن حضرت (پیشوایان دوازده گانه ی شیعه) نیز مانند بیان خود پیامبر صلی الله علیه و آله حجت است و عترت آن حضرت عدل و هم سنگ قرآن و در واقع قرآن مجسم و گویا می باشند. (إِنِّي تَارِكٌ فَيْكُمْ الثَّقَلَيْنِ كِتَابَ اللَّهِ وَعِترَتِي) (4) چنان که امیرالمومنین علیه السلام فرمود (أَنَا كِتَابُ اللَّهِ التَّاطِقُ) (5)

پس چیز هایی که میان ما و خدا حجت است و همواره

ص: 155

1- سوره ی نحل آیه ی 44

2- سوره ی جمعه آیه ی 2

3- سوره ی نساء آیه ی 80

4- حدیث ثقلین ..

5-

باید به آن‌ها تمسک کنیم و برنامه‌ی زندگی خود را از آن‌جا اخذ نماییم کتاب خدا و سنت پیامبر صلی الله علیه و آله و ائمه‌ی معصومین علیهم السلام است و هر کس راه دیگری را اتخاذ نماید حجتی نخواهد داشت و از انحراف و خطا مصون نخواهد ماند

قرآن شریف پیوسته خاطر نشان می‌سازد که منشاء انحراف و گمراهی مردم اتباع ظن و پیروی از گمان و نظرهای شخصی و هواهای نفسانی یا تقلید از پدران و نیاکان و یا زورمندان و برتران و یا اکثریت مردمان است و منطق کفار و مشرکان را که مبنی بر تقلید کورکورانه بوده به سختی می‌گوید (أُولُو كَانِ آبَاؤُهُمْ لَا يَعْلَمُونَ شَيْئًا وَلَا يَهْتَدُونَ) (1) (إِنْ يَتَّبِعُونَ إِلَّا الظَّنَّ وَ مَا تَهْوَى الْأَنْفُسُ) (2) (وَإِنْ تُطِيعُوا أَكْثَرَ مَنْ فِي الْأَرْضِ يُضِلُّوكُمْ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ إِنْ يَتَّبِعُونَ إِلَّا الظَّنَّ وَ إِنْ هُمْ إِلَّا يَخْرُصُونَ) (3) اگر از اکثریت مردم روی زمین پیروی کنی تو را از راه خدا گمراه می‌کنند چون ایشان جز از گمان پیروی نمی‌کنند و جز به گزاف سخن نمی‌گویند.

اکنون ببینیم قرآن کمال نهائی انسان را که رسیدن به آن هدف آفرینش اوست چه می‌داند و شاهراه مستقیم آن را چگونه معرفی می‌کند

قرآن شریف عالی‌ترین کمال انسانی را مقام شامخی می‌داند که درک حقیقت آن برای افراد عادی میسر نیست، همان‌گونه که جنین در رحم نمی‌تواند حقیقت زندگی بعد از مرگ و تولد را درک کند و طفل نابالغ نمی‌تواند بر حقیقت لذایذ انسان‌های بالغ مطلع شود ولی به آن مقام با تعبیراتی مانند

ص: 156

1- سوره‌ی مائده آیه‌ی 104

2- سوره‌ی نجم آیه‌ی 23

3- سوره‌ی انعام آیه‌ی 116

(قرب به خدا) جوار پروردگار (لقای الهی) میتوان اشاره کرد (وَإِنَّ لَهُ عِنْدَنَا لَزُلْفَىٰ وَحُسْنَ مَآبٍ) (1) (فِي مَقْعَدِ صِدْقٍ عِنْدَ مَلِكٍ مُّقْتَدِرٍ) (2) (فَمَنْ كَانَ يَرْجُوا لِقَاءَ رَبِّهِ) (3) (وَجُوهٌ يَوْمَئِذٍ نَّاضِرَةٌ إِلَىٰ هِيَ نَاطِرَةٌ) (4) و لذایذی که لازمه ی آن مقام است با عباراتی نظیر (وَرِضْوَانٍ مِنَ اللَّهِ أَكْبَرُ) (5) (فَلَا تَعْلَمُ نَفْسٌ مَّا أُخْفِيَ لَهُمْ مِنْ قُرَّةِ أَعْيُنٍ) (6) (فِيهَا مَا تَشْتَهِيهِ الْأَنفُسُ وَتَلَذُّ الْأَعْيُنُ) (7) بیان شده چنان که نعمت هایی که بندگان شایسته ی خدا در بهشت از آن ها بهره مند می شوند به تفصیل در قرآن مجید مخصوصا در سوره های الرحمن و واقعه بیان شده و مکررا تاکید گردیده است که این نعمت ها ابدی و جاودانی است چنان که عذاب های کفار نیز ابدی و مخلد می باشد.

و اما راه اصلی که برای رسیدن به مقصد باید پیمود بندگی خداست (وَ أَنْ اعْبُدُونِي هَذَا صِرَاطٌ مُسْتَقِيمٌ) (8)

پس اگر انسان بخواهد به آن مقام والا برسد باید بندگی خدای متعال پیشه کند و سر از اطاعت او نییچد و بندگی از دل شروع می شود و به اعضا و جوارح سرایت می کند و همه ی شؤون زندگی را فرا می گیرد و هر عملی که انسان طبق برنامه ی دین و برای رضای خدا انجام دهد مشمول راه بندگی خواهد بود و بنده ی خالص کسی است که تمام نیرو های خود را در راه بندگی و پرستش خدای یگانه بسیج کند، و جز به بندگی نیندیشد و جز خوشنودی الهی انگیزه بی نداشته باشد و جز راه او که به وسیله ی انبیاء بیان شده نپوید، و جز از درگاه او چاره بی نجوید و جز ذات اقدسش بر هیچ کس اعتماد نکند. (وَ مَا خَلَقْتُ

ص: 157

1- سوره ی ص آیه ی 25 و 40

2- سوره ی قمر آیه ی 55

3- سوره ی کهف آیه ی 110

4- سوره ی قیامت آیه ی 23

5- سوره ی توبه آیه ی 72

6- سوره ی سجده آیه ی 17

7- سوره ی زخرف آیه ی 71

8- سوره ی پس آیه ی 61

الْحَيِّ وَالْإِنْسِ إِلَّا لِيَعْبُدُونَهُ (1)، چون زندگی دنیا لوازمی دارد که خواه ناخواه بخشی از توجه دل را به خود جلب می کند و مانع می شود انسان دائما مستغرق یاد خدا باشد، اسلام مانند سایر ادیان آسمانی وظایفی را به عنوان عبادت به معنای خاص مقرر داشته است تا هر فرد مقداری از وقت خود را صرف آن ها نماید و در این اوقات خود را از مشاغل و افکار و اندیشه ها فارغ سازد، و خانه ی دل را از اغیار بپردازد و به راز و نیاز و پرستش و نیایش معبود خویش بپردازد

قسمتی از این اعمال به صورت برنامه های واجب همگانی و قسمتی دیگر به صورت مستحبات و مندوبیات تعیین شده است تا کسانی که طالب کمال بیشتری باشند در اوقاتی که کار های واجبی نداشته باشند به آن ها بپردازند و بسیاری از مستحبات به صورت شکل و آداب کار های واجب و عادی است که وقت زائدی نمی گیرد و فقط توجه می خواهد که انسان کار خود را به خاطر خدا در آن شکل و قالب خاص انجام دهد، مانند غذا خوردن با دست راست و نشستن و خوابیدن رو به قبله و مانند آن ها.

مهم ترین برنامه ی عبادی اسلام نماز است که ستون دین و شرط قبولی سایر اعمال و عبادات معرفی شده و در حقیقت نماز روح بندگی را در زندگی انسان حفظ می کند، و هدف و راه صحیح آن را همواره به انسان تلقین می نماید و مانع آن می شود که اشتغالات زندگی و لذت ها و رنج های آن انسان را از خدا غافل سازد و هر قدر نماز بهتر و کامل تر و با توجه و حضور

ص: 158

قلب و خضوع و خشوع بیشتر انجام داده شود در سعادت انسان موثر تر و برای نتایج منظور از آن مفید تر خواهد بود (قَدْ أَفْلَحَ الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ هُمْ فِي صَلَاتِهِمْ خَاشِعُونَ) (1)

بنده ی خدا چنان که گفته شد سرچشمه ی همه ی قدرت ها را خدای متعال می داند و از این رو ترس و امیدش تنها از خدا و به خدا است و اعتماد و توکلش تنها بر اوست و رفع نیازمندی های مادی و معنوی خود را فقط از او می خواهد و در خوشی و ناخوشی و ترس و امید بامداد و شامگاه او را می خواند (ادْعُوا رَبَّكُمْ تَضَرُّعًا وَخُفْيَةً) (2) و به عنوان نهایت خضوع و فروتنی برای خداست که در برابر اولیای او سر تعظیم فرود می آورد و آمرزش گناهان و قضای حوائج خود را به برکت دعای ایشان از خدا می خواهد.

بامداد به یاد خدا سر از خواب بر می دارد و شامگاه به یاد خدا سر بر بالین می نهد (يَدْعُونَ رَبَّهُمْ بِالْغَدَاةِ وَالْعَشِيِّ يُرِيدُونَ وَجْهَهُ) (3) و در فعالیت های روزانه هیچ گاه خدا را از یاد نمی برد (رِجَالٌ لَا تُلْهِيهِمْ تِجَارَةٌ وَلَا بَيْعٌ عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ) (4) و بخشی از شب را به راز و نیاز و پرستش و نیایش و تلاوت کتاب او اختصاص می دهد (تَتَجَافَى جُنُوبُهُمْ عَنِ الْمَضَاجِعِ) (5) و خلاصه جنبش و آرامش نطق و سکوت معاشرت و خلوت، تلاش های فردی و اجتماعی خواب و بیداری و زندگی و مرگش برای خداست (قُلْ إِنَّ صِدْقَاتِي وَنَسْكَيَ وَمَحْيَايَ وَمَمَاتِي لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ) (6)

ص: 160

1- سوره ی مؤمنون آیه ی 2 - 1

2- سوره ی اعراف آیه ی 55

3- سوره ی انعام آیه ی 52 - سوره ی کهف آیه ی 28

4- سوره ی نور آیه ی 37

5- سوره ی سجده آیه ی 16

6- سوره ی انعام آیه ی 162

بسمه تعالی

جَاهِدُوا بِأَمْوَالِكُمْ وَأَنْفُسِكُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَّكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ

با اموال و جان های خود، در راه خدا جهاد نمایید، این برای شما بهتر است اگر بدانید.

(توبه : 41)

چند سالی است که مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه موفق به تولید نرم افزارهای تلفن همراه، کتاب خانه های دیجیتالی و عرضه آن به صورت رایگان شده است. این مرکز کاملاً مردمی بوده و با هدایا و نذورات و موقوفات و تخصیص سهم مبارك امام علیه السلام پشتیبانی می شود.

برای خدمت رسانی بیشتر شما هم می توانید در هر کجا که هستید به جمع افراد خیراندیش مرکز بپیوندید.

آیا می دانید هر پولی لایق خرج شدن در راه اهلبیت علیهم السلام نیست؟

و هر شخصی این توفیق را نخواهد داشت؟

به شما تبریک میگوئیم.

شماره کارت :

6104-3388-0008-7732

شماره حساب بانک ملت :

9586839652

شماره حساب شبا :

IR390120020000009586839652

به نام : (موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه)

مبالغ هدیه خود را واریز نمایید.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان - خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آباده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی - پلاک 129/34 - طبقه اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: 03134490125

دفتر تهران: 021 - 88318722

بازرگانی و فروش: 09132000109

امور کاربران: 09132000109



مرکز تحقیقات رایانگی

اصفهان

گامی

WWW



برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

www.Ghaemiyeh.com

www.Ghaemiyeh.net

www.Ghaemiyeh.org

www.Ghaemiyeh.ir

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹

